

توحيد اسماء و صفات الهى

تأليف:

دكتور على محمد صلابى

ترجمه:

فايق احمدى

توحید اسماء و صفات الهی	عنوان کتاب:
دکتر علی محمد صلابی	نویسنده:
فایق احمدی	مترجم:
توحید و الهیات	موضوع:
اول (دیجیتال)	نوبت انتشار:
دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری	تاریخ انتشار:
	منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

مقدمه	۱۱
طرح و خط سیر مباحث این کتاب.....	۱۴
باب اول: در باب ویژگی‌های روش اهل سنت و وجوب پیروی از آنان	۱۸
فصل اول: تعریف پاره‌ای از اصطلاحات مهم این بحث.....	۱۹
مبحث اول: تعریف لغوی و اصطلاحی عقیده.....	۱۹
مبحث دوم: معنای لغوی و اصطلاحی «سنت».....	۲۰
۱- معنای لغوی سنت:.....	۲۰
۲- معنای اصطلاحی سنت:.....	۲۱
اصطلاح سنت در نزد اهل سنت:.....	۲۲
القاب اهل سنت:.....	۲۴
۱- اهل حدیث و اثر:.....	۲۴
۲- سلف صالح:.....	۲۵
۳- گروه نجات یافته‌ی یاری شده (فرقه ناجیه):.....	۲۵
مبحث سوم: معنای لغوی و اصطلاحی «صفت».....	۲۶
فصل دوم: بیان پیدایش اصطلاح اهل سنت و ویژگی‌های آنان.....	۲۸
مبحث اول: تاریخ پیدایش اصطلاح اهل سنت:.....	۲۸
مبحث دوم: ویژگی‌های عقیده‌ی اهل سنت.....	۲۹

فصل سوم: توجه و اهتمام علما به عقیده‌ی سلف صالح و اصول و قواعد پذیرش و استدلال و نگرش درست به نقش عقل.....	۳۴
مبحث اول: توجه علما به عقیده‌ی سلف صالح.....	۳۴
مبحث سوم: نگرش درست به نقش عقل نزد اهل سنت.....	۴۲
مبحث چهارم: دلایل وجوب پیروی از اهل سنت و ضرورت پایبندی به شیوه و روش آنان.....	۴۴
۱- قرآن کریم.....	۴۴
۲- سنت:.....	۴۴
اقوال اهل سنت:.....	۴۶
مبحث پنجم: راه سلف سالم‌ترین، آگاهانه‌ترین و محکم‌ترین راه‌هاست.....	۴۷
الف- دلایل قرآنی:.....	۴۸
ب- دلایل سنت:.....	۴۹
ج- دلیل اجماع بر این که راه سلف آگاه‌ترین و محکم‌ترین راه‌هاست.....	۴۹

باب دوم: اهمیت شناخت توحید اسماء و صفات و بیان عقیده‌ی اهل سنت در اسماء و صفات.....

فصل اول.....	۵۳
مبحث اول: اهمیت شناخت توحید اسماء و صفات.....	۵۳
مبحث دوم: بیان عقیده‌ی اهل سنت در اسماء و صفات الله - تعالی -.....	۵۷
مبحث سوم: بنیادهایی که عقیده‌ای اهل سنت در اسماء و صفات بر آن استوار است:.....	۵۸
مبحث چهارم: معنای اصطلاحات این باب.....	۵۸
۱- «من غیر تحریف و لا تعطیل»:.....	۵۸
الف- معنای تحریف و بیان انواع آن:.....	۵۹

- ۶۱ ب- معنی تعطیل:
- ۶۲ ۲- من غیر تکلیف ولا تمثیل:
- ۶۳ معنای جمله‌ی: «ولا تمثیل»:
- ۶۵ فصل دوم: پاره‌ای از اقوال سلف در اسماء و صفات.
- ۶۵ امام شافعی و امام احمد.
- ۶۶ ابوبکر آجری.
- ۶۷ اسماعیل صابونی.
- ۶۷ ابن خزیمه.
- ۶۸ خطیب بغدادی.
- ۶۸ امام ابن عبدالبرّ.
- ۶۹ امام اسماعیل اصفهانی.
- ۶۹ گزیده‌هایی از اقوال ابن تیمیه.
- ۷۰ ابن قیم در مورد صفات می‌فرماید:
- ۷۲ سخن ابن رجب در مورد صفات.
- ۷۲ سخن عبدالباقی حنبلی در مورد صفات.
- ۷۳ سخن حافظ احمد الحکمی در مورد صفات:
- ۷۴ سخن شیخ سعدی در بیان اسماء و صفات.
- ۷۴ سخن شیخ عبدالمحسن العباد در این باب.
- ۷۶ فصل سوم: شرح تفصیلی صفات الهی.
- مبحث اول: اثبات صفات کمال برای الله - سبحانه و تعالی - در خلال سوره‌ی
 ۷۶ اخلاص.
- ۷۹ مبحث دوم: تقسیم صفات.
- ۸۱ صفات ذاتیه و فعلیه و اختیاریه.

- ۸۲ مبحث سوم: برخی از افعال الله تعالی لازم و دسته‌ای متعدی‌اند.....
- ۸۴ مبحث چهارم: فرق میان صفات ذات و صفات فعل.....
- ۸۶ فصل چهارم: پاره‌ای از صفات ذاتی و گروهی از صفات فعلی.....
- ۸۶ مبحث اول: پاره‌ای از صفات ذاتی.....
- ۸۶ ۱- صفت حیات.....
- ۸۷ ۲- صفت علم:.....
- ۸۸ ۳- صفت قدرت:.....
- ۸۹ ۴- صفت اراده.....
- ۹۰ ۵- صفات سمع و بصر.....
- ۹۲ ۶- صفت کلام.....
- ۹۴ قرآن کلام الله تعالی است:.....
- ۹۵ ۷- علو مقام الله تعالی بر بندگانش:.....
- ۹۷ اما اقوال سلف:.....
- ۹۷ الله در آسمان است (الله في السماء).....
- آیا علو (شأن و عظمت) الله تعالی با همراهی و نزدیک بودن به بندگانش تناقض ندارد؟.....
- ۹۸ ندارد؟.....
- ۹۹ همراهی خصوصی:.....
- ۹۹ هر همراهی و معیتی ویژگی خاص خود را دارد:.....
- ۱۰۰ میان علو (شأن و عظمت) و نزدیک بودن الله تعالی هیچ منافاتی وجود ندارد: ...
- ۱۰۱ ۸- اثبات صفت وجه (صورت).....
- ۱۰۳ ۹- اثبات صفت یدین (دو دست).....
- ۱۰۴ ۱۰- اثبات دو انگشت از انگشتان رحمن:.....
- ۱۰۵ ۱۱- اثبات صفات یمین و قبض.....

- ۱۰۵..... اثبات صفت عین (چشم):
- ۱۰۷..... اثبات صفت ساق (ساق پا):
- ۱۰۷..... اثبات پا و قدم:
- ۱۰۸..... اثبات صفت نَفْس:
- ۱۰۹..... مبحث دوم: پاره‌ای از صفات فعلی
- ۱۰۹..... اثبات استواء الله تعالی بر عرشش:
- ۱۱۰..... دلایل قرآنی:
- ۱۱۱..... دلایل نبوی:
- ۱۱۱..... اقوال علمای سلف:
- ۱۱۲..... تعلیقی بر قاعده‌ی مالکیه بر صفت استواء:
- ۱۱۳..... اثبات صفت نزول:
- ۱۱۴..... اثبات صفت مَجِيء (آمدن):
- ۱۱۴..... ۱ - قرآن:
- ۱۱۴..... ۲- سنّت نبوی:
- ۱۱۵..... ۳- اجماع:
- ۱۱۵..... اثبات صفت محبّت:
- ۱۱۶..... اثبات صفت غضب:
- ۱۱۷..... اثبات صفت سَخَط (عصبانیت شدید):
- ۱۱۷..... اثبات صفت ضحک (سرور، شادی و خندیدن):
- ۱۱۸..... اثبات صفت عَجَب (تعجّب):
- ۱۱۹..... اثبات صفت کراهت (ناخشنودی، نپسندیدن):
- ۱۱۹..... اثبات صفت فرح: (سرور، خوشحالی و شادی):
- ۱۲۰..... اثبات صفت غیرت:

- مبحث سوم: پاره‌ای از صفاتی که در باب تقابل بیان می‌شود..... ۱۲۱
- مبحث چهارم: الله تعالی از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است..... ۱۲۲
- فصل پنجم: پاره‌ای از قواعد اسماء و صفات..... ۱۲۴**
- اهمیت شناخت این قواعد نزد علما معلوم و مشخص است:..... ۱۲۴
- قاعده‌ی اول: «وجوب مقدّم کردن «سمع» بر «عقل» در شناخت اسماء و صفات الهی»..... ۱۲۵
- قاعده‌ی دوم: دلایلی که با آنها اسماء و صفات الهی را ثابت می‌کنیم، فقط در کتاب و سنت است و نمی‌توان بغیر از این دو آنها را ثابت نمود..... ۱۲۶
- قاعده‌ی سوم: نصوص قرآن و سنت را باید بدون تحریف بر ظاهرشان حمل کنیم..... ۱۲۷
- قاعده‌ی چهارم: ظواهر نصوص [و آیات] به یک اعتبار برای ما مشخص و معلوم و به اعتبار دیگر ناشناخته و مجهول است..... ۱۲۸
- قاعده‌ی پنجم: ظواهر نصوص همان معانی است که [فی البداهه] به ذهن خطور می‌کند..... ۱۳۰
- قاعده‌ی ششم: صفات الله تعالی همگی صفات کمالند..... ۱۳۱
- قاعده‌ی هفتم: صفات الله تعالی به دو دسته‌ی: ثبوتیه و سلبيه تقسیم می‌شوند... ۱۳۳
- قاعده‌ی هشتم: صفات ثبوتیه صفات مدح و کمال‌اند..... ۱۳۵
- قاعده‌ی نهم: صفات الله تعالی توقیفی هستند..... ۱۳۶
- قاعده‌ی دهم:..... ۱۳۷
- قاعده‌ی یازدهم:..... ۱۳۷
- قاعده‌ی دوازدهم:..... ۱۳۸
- قاعده‌ی سیزدهم: «در الفاظ وهم‌انگیز حق و باطل وجود دارد»..... ۱۳۸

- قاعده‌ی چهاردهم: «اسماء الهی همگی اسماء عَلم (خاص) هستند و اوصاف مدح و ثنایی هستند که بر معانیشان دلالت دارند»..... ۱۳۹
- قاعده‌ی پانزدهم: «سخن گفتن از صفات الله تعالی درست همانند سخن گفتن از ذات اوست»..... ۱۳۹
- قاعده‌ی شانزدهم: «سخن گفتن از پاره‌ای از صفات مانند سخن گفتن از سایر صفات است»..... ۱۴۰
- قاعده‌ی هفدهم: برخی از اسماء الله بر چند صفت دلالت دارند..... ۱۴۱
- قاعده‌ی هیجدهم: صفت هرگاه قائم به موصوف باشد، رعایت چهار امر درباره‌ی آن الزامی است:..... ۱۴۱
- قاعده‌ی نوزدهم: ایمان به اسماء و صفات و احکام آنها واجب است..... ۱۴۲
- قاعده‌ی بیستم: «معانی صفات، معلوم و مشخص و کیفیت آنها مجهول و ناشناخته و ایمان بدانها واجب و سوال از چگونگی شان بدعت است»..... ۱۴۳
- قاعده‌ی بیست و یکم:..... ۱۴۳
- قاعده‌ی بیست و دوم:..... ۱۴۴
- قاعده‌ی بیست و سوم: «دلالت اسماء بر ذات و صفات، از نوع دلالت مطابقت، تضمّن و التزام است»..... ۱۴۵
- قاعده‌ی بیست و چهارم: «اسمایی که بر صفاتش دلالت دارند، بهترین و زیباترین اسماء هستند»..... ۱۴۶

باب سوم: پیوند و ارتباط ذات، افعال و برخی از صفات با یکدیگر..... ۱۴۸

فصل اول: پیوند و ارتباط ذات و افعال و بعضی از صفات با یکدیگر..... ۱۴۹

مبحث اول: ارتباط میان ذات و صفات:..... ۱۴۹

مبحث دوم: پیوند میان صفات و افعال..... ۱۵۰

مبحث سوم: طبیعت پیوند صفات با هم از حیث آثار و معانی..... ۱۵۲

- مبحث چهارم: نفی معانی اسماء زیبای الله تعالی از تحریف یا انکار آنها ۱۵۳
- فصل دوم: موضع اهل سنت در برابر تأویل و تفویض ۱۵۵
- مبحث اول- موضع اهل سنت در برابر تأویل: ۱۵۵
- پاره‌ای از اقوال سلف و موضعگیری صحیحشان در برابر صفات الله تعالی ۱۵۷
- مبحث دوم: موضع اهل سنت در برابر تفویض ۱۵۹
- معنای لغوی تفویض: ۱۵۹
- معنای اصطلاحی تفویض: ۱۵۹
- حقیقت مذهب اهل تفویض ۱۶۰
- تفویض مذهب سلف نیست ۱۶۰
- یک شبهه و پاسخ آن (اتهام سلف به تفویض صفات) ۱۶۲
- فصل سوم: آثار و نشانه‌های صفات الهی در جان، جهان، زندگی و تأثیر آنها بر قلب و پیوند صفات با حاکمیت الله تعالی ۱۶۵
- مبحث اول- آثار و نشانه‌های صفات الهی در جان، جهان و زندگی: ۱۶۵
- مبحث دوم: تمامی صفات الهی بر قلب مؤمن تأثیر گذارند ۱۷۰
- نشان صفت عظمت ۱۷۱
- نشان صفت «ید» (دست) ۱۷۲
- نشان و اثر اسم الله «حمید» ۱۷۳
- نشان و اثر اسم الله «مهیمن» ۱۷۳
- نشان صفت عُلُوّ (ما فوق بودن) در قلب بنده ۱۷۴
- نشان صفت سمع ۱۷۵
- مبحث سوم: اتصاف الله تعالی به مغفرت و آمرزش به معنای زیاده‌روی در گناهان نیست ۱۷۶

مبحث چهارم: از ویژگی‌های مستحق بودن الله تعالی به صفات کمال، یگانگی در حاکمیت است ۱۷۹

باب چهارم: اقوال پاره‌ای از مفسرین اهل سنت در مبحث آیات صفات ۱۸۵

فصل اول: اقوال برخی از مفسرین اهل سنت در مبحث آیات صفات ۱۸۷

مبحث اول: امام ابن جریر طبری (متوفی سال ۳۱۰ هـ. ق) ۱۸۷

عقیده امام ابن جریر در اسماء و صفات: ۱۸۷

تفسیر صفت محبت از دیدگاه او: ۱۸۸

مبحث دوم: موضع امام بغوی (وفات ۵۱۰ هجری) در قبال آیات صفات ۱۸۹

بیان صفت «ید» (دست) در تفسیر بغوی ۱۸۹

مبحث سوم: موضع حافظ ابن کثیر (متوفی سال ۷۴۴ هـ. ق) ۱۹۰

مبحث چهارم: موضع علامه قاسمی (متوفی سال ۱۳۲۲ هـ. ق) ۱۹۲

عقیده او در اسماء و صفات ۱۹۲

مبحث پنجم: موضع عبد الرحمن بن ناصر السعدی (متوفی سال ۱۳۷۶ هـ. ق) ۱۹۳

فصل دوم: علمایی که الله تعالی به وسیله‌ی آنان مذهب سلف را یاری داده‌است

..... ۱۹۴

مبحث اول: امام احمد بن حنبل رحمته الله ۱۹۴

مصایب امام احمد در دفاع از سنت و انکار خلق قرآن ۱۹۵

ستایش علما از امام احمد ۱۹۶

مبحث دوم: ابن تیمیه ۱۹۶

مبحث سوم: محمد بن عبد الوهاب ۱۹۸

فصل سوم: متکلمینی که بعدها به مذهب سلف بازگشتند ۲۰۱

مبحث اول: ابوالحسن اشعری ۲۰۱

- مبحث دوم: ابو حامد غزالی..... ۲۰۲
- مبحث سوم: امام الحرمین جوینی..... ۲۰۳
- مبحث چهارم: امام فخر رازی..... ۲۰۴
- فصل چهارم: نصایح و احکامی در باب صفات..... ۲۰۶**
- مبحث اول: بدون علم و آگاهی نباید از صفات الله تعالی سخن گفت..... ۲۰۶
- مبحث دوم: موضع سلف در برابر بدعت و بدعتگزاران..... ۲۰۷
- مبحث سوم: حکم انکار یکی از اسماء یا صفات الهی چیست؟..... ۲۰۸
- مبحث چهارم: حکم سوگند یاد کردن به یکی از صفات الهی..... ۲۱۱
- فصل نام‌های الله تعالی..... ۲۱۳
- پایان..... ۲۲۶**
- منابع و مراجع..... ۲۳۰**

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه

ثنا و ستایش فقط «الله» را سزد، (از این رو) او را می‌ستاییم و تنها از او یاری و کمک می‌گیریم و از او آموزش می‌طلبیم و از بدی‌های درونمان و گناهان اعمالمان به او پناه می‌بریم، بی‌گمان هر که را «الله» هدایتش کند، هیچکس نمی‌تواند او را گمراه کند و هر کس گمراه شود، هیچ هدایتگری برای او نخواهد بود؛ گواهی می‌دهم و اعتراف می‌کنم هیچ معبود بحقی جز «الله» نیست، او یکتا و یگانه است و هیچ انباز و شریکی ندارد و گواهی می‌دهم و اعتراف می‌کنم که محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی اوست.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾

[آل عمران: ۱۰۲].

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، آنچنان که باید از خدا ترسید، از او بترسید (و با انجام واجبات و دوری از منہیات گوهر تقوی را به (دامان گیرید) و شما (سعی کنید غافل نباشید تا چون مرگتان به ناگاه در رسد) نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید».

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِءَ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ

رَقِيبًا ﴿١﴾ [النساء: ۱].

«ای مردمان، از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید (و سپس) همسرش را از نوع او آفرید و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی (بر روی زمین) منتشر ساخت و از (خشم) خدایی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید و بپرهیزید از اینکه پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید (و رحم را نادیده گیرید)، زیرا بی‌گمان خداوند مراقب شما است (و کردار و رفتار شما از دیده‌ی او پنهان نمی‌ماند) ...».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾﴾ [الأحزاب: ٧٠-٧١].

«ای مؤمنان، از الله بترسید (و خویشان را با انجام خوبی‌ها و دوری از بدی‌ها از عذاب او درامان دارید) و سخن حق و درست بگویید در نتیجه الله (توفیق خیرتان می‌دهد و) اعمالتان را بایسته می‌کند و گناهانتان را می‌بخشاید. اصلاً هر که از الله و پیغمبرش فرمانبرداری کند، قطعاً به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می‌یابد.»

از آنجایی که شناخت «الله» -تعالی- اولین واجب دینی یک انسان مکلف است و از سویی این شناخت به کاملترین شکل خود جلوه‌گر نمی‌شود مگر با آگاهی یافتن از اسماء و صفات و افعال او در آفریدگانش و بر این اساس اقرار به این اسماء و صفات متعلق به پروردگار را در کتابش و بر زبان فرستاده اش بیان داشته است، از این رو به پژوهش این مباحث گرانقدر روی آوردم، امیدوارم «الله» ﷻ آن را برای خودم و سایر مسلمانان مفید و سودمند گرداند.

این نوشتار تلاش ناچیزی است از من در بیان عقیده‌ی اهل سنت در اسما و صفات الله تعالی بویژه در این عصر که گروه‌های مبتدع، منحرف و گمراه طرحها و نقشه‌ها ریخته‌اند و به تأسیس مدارس، دانشگاهها و نوشتن کتابهای زیاد مبادرت ورزیده‌اند و مسأله را بر مردم -بویژه نسل جوان- مشتبه ساخته و آنان را با آمیزه‌ای از عقاید فلاسفه و معتزله که در صدد نشر آن هستند گمراه کرده‌اند. اینان ادعا می‌کنند شیوه‌ای که در پیش گرفته‌اند، همان شیوه و خط مشی اهل سنت است! و از آنجایی که یکی از اولویتهای دعوت به سوی «الله» -تعالی- شناخت اسماء و صفات اوست و از دیگر سو حال و روز مسلمانان به سبب عدم فهم عقیده‌ی درست - که همان عقیده‌ی رسول الله ﷺ و یارانش است- وضعیت اندوهباری بخود گرفته است. و از آنجایی که علت اصلی تفرقه وجدایی میان مسلمانان، اختلاف در عقیده‌ی ناب و زلال و تأویل نادرست، تفویض ناجور و کثرت بدعت در سرزمینهای اسلامی است و از آنجایی که الله -تعالی- از علما و

پژوهشگران اسلامی پیمان گرفته تا حقایق دینش را - که در کتاب و سنت وارد شده - برای مردم بیان کنند و از کتمان آن بپرهیزند .. این پژوهش را برگزیدم و از «الله» عزوجل فروتنانه می‌طلبم یاریم دهد تا در این کار از نصوص کتاب و سنت پا فراتر نهم و می‌کوشم آنها را آنگونه فهم و درک کنم که سلف صالح ما فهمیده‌اند، از این رو از آثار و اقوال آنان پیروی خواهم کرد و برای بیان دلایلم ادله‌ی نقلیه را در اولویت قرار می‌دهم، اگر چه تلاش خواهم کرد ادله‌ی عقلیه را نیز فراموش نکنم، در پایان از تمام کسانی که مرا در این کار یاری کردند، بی‌نهایت سپاسگزارم، و همواره در دعاهایم آنان را از یاد نخواهم برد.

علی محمد الصلابی

طرح و خط سیر مباحث این کتاب

مباحث این کتاب را به یک مقدمه و چهار باب و یک خاتمه تقسیم کرده‌ام: در مقدمه به اهمیت موضوع و علت انتخاب چنین مباحثی پرداخته‌ام و به این نکته نیز اشاره کرده‌ام که در بیان سخنان سلف صالح درباره‌ی اسماء و صفات الهی، در چهارچوب عقیده‌ی اهل سنت، بر کتاب و سنت تکیه نموده‌ام و بعد از آن به طرح و خط سیر کتاب پرداختم و در پایان پس از «الله» - سبحانه و تعالی - از تمام کسانی که مرا در این راه یاری داده‌اند سپاسگزاری کرده‌ام.

باب اول: در این بخش از کتاب به بیان شیوه و خط سیر اهل سنت و وجوب پیروی از آنان و اهتمام علما بدان و بیان اینکه چنین راهی سالم‌ترین، آگاهانه‌ترین و محکم‌ترین راه شناخت اسماء و صفات است پرداخته‌ام، این باب شامل سه فصل است:

فصل اول: پاره‌ای از مصطلحات مهم این بحث را به پژوهش گذاشته‌ام که شامل سه مبحث زیر است:

مبحث اول: تعریف لغوی و اصطلاحی عقیده.

مبحث دوم: بیان معانی لغوی و اصطلاحی: سنت، اهل سنت و القاب اهل سنت.

مبحث سوم: مشخص نمودن معانی لغوی و اصطلاحی صفت.

فصل دوم: آغاز پیدایش اصطلاح «اهل سنت» و ویژگی‌های آنان، در این فصل دو

مبحث زیر مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته است:

مبحث اول: تاریخ پیدایش اصطلاح اهل سنت.

مبحث دوم: ویژگی‌های عقیده‌ی اهل سنت.

فصل سوم: توجه علما به عقیده‌ی سلف صالح، اصول، قواعد پذیرش، استدلال و نگرش

درست به نقش عقل. در این بخش پنج مبحث زیر آورده شده است:

مبحث اول: توجه علماء به عقیده‌ی سلف صالح.
 مبحث دوم: اصول و روش‌های پذیرش و استدلال نزد اهل سنت.
 مبحث سوم: نگرش درست به نقش عقل در نزد اهل سنت.
 مبحث چهارم: دلایل وجوب پیروی از اهل سنت، و ضرورت پای بندی به شیوه و روش آنان.

مبحث پنجم: روش اهل سنت سالم‌ترین و آگاهانه‌ترین و محکم‌ترین شیوه‌هاست.
باب دوم: اهمیت شناخت توحید اسماء و صفات، و بیان عقیده‌ی اهل سنت در اسماء و صفات، و بیان بنیادهایی که این شناخت بر آنها استوار است، و ذکر پاره‌ای از گفتارهای سلف صالح در این باره، و اقسام صفات، و مهم‌ترین قواعد در بیان اسماء و صفات. این باب شامل پنج فصل زیر است:

فصل اول: شامل چهار مبحث است:

مبحث اول: اهمیت شناخت اسماء و صفات.
 مبحث دوم: بیان عقیده‌ی اهل سنت در اسماء و صفات الهی.
 مبحث سوم: بنیادهایی که عقیده‌ی اهل سنت در اسماء و صفات بر آن استوار است.
 مبحث چهارم: معنای جمله مشهور: «بدون تحریف و تعطیل» در نزد اهل سنت.
فصل دوم: پاره‌ای از گفتارهای سلف.

فصل سوم: شامل چهار مبحث است:

مبحث اول: اثبات صفت کمال برای «الله» - سبحانه و تعالی - در خلال سوره‌ی «اخلاص».
 مبحث دوم: تقسیم صفات به عقلیه و خبریه و ذاتیه و فعلیه اختیاریه.
 مبحث سوم: پاره‌ای از افعال الله - تعالی - لازم و برخی متعلی‌اند.
 مبحث چهارم: فرق میان صفات ذاتی و فعلی.
فصل چهارم: در این فصل چهار مبحث زیر را می‌خوانیم:

مبحث اول: پاره‌ای از صفات ذاتی.

مبحث دوم: گروهی از صفات فعلی.

مبحث سوم: برخی از صفاتی که در باب «مقابله» مورد بحث قرار می‌گیرند.

مبحث چهارم: پاک و منزّه داشتن الله - تعالی - از هر نوع صفاتی که بر عجز و نقص دلالت دارند.

فصل پنجم: برخی از قواعد اسماء و صفات.

باب سوم: ارتباط میان ذات و افعال و صفات با هم و موضع اهل سنت در برابر تأویل و تفویض و بیان نشانه‌های صفات الهی در جان‌ها و روان‌ها و در هستی و پهنه‌ی زندگی، و ارتباط صفات با حاکمیت. در این باب سه فصل زیر پیگیری می‌شود.

فصل اول: دارای چهار مبحث زیر است:

مبحث اول: ارتباط و پیوند میان صفات و ذات.

مبحث دوم: ارتباط و پیوند میان صفات و افعال.

مبحث سوم: سرشت پیوند میان صفات با همدیگر، از حیث آثار و معانی.

مبحث چهارم: نفی تحریف معانی اسماء و صفات.

فصل دوم: دارای دو مبحث است:

مبحث اول: موضع اهل سنت در برابر تأویل.

مبحث دوم: موضع اهل سنت در برابر تفویض.

فصل سوم: چهار مبحث است:

مبحث اول: نشانه‌های صفات الهی در نفس، زندگی و جهان هستی.

مبحث دوم: تمام صفات الهی بر جان و دل تأثیر می‌گذارند.

مبحث سوم: غفران الهی به این معنی نیست که در گناهان زیاده‌روی نمود.

مبحث چهارم: یکی از ویژگی‌های شایستگی الله - تعالی - در صفات کمال، یگانگی

او در حاکمیت است.

باب چهارم: گفتارهایی از علما و مفسرینی که الله -سبحانه و تعالی- بوسیلهی آنان مذهب سلف را یاری داده است و بیان آراء و اندیشه‌های برخی از متکلمینی که بعدها به مذهب سلف بازگشتند و اندرزهایی در این رابطه، این باب شامل چهار فصل است:

فصل اول: پنج مبحث است:

مبحث اول: ابن جریر طبری.

مبحث دوم: موضع امام بغوی در برابر آیات صفات.

مبحث سوم: موضع حافظ ابن حجر.

مبحث چهارم: موضع علامه قاسمی.

مبحث پنجم: موضع عبدالرحمان بن ناصر السعدی.

فصل دوم: سه مبحث است.

مبحث اول: احمد بن حنبل.

مبحث دوم: ابن تیمیه.

مبحث سوم: محمد بن عبدالوہاب.

فصل سوم: چهار مبحث است:

مبحث اول: ابوالحسن اشعری.

مبحث دوم: ابو حامد غزالی.

مبحث سوم: امام جوینی.

مبحث چهارم: امام فخر رازی.

فصل چهارم: چهار مبحث است:

مبحث اول: پرهیز از سخن گفتن از صفات الله -تعالی- بدون علم و آگاهی.

مبحث دوم: موضع سلف در برابر بدعت و بدعتگزاران.

مبحث سوم: حکم انکار یکی از اسماء یا صفات الهی چیست؟

مبحث چهارم: حکم سوگند خوردن به یکی از صفات الله -تعالی-

خاتمه.

باب اول:

در باب ویژگی‌های روش اهل سنت و وجوب پیروی از آنان

در بیان ویژگی‌های روش اهل سنت و وجوب پیروی از آنان و اهتمام علما بدان و بیان اینکه چنین روشی سالم‌ترین، آگاهانه‌ترین و محکم‌ترین راه شناخت اسماء و صفات است.

فصل اول: تعریف پاره‌ای از اصطلاحات مهم در این بحث، که شامل سه مبحث است:

مبحث اول: تعریف لغوی و اصطلاحی عقیده.

مبحث دوم: بیان معانی لغوی و اصطلاحی: سنت، اهل سنت و القاب اهل سنت.

مبحث سوم: معانی لغوی و اصطلاحی صفت.

فصل دوم: آغاز پیدایش اصطلاح «اهل سنت» و ویژگی‌های عقیده‌ی اهل سنت، که

شامل دو مبحث است:

مبحث اول: تاریخ پیدایش اصطلاح اهل سنت.

مبحث دوم: ویژگی‌های عقیده‌ی اهل سنت.

فصل سوم: توجه علما به عقیده‌ی سلف صالح، اصول، قواعد پذیرش، استدلال و

نگرش درست به نقش عقل. این فصل شامل پنج مبحث است:

مبحث اول: توجه علما به عقیده‌ی سلف صالح.

مبحث دوم: اصول و قواعد صحیح در شیوه‌ی پذیرش و استدلال در نزد اهل سنت.

مبحث سوم: نگرش درست به نقش عقل در نزد اهل سنت.

مبحث چهارم: دلایل وجوب پیروی از اهل سنت و لزوم پایبندی به برنامه و روش

آنان.

مبحث پنجم: روش اهل سنت سالم‌ترین، آگاهانه‌ترین و محکم‌ترین شیوه‌هاست.

فصل اول:

تعریف پاره‌ای از اصطلاحات مهم این بحث

مبحث اول: تعریف لغوی و اصطلاحی عقیده

عقیده در لغت: از ماده‌ی «العقد»، به معنای بستن و محکم گره بستن است و به معنای دیگری نیز آمده است، از جمله: استوار کردن، استحکام بخشیدن، پایبندی و التزام، بهم فشردن، اثبات، تأیید و تصدیق^۱.

اما معنای اصطلاحی آن: کلمه‌ی «عقیده» در کتاب و سنت و منابع مهم لغوی قدیم وجود ندارد، اولین کسی که در کتاب خود (الرسالة) جمع آن را به کارگرفت، قشیری در سال ۴۳۷ ه‍.ق بود، از این رو این کلمه نوظهور است و در صدر اول وجود نداشته است.^۲

دکتر ناصر العقل آن را چنین تعریف کرده است: «ایمان راسخ و یقینی به الله - تعالی - و هر آنچه که در الوهیت، ربوبیت و اسماء و صفات او واجب است و ایمان به فرشتگان، کتاب‌های آسمانی، پیامبران، روز آخرت، قدر (اعمّ از خیر و شرّ آن) و تمام آنچه که در نصوص صحیح اعمّ از اصول دین و امور غیبی و اخبار آخرت وارد شده است و هر آنچه سلف صالح بر آن اجماع داشته‌اند و تسلیم و فرمان برداری از حکم، امر، تقدیر، شریعت الله تعالی و پیروی از رسولش ﷺ با اطاعت و فرمانبری و تسلیم دآوری و قضاوت او بودن»^۳.

و لفظ عقیده شامل: توحید، ایمان، اسلام، امور غیبی، نبوت و رسالت، قدر، اخبار،

۱- لسان العرب: ماده‌ی «عقد» (۳/۲۹۵-۳۰۰)، القاموس المحیط: ماده‌ی «عقد» (۱/۳۲۷-۳۲۸).

۲- نگا: معجم المناهی اللفظیة شیخ بکر ابوزید، ص ۲۴۲.

۳- مباحث فی عقیده أهل السنّة والجماعة: ص ۹.

اصول قطعی احکام و سایر اصول دینی، عقیدتی و ردّ هوی پرستان و مبتدعین و سایر ملل و نحل، مذاهب گمراه و منحرف و موضعگیری در برابر آنان نیز می‌شود. بنابراین: عقیده، توحید، سنت و اصول دین از مدلولات این علم به حساب می‌آید، یا به تعبیری: مسمای این علم هستند.

مبحث دوم: معنای لغوی و اصطلاحی «سنت»

۱- معنای لغوی سنت:

سنت در لغت به معنای راه و روش است، خواه خوب یا بد، پسندیده یا زشت باشد. ابن فارس گوید: سنت به معنای سیره و [راه و روش است] سنت رسول الله ﷺ همان سیرت و راه و روش اوست. هذلی گوید:

فَلَا تَجْرَعَنَّ مِنْ سُنَّةِ أَنْتَ سِرَّتْهَا فَأَوْلُ رَاضٍ سُنَّةً مَنْ يَسِيرُهَا

«از راه و روشی که خودت آن را پی‌ریزی کرده‌ای بی‌تابی مکن * زیرا اولین کسی که از راه و روشی راضی و خشنود باشد کسی است که آن را پیموده است» و در لسان العرب چنین آمده است: سنت عبارتست از هر راه و روشی که خواه خوب یا بد باشد و در حدیث نبوی این واژه و مشتقات آن به وفور بکار رفته است، اما در اصل به همان معنی طریقه و روش است.^۱ از جمله می‌توان به حدیث زیر اشاره کرد:

«مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً، فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، كُتِبَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا، وَلَا يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ، وَمَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ كُتِبَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا، وَلَا يَنْقُصُ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ».^۲

«هر که در اسلام راه و روش نیکی وضع کند و پس از او (در حیاتش یا مماتش) بدان عمل شود، مانند کسی که بدان عمل کرده است، برایش پاداش نوشته می‌شود و این در حالی است که

۱- ابن فارس: مجمل اللغة، تحقیق و بررسی زهیر عبدالمحسن سلطان (۲۰/۴۵۵).

۲- لسان العرب: مادهی «سنن» (۱۳/۲۲۵).

۳- روایت صحیح مسلم کتاب العلم، باب: من سنّ سنة حسنة، (۴/۲۰۵۹)، ح (۱۰۱۷).

هیچ چیزی از پاداششان کم نمی‌شود و هر که در اسلام راه و روش بدی وضع کند، که پس از او در حیاتش یا مماتش بدان عمل شود، مانند گناه کسی که بدان عمل کرده است، بر او گناه نوشته می‌شود و این در حالی است که هیچ چیزی از گناهانشان کم نمی‌شود».

۲- معنای اصطلاحی سنت:

سنت در اصطلاح محدثین، اصولیون، فقهاء، واعظان و علمای اصول دین معنای متفاوتی دارد، اگرچه همگی اتفاق دارند که مراد همان سنت رسول ﷺ است، ولی اختلافشان در تعریف و تفصیل آن است^۱.

بعنوان مثال: سنت در نزد محدثین عبارتست از تمام آن چیزی که از رسول الله ﷺ به ما رسیده است، اعم از گفتارها، کردارها، بیانات [تقریر: صحه گذاشتن بر کاری] ویژگی‌های اخلاقی، راه و روش و سیره‌ی او پیش از بعثت و پس از آن^۲.

اما در نزد اصولیون همانگونه که «الآمدی» گفته است: «... بر عبادات نافله‌ای اطلاق می‌شود که از رسول الله ﷺ روایت شده است. و گاهی نیز به ادله‌ی شرعیه‌ای اطلاق می‌شود که از رسول الله ﷺ صادر شده است که نه تلاوت می‌شوند و نه (مانند قرآن) معجز هستند و نه در دایره‌ی اعجاز قرار می‌گیرند که در اینجا مراد همین نوع اخیر است، و کردارها و بیانات رسول الله ﷺ در این حیطه قرار دارند»^۳.

و فقها آن را چنین تعریف کرده‌اند: «راه و روش پیموده شده‌ای در دین که نه فرض باشد و نه واجب»^۴ و وقتی به سخنان اهل سنت (سلف) می‌نگریم، متوجه می‌شویم معنای آن بسی گسترده‌تر از معنای محدثین، اصولیون و فقهاست.

۱- وسطیة أهل السنة بين الفرق: شیخ محمد باکر بن محمد، با تصرف ص ۱۷.

۲- قواعد التحذیر: قاسمی، ص ۶۴.

۳- الإحكام في أصول الأحكام: الآمدی، (۱/۱۲۷).

۴- السنة ومكانتها، سباعی، ص ۴۸، و در این بحث از دو کتاب مهم: منهج الاستدلال في مسائل الاعتقاد و مجمل أصول السنة والجماعة استفاده‌ی فراوان برده‌ام.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته می‌گوید: «واژه‌ی سنت در سخنان سلف شامل تمام عبادات و اعتقادات است، اگر چه بسیاری از کسانی که در سنت کتاب نوشته‌اند، مرادشان اعتقادات است»^۱.

ابن رجب رحمته می‌گوید: «سنت عبارتست از تمسک و پابندی به راه و روش رسول الله صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین پس از او، که شامل: اعتقادات، رفتارها و گفتارهای آنان می‌شود و این همان سنت کامل و به تمام معنایی است که سلف صالح ما در گذشته مسمای سنت را فقط بر این تعریف اطلاق می‌کردند»^۲.

شیخ ناصر العقل تعریف جامعی از اصطلاح سنت در شریعت دارد که در زیر بدان اشاره می‌کنیم: «سنت عبارتست از آئین و برنامه‌ای که رسول الله صلی الله علیه و آله با خود آورده است، که شامل علم، عمل، هدایت و مدلولاتی است که از آنها منشعب می‌شود، مانند: سنت در مقابل قرآن کریم، یا سنت به معنای مشروعیت که خلاف آن بدعت است، یا سنت به معنای اصول دین و اعتقاد سالم، یا به معنای حدیث و یا نافله...»^۳.

اصطلاح سنت در نزد اهل سنت:

این اصطلاح به دو معنی است:

معنای اول: معنای عامی است که تمام منتسبین به اسلام را در بر می‌گیرد و رافضه از آن خارج است، یعنی وقتی در اصطلاح عامیانه گفته می‌شود: این فرد رافضی است یا این فرد سنی است^۴.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته در بیان این معنی می‌گوید: «جمهور علمای عامه رافضی را

۱- الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر: ص ۷۸.

۲- جامع العلوم والحکم: ص ۲۴۹.

۳- مفهوم أهل السنة والجماعة: ص ۴۷.

۴- وسطية أهل السنة بين الفرق: رساله‌ی دکترای ص ۳۶.

ضد سنی می‌دانند و وقتی یکی می‌گوید: من سنی‌ام، مرادش این است که رافضی نیست»^۱.

سفیان الثوری در پاسخ پرسشی درباره سنت فرمود: «عبارتست از مقدم داشتن شیخین ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بر سایر خلفا»^۲.

معنای دوم: معنایی خاص‌تر و محدودتر از معنای عام است، طبق این تعریف مبتدعین، خوارج، مرجئه، قدریه و سایر گروه‌های گمراه و منحرف از این معنا خارج‌اند.

ابن تیمیه رحمته الله علیه گوید: اهل سنت کسی است که خلافت راشد، را ثابت بداند و به خلافت ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم معتقد باشد و تمام طوایف و گروه‌های اسلامی، جز رافضه، شامل این تعریفند و گاهی نیز مراد اهل حدیث و سنت محض است، در این صورت فقط کسانی را شامل می‌شود که صفات را برای الله تعالی ثابت می‌دانند و معتقدند: قرآن غیر مخلوق است و الله در آخرت دیده می‌شود و قدر و سایر مسایل و قضایای معروف در نزد اهل حدیث و سنت را ثابت می‌دانند»^۳.

بنابراین اهل سنت در حقیقت همان یاران رسول الله صلی الله علیه و آله هستند، زیرا آنان عقاید و عبادات خود را مستقیماً از ایشان دریافت کرده بودند و آگاه‌ترین و کامل‌ترین پیروان نسبت به پیامبرشان بودند.

و نیز تابعینی هستند که به نیکویی از آنان پیروی کرده و می‌کنند، یعنی کسانی که در هر عصر و مکانی جا پای آنان می‌گذارند. در رأس آنان اهل حدیث قرار می‌گیرند، یعنی همان کسانی که سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را به ما رساندند و درست و نادرست و سره و ناسره‌ی آن را برایمان مشخص و معلوم ساختند و خود بدان عمل کردند و به مدلولاتش معتقد گشتند.

۱- الفتاوی: (۳۵۶/۳).

۲- اللالکایی، شرح أصول اعتقاد أهل السنة: (۱۵۲/۱).

۳- منهاج السنة النبویة: تحقیق محمد رشاد سالم (۲۲۰/۲).

امام ابن حزم رحمته در بیان اهل سنت گوید: «اهل سنتی که ما آنان را اهل حق و مخالفینشان را اهل بدعت می‌نامیم عبارتند از: صحابه رضی الله عنهم و برگزیدگان تابعین (رحمة الله عليهم) یعنی همان کسانی که راه و روش آنان را به بهترین شیوه در پیش گرفته‌اند. سپس اهل حدیث و فقهای که نسل به نسل، تا امروز از آنان پیروی کرده‌اند و سایر مردمی که در تمام کره‌ی زمین به آنان اقتدا می‌کنند»^۱.

القاب اهل سنت:

این القاب مشهور عبارتند از:

۱- اهل حدیث و اثر:

از آنجایی که به احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله و آثار صحابه رضی الله عنهم مشغول و سره را از ناسره مشخص و خود بدان عمل و استدلال می‌کنند، به این نام ملقب شده‌اند. امام احمد رحمته در این باره چنین سروده است،

دين النبي محمد أخبار نعيم السمطية للفتى آثار
لا ترغبن عن الحديث وأهله فالرأي ليل والحديث نهار^۲

«دین پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله عبارتست از اخبار و احادیثی که از او به ما رسیده است، این آثار بهترین وسیله (سعادت و رستگاری) برای فرد است».

«از حدیث و اهل آن روی بر متاب، چرا که پایبندی و التزام به عقل و رأی همچون شب است و حدیث همچون روز روشن است».

۱- الفصل في الملل والأهواء والنحل: ۱۱۳/۲.

۲- نگا: جامع بیان العلم وفضله وما ینبغی فی روایتہ وحملة ۴۳/۲.

۲- سلف صالح:

مراد همان صحابه، تابعین، ائمه‌ی عادل و بزرگواری است که از آنان پیروی کرده‌اند، یعنی همان کسانی که امت بر امامت، پیشوایی و منزلت والای آنان در دین اتفاق دارند و مسلمانان سخنان و گفتارشان را نسل اندر نسل، با طیب خاطر و رضایت کامل پذیرفته‌اند، مانند امامان مذاهب چهارگانه، سفیان ثوری، لیث بن سعد، عبدالله بن مبارک، ابراهیم نخعی، امام بخاری و سایر اصحاب سنن، از این رو کسانی چون خوارج، روافض، معتزله و جبریه که متهم به بدعت یا سایر القاب ناپسند هستند، از این مسمی خارج‌اند.^۱

۳- گروه نجات یافته‌ی یاری شده (فرقه ناجیه):

در حدیثی از رسول الله ﷺ روایت است که فرمود:

«... وَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا مِلَّةً وَاحِدَةً.»

«و امتم به هفتاد و سه دسته و گروه تقسیم می‌شوند، همه‌ی آنها جز یک گروه در دوزخ

خواهند بود.» گفتند: آن گروه چه کسانی هستند ای رسول الله ﷺ؟ فرمود:

«مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي»^۲.

«گروهی که پیرو سنت من و یارانم باشند.» و در حدیث دیگری فرمود:

«لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ

كَذَلِكَ»^۳.

«پیوسته گروهی از امتم پشتیبان حق و حقیقت خواهند بود، (و بر دشمنان دین و مخالفان

پیروز خواهند شد) و به سبب ثباتی که در دین دارند مخالفت و دشمنی آنان هیچ آسیب و

گزندی به آنان نمی‌رساند و تا زمانی که فرمان الله تعالی مبنی بر برپایی قیامت فرا می‌رسد آنان

۱- منهج الاستدلال علی مسائل الاعتقاد: ۳۳/۱.

۲- ترمذی آن را در سنن خود (۲۶/۵) و در کتاب الإیمان به ش (۲۶۴۱) روایت کرده است.

۳- این حدیث را امام مسلم در صحیحش (۱۵۲۳/۳) و در کتاب الإمارة به شماره‌ی (۱۹۲۰) روایت کرده است.

بر همین روش باقی خواهند ماند».

مبحث سوم: معنای لغوی و اصطلاحی «صفت»

معنای لغوی صفت: هر گاه می‌گوییم: «وَصَفَ الشَّيْءَ لَهُ وَعَلَيْهِ وَصْفًا وَصِفَةً: حَلَّاهُ» یعنی: آن چیز را برای او آراست و تزیین نمود، برخی گفته‌اند: «الوصف»: مصدر است و «الصفة»: به معنای آراستن و زینت دادن است. و لیث گوید: وصف یعنی تو چیزی را برای دیگری با آب و تاب بیارایی و «وصاف» به کسی گفته می‌شود که از توصیف یک چیز و آراستن آن آگاه باشد.^۱

نویسنده‌ی کتاب «مختار الصحاح» گوید: هرگاه گفته می‌شود: «اسْتَوْصَفَ الطَّبِيبُ لِدَائِهِ»: یعنی پزشک از او پرسید تا بیماریش را برایش توصیف کند، تا بتواند او را درمان نماید.

اصولاً واژه‌هایی چون: علم، جهل، سیاهی، سپیدی و غیره را می‌توان صفت نامید، اما نحوین مرادشان از صفت، مشتقاتی چون: اسم فاعل، اسم مفعول و صفت مشبّهه است.^۲ و در اصطلاح صفت یعنی: «صفات الله تعالی توقیفی هستند و در آنها مجالی برای اجتهاد یا استحسان نیست، بلکه واجب است هرگاه او صفتی از صفات را برای خود اثبات نمود، یا رسولش ﷺ آن را بیان نمود، در همان حدّ توقف نمود، زیرا کسی جز الله تعالی به توصیف خود آگاه‌تر نیست و در میان آفریدگانش کسی جز رسولش ﷺ به وصف او آشنا نبوده و نخواهد بود و نباید در بیان صفاتش قائل به مجاز بود، بلکه تمام صفاتش -آنچنانکه شایسته‌ی عظمت اوست- حقیقی هستند، از این رو ایمان به صفات او در حقیقت ایمان به ذات اوست، که اصطلاحاً به آن ایمان اثبات و تسلیم می‌گویند و چگونگی، تشبیه، تحریف و تعطیل را به او راه نیست و ایمان به الله تعالی و صفات او در

۱- لسان العرب: ۳۵۶/۹.

۲- مختار الصحاح: ص ۲۷۴-۲۷۵.

پرتو کتاب و سنت و همراه با تنزیه و تقدیس کامل و اثبات صفاتی است که به تشبیه و تجسیم نمی‌انجامد. این نصوص با دلایل عقلیه نیز سازگار است که انسان را به ایمان به تمامی کمالات پرورگار فرا میخواند، کمالاتی چون: کمال ذات، کمال صفات و کمال افعال. در نزد سلف میان صفات ذاتی چون: قدرت، علم، اراده و صفات افعالی چون: استواء پایین آمدن به آسمان دنیا (نزول) و آمدن هیچ فرقی نیست، زیرا تمامی اینها در نصوص کتاب و سنت وارد شده‌اند و عقل سلیم نیز نه تنها آن را ردّ نمی‌کند، بلکه به سرعت دل و درون خود را برای پذیرش آن می‌گشاید^۱.

۱- الصفات الإلهية في الكتاب والسنة: با اندکی تصرف ۸۴-۸۵.

فصل دوم: بیان پیدایش اصطلاح اهل سنت و ویژگی‌های آنان

مبحث اول: تاریخ پیدایش اصطلاح اهل سنت:

اطلاق واژه‌ی اهل سنت به صدر اسلام، یعنی همان عصر نبوت و دوره‌های طلایی سه قرن اول باز می‌گردد. ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آیه‌ی زیر سخنان جالبی دارد:

﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌُ﴾ [آل عمران: ۱۰۶].

«روزی، رو‌هایی سفید و رو‌هایی سیاه می‌گردند».

ایشان می‌فرمایند: «اما کسانی که چهره‌هایشان سپید و تابناک است، همان اهل سنت و صاحبان علم هستند و کسانی که چهره‌هایشان سیاه است، همان بدعت‌گزاران و گمراهانند»^۱.

سپس بتدریج این واژه را بسیاری از بزرگان و ائمه‌ی سلف از جمله ایوب سختیانی (۶۸-۱۳۱ هـ - ق) بکار برده‌اند.

لالکایی به نقل از او می‌فرماید: «من هرگاه خبر مرگ یکی از اهل سنت را می‌شنوم، گویی پاره‌ای از تنم را از دست داده‌ام». و همچنین می‌فرماید: «همین سعادت و خوشبختی برای غیر عرب‌ها کافی است که خداوند توفیقشان دهد، عالمی از اهل سنت را درمیانشان پدید آورد»^۲.

و بر توست برادرم توجه کنی به آنچه امام احمد رضی الله عنه در مقدمه‌ی کتاب «السنة» در بیان مذاهب اهل سنت می‌فرماید: «...اینها مذاهب اهل علم، اصحاب اثر و اهل سنتی هستند که به دستگیره‌های سنت چنگ زده و از آن پیروی کردند و بدان معروف و مشهور

۱- ابن کثیر، تفسیر: ۳۹۸/۱.

۲- لالکایی، شرح أصول أهل السنة: ۶۰/۱-۶۱.

شده‌اند. و مردم از زمان صحابه‌ی رسول الله ﷺ تا به امروز به آنان اقتدا کرده‌اند.^۱ بنابراین با توجه بدانچه گذشت معلوم می‌شود که واژه‌ی «اهل سنت» در نزد سلف امری معروف بوده و با این لقب میان خودشان و بدعتگزاران تمایز و جدایی قایل شده‌اند. همچنان که امام احمد و ائمه ثقه و مورد اطمینان آن را واضح و روشن ساخته‌اند.

مبحث دوم: ویژگی‌های عقیده‌ی اهل سنت

عقیده‌ی اهل سنت و جماعت دارای ویژگی‌های برجسته و ممتازی است، که در زیر پاره‌ای از آنها به دلیل واضح بودنشان و ترس از اطاله‌ی کلام به صورت چکیده و خلاصه بیان می‌شود و نیازی نیست مگر برای یادآوری فردی که فراموش کرده، توجه و هشدار به غافل و یاد دادن به کسی که این ویژگی‌ها را نمی‌داند. پس این ویژگی‌های ازشمند، به این ترتیب هستند:

۱- برگرفته از منابع اولیه‌ی اسلام: یعنی کتاب و سنت و بدور از هرگونه تأثیرات بیگانه‌ای است که بر محیط اسلامی تسلط یافته‌اند و از تأویلات عقلی و انگیزه‌های هوی پرستانه و مجادلات و منازعات گروهی بری و پاک است.

۲- مسلمان را از شک، تردید و اوهام بدور می‌دارد و راه نفوذ شیطان را به دل و درون آنان سد می‌نماید و به جان‌هایشان طمأنینه، آرامش و رضایت کامل عطا می‌کند. و این همان موقفی است که مورد رضایت و خشنودی اسلام است، چرا که الله تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحجرات: ۱۵].

«مؤمنان (واقعی) تنها کسانی‌اند که به خدا و پیغمبرش ایمان آورده‌ند. سپس هرگز شک و

تردید بخود راه نداده‌اند، و با مال و جان خویش در راه خدا به تلاش ایستاده‌اند و به جهاد برخاسته‌اند. آنان (بلی آنان در ایمان خود) درست و راستگویند».

و این در حالی است که بسیاری از پیروان گروه‌های دیگر در اعتقادات فاسدشان دچار بهت و حیرت‌اند.

۳- به نگرش و موقف انسان مسلمان در برابر نصوص کتاب و سنت، شکوه و عظمت می‌بخشند، زیرا به تحقیق می‌دانند هر آنچه در آنها آمده حق و صواب است و در آن نجات و رستگاری عظیم نهفته است، چرا که او را از دست ردّ زدن به معنای متون کتاب و سنت و بازی کردن با الفاظ آنها و تحریف و تفسیرشان با هوی و هوس باز می‌دارد.

۴- انسان مسلمان را به سلف و پیشینیان بزرگوار خود پیوند می‌دهد و بر عزت، افتخار و بینش او در دینش می‌افزاید و چرا اینگونه نباشد در حالیکه او را گام به گام در مسیر دین و برنامه‌ی عظیمی قرار می‌دهد که صحابه رضی الله عنهم و سلف پرخیر و برکت این امت و بزرگان اولیاء و ائمه‌ی پرهیزگار پیشتر آن را پیموده‌اند و در مسیری بوده‌اند که هیچ جدالی در آن نیست بلکه با توجه به آن، بر یقین انسان نسبت به دینش افزوده می‌شود^۱.

چنین فردی به یقین در می‌یابد که در مسیر و سایه سار گروه نجات یافته‌ای گام برمی‌دارد که رسول الله صلی الله علیه و آله آنان را چنین ستوده است:

«وَسَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً».

«به زودی امتم به هفتاد و سه گروه تقسیم می‌شوند، همگی آنها جز یک گروه در آتش دوزخ خواهند بود».

گفتند: آن گروه کدام است ای رسول الله؟ فرمود:

«مَنْ كَانَ عَلَيَّ مِثْلِي مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي»^۲.

«گروهی که پیرو خط مشی و برنامه‌ای هستند که من و یارانم بر آن قرار داریم».

۱- نگا: الإبانة عن شريعة الفرقة الناجية: المحقق رضا بن نعلان ۱۱/۱-۱۲.

۲- روایت ترمذی در سنن، کتاب الایمان، ۲۶/۵، ۲۹۸، شماره‌ی ۲۶۶۱.

در حقیقت هیچکس نمی‌تواند این ویژگی بزرگ را از پیشینیان این امت نفی نماید، یا ادعا کند آنان هیچ دلیل روشن و آشکاری در دینشان نداشته‌اند، زیرا در حقیقت چنین نگرش و ادعایی ردّ ضمنی توصیفی است که الله ﷻ از آنان داشته است، آنجا که می‌فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

«شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سوی انسان‌ها پدیدار شده‌اید، امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید...».

و هیچ گمانی نیست کسانی که پس از آنان می‌آیند، به راه و روش آنان اقتدا می‌کنند، در حقیقت همان راه یافتگان، یا گروه نجات یافته خواهند بود و این همان سخنی است که محققین اهل علم بر آن اذعان دارند و بر آن مهر تأیید گذاشته‌اند. امام علی بن المدینی گوید:

«گروه نجات یافته همان اهل حدیثند»^۱.

۵- قرآن کریم به ضرورت پایبندی و پیروی از مسلمانان پیشتاز صدر اسلام و دوری و پرهیز از تبعیت از غیر آنان اشاره فرموده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵].

«کسی که با پیغمبر دشمنی کند، بعد از آنکه (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است و (راهی) جز راه مؤمنان درپیش گیرد، او را به همان جهتی که (به دوزخ منتهی می‌شود) و دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم (و با همان کافرانی همدم می‌نماییم که ایشان را به دوستی گرفته است) و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آنان می‌سوزانیم و دوزخ چه بدجایگاهی است».

و نیز فرمود:

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [الفاتحة: ۶].

«ما را به راه راست راهنمایی فرما».

و این راه کسانی است که مقربان درگاهند و خداوند بدیشان نعمت هدایت داده است، و مشمول الطاف خود نموده است و بزرگواری خویش را بر آنان تمام کرده است. آن مقربانی که او همدمشان خواهد بود، عبارتند از: پیغمبران، راستروان و راستگویانی که پیغمبران را تصدیق کردند و بر راه آنان رفتند و شهیدان یعنی آنان که خود را در راه خدا فدا کردند و شایستگان یعنی سایر بندگانی که درون و بیرونشان به زیور طاعت و عبادت آراسته شد و آنان چه اندازه دوستان خوبی هستند.

۶- برای مسلمانان توصیفی را محقق می‌گرداند که الله -تعالی- برایشان پسندیده

است، آنجا که می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا

مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵].

«اما، نه! ... به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند».

۷- صف‌های مسلمانان را یکپارچه و سخنانشان را یکنواخت می‌کند، زیرا از عقیده‌ای

سرچشمه گرفته که برگرفته از کتاب و سنت است و تحقیق عملی و لیبیک راستینی است

به ندای الله -تعالی- که می‌فرماید:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾ [آل عمران: ۱۰۳].

«همگی به رشته‌ی ناگستنی قرآن الله چنگ زنید ...».

۸- از دیگر ویژگی‌های بارز و یگانه‌ی این عقیده، پایبندیش به سنت نبوی است و اگر

شروطی که پذیرش یک حدیث را ایجاب می‌کنند، در آن گرد آمده باشد، دست ردّ به آن

نمی‌زنند و میان متواتر و آحاد آن در امر عقیده هیچ تمایزی قایل نیستند، بنابراین با این کار صف خود را از متکلمین و سایر گروه‌های منحرف و بدعتگزار جدا کرده‌اند، زیرا پذیرش کامل سنت (با رعایت شروط اخذ آن) در حقیقت تحقیق همان سخن رسول الله ﷺ است، که می‌فرماید:

«فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي فَسَيَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَصُوا عَلَيْهَا بِالتَّوَّاجِدِ»^۱.

«هر کس پس از من زنده بماند اختلافات بسیاری را خواهد دید (در هنگام بروز چنین اختلافاتی) پس بر شماست به ستم و سنت خلفای راشدین پس از من پایبند و ملتزم باشید و با چنگ و دندان محکم به آن بچسبید».

۹- مسلمانان را از غوطه‌ور شدن در گرداب کشنده‌ی بدعت و انحراف محافظت می‌کند، در حقیقت آنان را از اندیشیدن در ذات الله -تعالی- بدور می‌دارد، زیرا عقیده‌ای آسان، ساده و بدور از هر گونه معما، سختی و پیچیدگی است، اصولاً یکی از نشانه‌های برجسته‌ی سلف صالح در برخورد با مسائل و قضایای دینی سهولت و سادگی است، بنابراین هر تلاشی برای حذف فطرت یا به حاشیه راندن آن، در حقیقت تلاش برای کنار زدن دین خواهد بود.^۲

۱- این حدیث را امام ابوداود به شماره‌ی ۶۶۰۷، ترمذی به شماره‌ی ۲۶۷۶ و دارمی ۴۴/۱ روایت کرده‌اند.

۲- نگا: الإبانة عن شريعة الفرقة الناجية: ۱۷/۱-۱۸.

فصل سوم: توجه و اهتمام علما به عقیده‌ی سلف صالح و اصول و قواعد پذیرش و استدلال و نگرش درست به نقش عقل

مبحث اول: توجه علما به عقیده‌ی سلف صالح

علمای اهل سنت توجه ویژه‌ای به عقیده‌ی سلف صالح داشته و دارند، به همین سبب از یک سو کتاب‌های بسیاری در بیان و ایضاح آن نگاشته‌اند و از دیگر سو به ردّ دشمنان و مخالفان آن اعمّ از گروهها و فرقه‌های منحرفه پرداخته‌اند، این عقیده تنها با روایت و سند از آنان مشخص و معلوم می‌شود نه با زعم، گمان و کذب؛ کاری که بدعتگزاران بدان دچار شده‌اند و عقیده‌ی خود را به صرف گمان بنا نهاده‌اند، از این رو علمای اهل سنت عقیده و مذهب خود را که همان عقیده‌ی سلف صالح است با دلیل و سند تدوین نموده و الفاظ آن را مو به مو با ذکر سند درست همانگونه که با تواتر به آنان رسیده، برای ما بیان داشته‌اند، ما این مسأله را در گروههایی از مسلمانان که در فقه پیرو مذاهب چهارگانه‌اند و نیز اهل حدیثی که بر خط و مشی و برنامه‌ی اهل سنت قرار دارند به وضوح و روشنی مشاهده می‌کنیم.

بعد از تحقیق و موشکافی گزاف نگفته‌ایم اگر بگوییم عقیده‌ی سلف صالح پا به پای سنت نبوی پیش رفته است، یعنی همان کسانی که به تدوین سنت همت گماشته‌اند، در حقیقت اولین کسانی بوده‌اند که به نگاشتن عقیده نیز روی آورده‌اند، البته بسیاری از پیروان امامان چهارگانه نمی‌دانند که آن بزرگواران در عرصه‌ی عقیده نیز پیشتاز بوده‌اند و اینکه گفتارها و تألیفاتی که از برخی از آنان در این زمینه روایت یا به جا مانده است، در حقیقت آغاز تدوین عقیده‌ی اهل سنت و جماعت به شمار می‌آید. بعنوان مثال: امام ابوحنیفه (۱۵۰ ه.ق) در عقیده دو کتاب ارزشمند به نام: «الفقه الأكبر» و «الوصیة» دارد و امام مالک (۱۷۹ ه.ق) در کتاب «الموطأ» مبحثی را به مسأله‌ی قدر اختصاص داده

است و از امام شافعی (۲۰۴ ه.ق) گفتارهای فراوانی روایت شده که در آنها به بیان عقیده‌ی اهل سنت و جماعت پرداخته و بر اهل بدعت، هوی پرستان، متکلمین و غیره تاخته و بر آنان اقامه‌ی حجت نموده است.

اما امام احمد (۲۴۱ ه.ق) پرچمدار و پیشتاز عقیده‌ی اهل سنت و جماعت بوده و در این کار بر سایر ائمه پیشی گرفته و به دفاع از آن پرداخته است، در این راه دچار اذیت و آزار و مصایب بی‌شماری گشته است، او علاوه بر آنچه در مسندش^۱ تدوین شده، کتاب‌های خاصی نیز در عقیده نگاشته است که در زیر به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود:

السنة.

الایمان.

الردّ علی الزنادقة والجهمية.

فضائل الصحابة.

و شاگردانش نیز مسایل زیادی را در عقیده از زبان او بیان کرده‌اند. و از محدثین بزرگی که سنت نبوی را تدوین کرده و در صحاح خود ابواب مهمی را به عقیده اختصاص داده‌اند می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

۱- امام بخاری رحمته (۲۵۶ ه.ق) در صحیح خود: کتاب الایمان، کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة و کتاب التوحید را به این امر اختصاص داده است. و نیز کتاب‌های مستقل دیگری دارد که به صورت اختصاصی به بیان عقیده‌ی صحیح و ردّ مخالفین پرداخته است، از جمله:

الف- کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة.

ب- خلق أفعال العباد.

۱- وجوب لزوم الجماعة و ذم التفرق. ص ۲۷۹-۲۸۰.

- ۲- امام مسلم (۲۶۱ ه.ق) نیز در صحیح خود ابوابی را به بیان عقیده‌ی درست و ردّ مخالفین اختصاص داده‌است، از جمله: کتاب الایمان و کتاب القدر.
- ۳- و امام ترمذی (۲۷۹ ه.ق) نیز به همین‌گونه عمل کرده است.
- ۴- امام ابن ماجه (۲۷۳ ه.ق) سنن خود را با ذکر مقدمه‌ای در ردّ کسانی آغاز کرده که مخالف سنت‌اند و سپس به بیان عقیده‌ی سلف صالح در این راستا پرداخته است.
- ۵- امام ابوداود (۲۷۵ ه.ق) نیز درست به مانند او عمل کرده و در پایان سنن خود مبحثی را به سنت اختصاص داده و آن را «کتاب السنة» نام نهاده، در آن بر اهل بدعت، فرقه‌ها و نحله‌های گمراه تاخته است.
- ۶- امام دارمی (۲۵۵ ه.ق) در ضمن مؤلفاتش خصوصاً در آغاز سننش مخالفین سنت را به خوبی به نقد کشیده است.
- ۷- عبدالرزاق بن همام الصنعانی (۲۱۱ ه.ق) و ابن ابی شیبه (۲۳۵ ه.ق) در مصنف خود به همین‌گونه عمل کرده، البته ابن ابی شیبه کتاب مفصلی در این زمینه به نام «الایمان» دارد.^۱
- و اما کتاب‌های ویژه‌ای که در عقیده‌ی اهل سنت و جماعت و ردّ مخالفین نگاشته شده، بسیار است از این رو هیچ عصر و دوره‌ای را از همان آغاز اسلام تا به امروز نمی‌یابیم که عالم برجسته‌ای به تألیف کتاب در این زمینه نپرداخته باشد.
- در اینجا به ذکر مشهورترین علمایی می‌پردازیم که تقریباً تا اواخر قرن چهارم هجری قمری دست به تدوین کتابی مستقل در زمینه‌ی عقیده زده‌اند اما قصد ما منحصر کردن و محدود کردن نام علما نیست بلکه مثال زدن و بیان اهتمام علما به عقیده سلف صالح و تدوین آن می‌باشد. از مشهورترین علما در این باب می‌توان به:
- محمد بن یحیی العدنی (۲۷۲ ه.ق)، صاحب کتاب «الایمان».

۱- وجوب لزوم الجماعة و ذمّ التفرق: دکتر جمال احمد بادی، ص: ۲۸۱، ۲۸۲.

ابوبکر بن الأشرم (۲۷۲ هـ ق)، صاحب کتاب «السنة».

عبدالله بن مسلم بن قتیبه (۲۷۶ هـ ق) صاحب کتاب‌های زیر:

الف- الردّ علی الجهمیة.

ب- تأویل مشکل القرآن.

ج- تأویل مختلف الحدیث.

عثمان بن سعید الدارمی (۲۸۲ هـ ق) با دو کتاب مشهور:

الف- الردّ علی الجهمیة (چاپ شده).

ب- الردّ علی بشر المریسی (چاپ شده).

ابن ابی عاصم (۲۸۷ هـ ق) دارای کتاب «السنة» که چاپ شده است.

عبدالله پسر امام احمد بن حنبل (۲۹۰ هـ ق) دارای کتاب «السنة».

محمد بن نصر مروزی (۲۹۴ هـ ق) با دو کتاب معروف:

الف- السنة (چاپ شده).

ب- تعظیم قدر الصلاة، که در آن مسائلی را بیان داشته که متعلق به ایمان است و

برخی از گروه‌های منحرف و بدعت‌گزار را به نقد کشیده است.

امام طبری (۳۱۰ هـ ق) با کتاب‌های مشهور زیر:

الف- صریح السنة (چاپ شده).

ب- تهذیب الآثار (چاپ شده).

ابن خزیمه (۳۱۱ هـ ق)، که در کتاب «التوحید» به اثبات صفات پروردگار جهانیان

پرداخته است.

امام طحاوی (۳۲۱ هـ ق)، کتاب «العقیده الطحاویة» او زبانزد است. که ابن ابی العز

الحنفی (۷۹۲ هـ ق) آن را شرح کرده است^۱.

ابوالحسن اشعری، کتاب‌های زیادی دارد، از جمله:

الف- الإبانة عن أصول الديانة، که چندین پژوهشگر معروف آن را مورد تحقیق قرار داده‌اند.

ب- رسالة إلى أهل الثغر.

ج- مقالات الإسلاميين، که در آن به صورت چکیده عقیده‌ی اصحاب‌الحدیث را بیان نموده است.

عبدالرحمن بن ابی حاتم (۳۲۷ هـ ق).

الف- أصل السنة.

ب- اعتقاد الدين.

الحسن بن علي البربهاري (۳۲۹ هـ ق)، صاحب کتاب «السنة».

ابوبکر بن محمد بن الحسين الأجرى (۳۶۰ هـ ق).

الف- الشريعة (چاپ شده).

ب- التصديق بالنظر إلى الله تعالى (چاپ شده).

ابومحمد عبدالله بن محمد جعفر بن حبان الاصفهانی (۳۶۹ هـ ق)، دارای کتاب: «العظمة».

امام‌الدارقطنی (۳۸۵ هـ ق)، که چندین کتاب دارد، مشهورترین آنها عبارتند از:

الف- الصفات.

ب- أحاديث النزول.

ج- فضائل الصحابة.

۱- وجوب لزوم الجماعة وذم التفرق: ص ۲۸۲-۲۸۳.

د- الردّ علی نفاة الرّؤية.

امام عبیدالله بن عبدالله بن محمد بن حمدان بن بطة العکبری (۳۸۷ هـ ق)، که دو کتاب زیر از مشهورترین کتاب‌های او به شمار می‌آیند:

الف- الابانة الكبرى.

ب- الابانة الصغرى.

امام ابو عبدالله محمد بن اسحاق بن یحیی بن منده (۳۹۵ هـ ق)، دارای کتاب‌های زیر:

الف- الرد علی الجهمية.

ب - الإیمان.

ج- التوحید.

د - معرفة الصحابة.

ابن أبی زمنین (۳۹۹ هـ ق)، کتاب «أصول السنة».

ابوالقاسم هبة الله بن الحسن بن منصور الطبری اللالكائي (۴۱۸ هـ ق) که کتاب مشهورش در این زمینه: «شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة» است.^۱

مبحث دوم: اصول و روش‌های پذیرش و استدلال نزد اهل سنت.

این اصول به صورت خلاصه عبارتند از:

اول: تمسک و پایبندی به کتاب و سنت، دریافت و پذیرش احکام و اصول و فروع دین تنها از آن دو، رجوع به آنها به هنگام اختلاف و تنازع و اینکه عقل، اندیشه، قیاس، ذوق، وجد، مکاشفه، خواب و غیره نباید با آن دو تعارض داشته باشند.^۲

۱- وجوب لزوم الجماعة وذم التفرق: ص ۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵.

۲- مجموع الفتاوى: ج (۱۳/۸)، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۸، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۵، ج (۲۵۱/۱۶)، ۲۷۳، ۴۷۱، ۲۷۲، ۲۵۲.

و منابع عقیده در نزد آنان عبارتند از: کتاب، سنت صحیح، و اجماع سلف صالح^۱.
دوم: هر روایتی که از رسول الله ﷺ به صحت رسیده باشد، اعتقاد بدان واجب است،
اگرچه أحاد باشد^۲.

سنت صحیح و ثابت حجت است، از این رو امامان اهل سنت و جماعت توجه
ویژه‌ای به حدیث رسول الله ﷺ داشته‌اند و آن را تدوین و صحیح و ضعیفش را مشخص
و معلوم ساخته‌اند، و تألیفات خاصی را به احادیث ضعیف و موضوع اختصاص داد، و
مردم را از آنها برحذر ساخته و به تبیین، توضیح و حفاظت از سنت پرداخته‌اند^۳.
سوم: عقل سالم با نقل صحیح موافق و با احادیث قطعی هرگز تعارضی ندارد و آنگاه
که تعارض، ایجاد توهّم و التباس کند، نقل مقدم است.

چهارم: گاهی دلایل شرع، سمعی و پاره‌ای اوقات عقلی است، که شارع بدان‌ها اشاره
کرده است^۴.

پنجم: پابندی به نصّ و دور افکندن تأویل نادرست، نزد اهل سنت اصل بر ظاهر
الفاظ و حقیقتی است که بر آن دلالت دارد^۵.

و قرآن به زبان عرب نازل شده است و هر که می‌خواهد خوب آن را فهم و درک
کند، باید این زبان را خوب بیاموزد^۶.
از این رو آنان در عقیده به الفاظ شرعی پایبند و از الفاظ بدعی چون الفاظ فلاسفه و
متکلمین دوری می‌کنند.

۱- نگا: مجمل أصول السنة والجماعة في العقيدة للعقل: ص ۷.

۲- همان: ص ۷.

۳- لزوم الجماعة وترك التفرق: جمال بادی، ص ۲۶۳، ۲۶۲.

۴- درء تعارض العقل: ۱/۱۹۸، مجموع الفتاوی: ۱۳۷/۱۳-۱۳۸.

۵- الصواعق المرسلّة: ابن قیم ۱/۳۲۰.

۶- الموافقات: شاطبی ۲/۶۱- ۶۴ و الاعتصام، شاطبی: ۲/۲۹۳-۳۰۱.

و نیز الفاظ مجملی را که در بردارنده‌ی بیشتر از یک معنی است، در استعمالات خود بکار نمی‌گیرند و اگر دیگران - اعمّ از بدعتگزاران - آن را بکار ببرند، از آنان می‌خواهند معنای آن را برای‌شان تفسیر کنند و اگر حق باشد آن را می‌پذیرند و اگر باطل باشد ردّش می‌کنند.^۱

ابن ابی العز الحنفی رحمته می‌گوید: «تعبیر درست از الفاظ شرعی نبوی همان راه و روش اهل سنت و جماعت است».^۲

ششم: در جمع میان أدله و پیش از بیان حکم هر مسأله‌ای منبع و مرجع اصلی قرآن و سنت است و همانگونه که رسول الله صلی الله علیه و آله بیان کرده‌اند، نباید با آیه‌ای از قرآن، آیه‌ی دیگر را نفی کرد، به عنوان نمونه نصوص وعد و وعید، احادیث شفاعت، یا احادیثی را که در فضل کلمه‌ی «اخلاص» وارد شده و بر شروط آن دلالت دارند و غیره را با هم جمع نمود.^۳

هفتم: برای درک درست نصوص کتاب و سنت لازم است به فهم سلف صالح از آن رجوع کرد، زیرا آنان آگاه‌ترین مردمان به شناخت مراد الله تعالی و رسولش صلی الله علیه و آله بودند و با نزول قرآن هم‌عصر و پرورش یافته‌ی مکتب رسول الله صلی الله علیه و آله و بیان‌کننده‌ی گفتار و رفتار او برای مردم و فصیح‌ترین و شیواترین آنان بودند، از این رو قرآن به زبان آنان نازل شد و الله تعالی بارها در کتابش آنان و موضعشان را مورد مدح و ستایش قرار داد و رسولش صلی الله علیه و آله شهادت داد که بهترین و فاضل‌ترین مردمانند، بنابراین کسانی که تا روز قیامت پس از ایشان می‌آیند لازم و ضروری است که از آنان اقتدا کنند و راه و روششان را در پیش گیرند.^۴

۱- شرح العقیة الطحاویة: ص ۲۱۸-۲۲۳.

۲- همان: ص ۱۰۷.

۳- معارج القبول: ۳۱۵/۱-۳۲۰.

۴- الفتاوی ابن تیمیة: ۲۳/۱۳-۲۷.

هشتم: عصمت رسول الله ﷺ ثابت است و امت نیز در مجموع معصوم‌اند و بر گمراهی گرد نمی‌آیند و هیچ فردی به تنهایی معصوم نیست و اختلافاتی که میان ائمه و دیگران رخ داده، مرجعش کتاب و سنت است و ذکر این نکته الزامی است که مجتهدین امت در خطاهایشان معذورند.^۱

نهم: در میان امت اسلام کسانی وجود دارند که به آنها الهام و اخباری از غیب به ایشان القاء می‌گردد و رؤیای صالحه حق و فراست صادقه برای مؤمن ثابت است، از این رو مادامی که مخالف شریعت نباشند از بشارت‌ها و کرامت‌هایی است که الله تعالی به آنان عطا کرده است، ولی باید دانست که مصدر عقیده و قانونگذاری (تشریح) نیستند.

دهم: مجادله و گفتگوی نیک برای بیان حق یک خواست شرعی است، اما مشاجره و داد و بی‌داد مورد نهی است و تا بتوان باید از آن دوری کرد و به الله پناه برد.

یازدهم: بدعت با بدعت پاسخ گفته نمی‌شود و با غلو و زیاده‌روی نباید به جنگ تفریط و کوتاهی رفت و در ردّ بدعت درست مانند اعتقادات باید از برنامه و راه و روش پیشنهادی وحی تبعیت کرد.

دوازدهم: هر چیز نوظهوری در امر دین بدعت است و هر بدعتی گمراهی و سرانجام گمراهی آتش دوزخ است.^۲

سیزدهم: معانی آیات متشابه را باید به آیات محکم برگردانند.^۳

مبحث سوم: نگرش درست به نقش عقل نزد اهل سنت

عقل سلیم در نزد اهل سنت همان عقلی است که در برابر شکوه و عظمت الله تعالی، راضی، خشنود و مطمئن است، همان عقلی که در آفریده‌های سترگ و پراکنده‌ی الله

۱- مجمل أصول أهل السنة والجماعة في العقيدة: ص ۸.

۲- همان: ص ۸-۹.

۳- مجموع الفتاوی: ۲۷۰/۱۳، ۳۱۴.

عزوجل در پهنه‌ی گیتی به تفکر و تدبر می‌نشیند و سرانجام سر تسلیم فرود می‌آورد. اهل سنت مانند مسیحیان عقل را در حاشیه قرار نمی‌دهند و مباحث عقلی را مطلقاً زشت، ناپسند نمی‌دانند، بلکه فقط زمانی آن را مذموم می‌دانند که بر ادله‌ی شرعی مقدم شوند یا با آن مخالف باشند.

شایان ذکر است عقل سلیم در زمینه‌ی امور غیبی یا همان مسایل عقیدتی که با سمع حاصل می‌شوند، هیچ دخل و تصرفی ندارد، اما در مسایلی که با آنها بر یگانگی و یکتا بودن الله تعالی، علم، قدرت، حکمت، رستاخیز، جزا، پاداش و غیره استدلال می‌شود، قرآن از عقل بشری می‌خواهد تا با اندیشیدن در آنها به هدایت دست یابد. زیرا چنین ادله‌ای به فهم درست متون و تثبیت اعتقاد کمک می‌کنند، از این رو کسی که اندک تدبری در آیات قرآن داشته باشد، با آیاتی روبرو می‌شود که عقل بشری را به تفکر، بصیرت و اندیشه فرا می‌خوانند.

اگر مجال عقل بشری گشوده شود تا در پهنه‌ی گیتی به حرکت در آید، در آن صورت سختی‌ها و مشکلات را رام و مسخر و انسان را به شاهراه تمدن، که همان راه رسیدن به خیر و سعادت است، خواهد رساند؛ بی‌گمان حرکت عقل در چنان مسیری نه تنها پسندیده و زیباست، بلکه مسیر طبیعی و درستش همان خواهد بود و بس! اما وقتی به عقل اجازه داده شود تا در مسایل غیبی فرو رود، یا بدان تشویق و ترغیب شود، در آن صورت در حق انسان امروز و آینده دچار خطای فاحش و حماقت بزرگی شده‌ایم و با درگیر کردنش در چنین مسایلی در حقیقت او را به پرتگاه کشانده، خوار و زبونش کرده‌ایم. آری! این است نگرش درست به نقش عقل در نزد اهل سنت و بر این باوریم اگر عقل نور خود را از کتاب و سنت بگیرد و آن دو را چراغ فراروی خود قرار دهد و به کمکشان احکام دینش را - اعم از مسایل عقیدتی، عبادتی، اخلاقی، معاملاتی و غیره فهم و درک کند، در آن صورت از بزرگ‌ترین نعماتی به شمار خواهد آمد که از شکر آن عاجز خواهیم بود.^۱

مبحث چهارم: دلایل وجوب پیروی از اهل سنت و ضرورت پابندی به شیوه و روش آنان

۱- قرآن کریم

در این باره آیات فروانی وجود دارد که به دو مورد زیر بسنده می‌شود:

الف: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿١١٥﴾ [النساء: ۱۱۵].

«کسی که با پیغمبر دشمنی کند، بعد از آنکه (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که (به دوزخ منتهی می‌شود) دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم (و با همان کافرانی همدم می‌نماییم که ایشان را به دوستی گرفته است) و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است!...».

و الله تعالی پیشتازان مهاجرین و انصار را و تمام کسانی که از آنان پیروی می‌کنند و هدایت می‌یابند، مورد مدح و ستایش قرار داده و بیان داشته که از آنان راضی و خشنود است:

ب: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ الْأَوْلَىٰ أُولَٰئِكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ﴿التوبة: ۱۰۰﴾.

«پیشگامان نخستین مهاجر و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را بخوبی پیمودند، خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند.».

۲- سنت:

احادیثی که بر وجوب تبعیت و پیروی از اهل سنت از زبان رسول الله ﷺ وارد شده است، بسیارند از جمله:

الف- از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود:

«خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ، ثُمَّ يَجِيءُ قَوْمٌ تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ، وَيَمِينُهُ شَهَادَتُهُ»^۱.

«بهترین مردمان همان مردمان هم‌عصر و هم‌دوره‌ی من هستند، سپس کسانی که به دنبال آنان می‌آیند و سپس مردمانی که پس از آنان ظهور می‌کنند، سپس گروهی خواهند آمد (که پرهیز نمی‌کنند و امر شهادت و قسم را خوار و ناچیز می‌شمارند و) شهادتشان بر سوگندشان و سوگندشان بر شهادتشان پیشی می‌گیرد».

ب- و در حدیثی از عرباض بن ساریه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود:

«فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ بَعْدِي مِنْكُمْ فَسَيَرَى اخْتِلَافاً كَثِيراً، فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِي، فَتَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالتَّوَّاجِدِ، وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ، فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ، وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»^۲.

«هر کس پس از من زنده بماند، اختلافات بسیاری را خواهد دید در هنگام بروز چنین اختلافاتی به سنتم و سنت خلفای راشدین هدایت یافته‌ی پس از من پایبند و ملتزم باشید و با چنگ و دندان محکم به آن بچسبید؛ از چیزهای نوظهور (در امر دین) پرهیزید، زیرا هر امر نوظهوری (در دین) بدعت و هر بدعتی گمراهی و تباهی است».

بنابراین رسول الله ﷺ امتش را فرمان داده تا به هنگام وقوع تفرقه و اختلاف از سنتش و سنت خلفای راشدین و هدایت یافته‌ی پس از خودش تبعیت کنند، همان گونه که در حدیث «تفرقه» در توصیف گروه نجات یافته (الفرقة الناجية) فرمود:

«مَا أَنَا عَلَيْهِ الْيَوْمَ وَأَصْحَابِي»^۳.

«آنان کسانی هستند که بر راه و روشی قرار گرفته‌اند که امروز من و یارانم بر آن قرار

داریم».

۱- حدیث متفق علیه است. روایت بخاری: ۱۹۹/۵.

۲- ابوداود: ۴۶۰۷، الترمذی: ۲۶۷۶، الدارمی: ۴۴/۱ روایت کرده‌اند.

۳- ابوداود: کتاب السنة به شماره‌ی ۴۵۹۶، ج ۴، ص: ۱۹۰۷.

اقوال اهل سنت:

اهل سنت آثار و پژوهشهای گرانمایه و پر برکتی در این زمینه دارند، که مایه‌ی شادابی دل و درون است و به خوبی تمسک و پایبندی سلف صالح را به کتاب و سنت پیامبرشان به نمایش گذاشته است، در ادامه به نمونه‌هایی از این گفتارها اشاره می‌شود:

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که فرمود: «از آثار و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله تبعیت و پیروی کنید و هرگز به بدعت نزدیک نشوید، همین شما را کفایت می‌کند»^۱.

و فرمود: «ما صرفاً اقتدا می‌کنیم و از خود کاری انجام نمی‌دهیم و از سنت پیامبرمان صلی الله علیه و آله تبعیت و پیروی می‌کنیم و به بدعت روی نمی‌آوریم؛ تا زمانی که به سنت ملتزم و پایبندیم، هرگز گمراه نخواهیم شد»^۲.

و فرمود: «هر کس از شما خواهان پیروی و اقتدا است، به یاران رسول الله صلی الله علیه و آله اقتدا کند، زیرا آنان قلبی نیکوکار و پرهیزگار و علم و دانشی عمیق و گسترده داشتند و از تکلف بدور و راه یافته‌ترین مردمان و بهترین آنان از نظر حال و روز بودند، آنان گروهی بودند که الله - تعالی - برای همراهی رسولش صلی الله علیه و آله و برپایی دینش برگزید، از این رو به فضل و برتری‌شان اعتراف کنید و قدرشان را بدانید و از آثارشان تبعیت و پیروی کنید، زیرا آنان بر شاهراه هدایت قرار گرفته بودند»^۳.

و اوزاعی گوید: «به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله پایبند باشید و بر آن استقامت بورزید و در چیزهایی که یارانش از آن سخنی بمیان نیاورده‌اند، یا در اظهار نظر در این باره توقف کرده‌اند، شما نیز سخن مگوئید و از بیان هرآنچه امتناع ورزیده‌اند شما نیز امتناع کنید و برنامه و راه و روش سلف صالح را در پیش گیرید، زیرا همین شما را کفایت می‌کند»^۴.

۱- شرح أصول اعتقاد أهل السنة، لالکایی: حدیث ۱۰۴.

۲- شرح أصول اعتقاد أهل السنة، لالکایی: حدیث ۱۰۶.

۳- جامع بیان العلم و فضله، ابن عبدالبر: ۹۷/۲.

۴- الشریعة، آجری: ص: ۵۸.

به ابوحنیفه گفتند: نظرت درباره‌ی متکلمینی که درباره‌ی اعراض، [جواهر] و اجسام سخن می‌گویند چیست؟ فرمود: «اینها گفته‌های فلاسفه است، به آنها توجه نکنید و پایبند راه و روش سلف باشید و از هر نوپیدی در امر دین برحذر باشید، زیرا آنها بدعتند و سرانجام بدعت گمراهی و تباهی است»^۱.

مبحث پنجم: راه سلف سالم‌ترین، آگاهانه‌ترین و محکم‌ترین راه‌هاست

نزد متکلمین متأخر چنین شایع شده که شیوه‌ی سلف [در پژوهش اسماء و صفات و نفی صفات سلبيه] سالم‌ترین روش و شیوه‌ی خلف آگاهانه‌ترین و محکم‌ترین راه‌هاست، یکی از نفی کنندگان می‌گوید: شیوه‌ی خلف آگاهانه‌ترین و محکم‌ترین راه‌هاست زیرا گمان کرده‌اند به شیوه‌ی خلف می‌توان با نفی صفات سلبيه از الله تعالی - که نزدشان حق مطلب همان است و بس؛ شناخت بهتری حاصل کرد و معانی نصوص اثبات را بهتر می‌توان تأویل کرد، این گروه شیوه‌ی خود را علم به معقول و تأویل منقول نام نهاده‌اند و براین باورند که در شیوه‌ی سلف چنین چیزی را نمی‌توان یافت و با آن به ردّ کسانی پرداخته‌اند که تنها به مدلول نصوص پایبندند.

به نظر اینان مذهب سلف به علت تعارض احتمالات توجهی به فهم آن نصوص ندارد، از این رو، این سالم‌ترین شیوه نزد آنان می‌باشد، زیرا اگر یک لفظ دارای معنای متعددی باشد، در نظر گرفتن یک معنی یا یک تفسیر و نادیده گرفتن سایر معانی، کاری مخاطره‌آمیز است و روی گرداندن از آن در حقیقت در امان ماندن از این خطر عظیم است!.

در حالیکه اگر برای چنین افرادی بیان شود که شیوه‌ی سلف تنها اثبات، فهم و تدبر صفاتی است که نصوص بر آن دلالت دارند و به تعبیری ابطال شیوه‌ی نفی کنندگان و بیان مخالفت آن شیوه با عقل صریح و نقل صحیح است، در آن صورت خواهند دانست

۱-صون المنطق من الکلام: سیوطی، ص ۳۲ و ص ۳۳۲.

که راه سلف آگاهانه‌ترین، محکم‌ترین، سالم‌ترین و هدایت یافته‌ترین راههاست و راه نفی کنندگان درست مخالف و نافعی اخباری است که از رسول الله ﷺ به ما رسیده است، از این رو چنین شیوه‌ای از نظرگاه شرعی و عقلی باطل می‌باشد و اینکه کسانی بر این باورند که در شیوه‌ی سلف از معانی آیات علم درستی حاصل نمی‌شود و یا از صفات نمی‌توان اثبات را فهم کرد، قطعاً سخن نادرستی است، حال چه عمداً این سخن را گفته باشند و یا از روی جهل و خطا، در حقیقت بر الله سبحانه، رسول او ﷺ، سلف صالح و امامان بزرگوار دروغ و افترا بسته‌اند و صد البته با این دروغشان عقول عامه‌ی مردم را نیز مشتبه و ادله‌ی عقلیه و دلایل نقلیه را نیز نادیده گرفته‌اند.^۱

و اگر خوب در حال و روز کسانی بیندیشی که معتقدند شیوه‌ی سلف سالم‌ترین و راه خلف آگاهانه‌ترین و محکم‌ترین است، می‌بینی متأخرین امروزی در علم و حکمت چیز بیشتری از خلف خود ندارند، بلکه ویژگی اصلی‌شان تکلف و بازی با کلمات است و بس! اما راه سلف آگاهانه‌ترین، محکم‌ترین، سالم‌ترین راههاست.

و هر کس [مؤمنی] که خداوند به وی علم و ایمان عطا نموده است به وضوح می‌داند که متأخرین صرفاً از همان تحقیقات و پژوهشهایی بهره برده‌اند که پیشتر سلف آن را بیان داشته‌اند، از این رو نه در علم و نه در عمل هیچ سبقتی بر آنان ندارند و نیز کسانی که از مسایل عقلی، نظری و عملی آگاهی دارند، به سادگی می‌دانند که شیوه‌ی سلف همواره بر گفته‌ی پیشینیان راجح‌تر است.^۲

الف - دلایل قرآنی:

بهترین دلیل بر اینکه شیوه‌ی سلف سالم‌تر، آگاهانه‌تر و محکم‌تر است، آیه زیر است:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ

۱- منهج الاستدلال في مسائل الاعتقاد: ج ۲، ص ۵۱۲-۵۱۳.

۲- کتاب الإیمان، شیخ الإسلام ابن تیمیه، با اندکی تصرف: ص ۶۱۷.

شَهِيدًا ﴿البقرة: ۱۴۳﴾.

«و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم، (نه در دین افراط و غلو می‌ورزید و نه در آن تفریط و تعطیلی می‌شناسید، حق روح و حق جسم را رعایت می‌دارید و آمیزه‌ای از حیوان و فرشته‌اید) تا گواهانی بر مردم باشید، و پیغمبر نیز بر شما گواه باشد...».

مراد از امت میانه‌رو در این آیه، یاران رسول الله ﷺ یعنی همان ملت برگزیده و عادل است که در گفتار، رفتار، نیت و اراده بهترین مردمان بودند و از سوی الله تعالی این شایستگی را یافتند که در روز رستاخیز بر مردم گواه باشند^۱.

ب- دلایل سنت:

رسول الله ﷺ [در حدیث «بهترین دوره»] می‌فرماید:

«خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ...»^۲.

ابن قیم رحمته در بیان مراد از «ملت میانه رو» یا همان امت وسط، [سخنان بسیار ارزشمندی دارد]، ایشان می‌فرمایند: «بهترین بودن آن ملت از جهت دین، علم و فضل است، از این رو جایز نیست آن دوره‌ی آرمانی از حق و صواب خالی باشد، تا در دوره‌های بعدی کسانی ظهور کنند و دین را به آنان یاد بدهند، زیرا در صورت چنین فرضی متأخرین از مردمان هم‌عصر رسول الله ﷺ و دوران تابعین و تبع تابعین بهتر و فاضل‌تر خواهند بود، در حالیکه نص حدیث مذکور بر بطلان آن دلالت دارد، بنابراین لازم است آنان را بر پسینیان در تمام فضایل و کارهای نیک، برتر و مقدم دانست»^۳.

ج- دلیل اجماع بر این که راه سلف آگاه‌ترین و محکم‌ترین راه‌هاست

برادر مسلمان بر توست که بدانی اهل سنت و جماعت اتفاق نظر دارند که راه سلف

۱- تفسیر ابن کثیر: ۱/۲۷۵، ۲۷۶.

۲- تخریج و معنای این حدیث در مطالب قبلی آورده شده است.

۳- اعلام الموقعین: ۴/۱۳۶.

سالم‌ترین، آگاهانه‌ترین و محکم‌ترین راه‌هاست. شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته اتفاق همه‌ی گروه‌های اهل سنت را در مورد اجماع چنین بیان می‌کند: «بی‌گمان مردمان آن سه دوره‌ی مذکور در حدیث «بهترین مردمان»، در کردار، گفتار، اعتقاد و سایر فضایل اعم از علم، ایمان، عقل، دین، عبادت و ... بهترین بوده‌اند، آنان در گره‌گشایی از مشکلات دینی و عقیدتی از سایرین در اولویت بیشتری قرار دارند و جز متکبران کسی با این فضایل سر ستیز ندارد»^۱.

شاید توضیحاتی که در این باب با دلیل و برهان از کتاب، سنت و اجماع بیان شد کافی و در آن برکت باشد در این که روش و نهج سلف سالم‌ترین، آگاه‌ترین و محکم‌ترین روش است.

باب دوم:

اهمیت شناخت توحید اسماء و صفات و بیان عقیده اهل

سنت در اسماء و صفات

اهمیت شناخت توحید اسماء و صفات و بیان عقیده اهل سنت در اسماء و صفات و ذکر بنیادهایی که این شناخت بر آنها استوار است.

و بیان پاره‌ای از گفتارهای سلف صالح در این باره و اقسام صفات و مهم‌ترین قواعد در بیان اسماء و صفات. این باب شامل پنج فصل زیر است:

فصل اول: شامل چهار مبحث است:

مبحث اول: اهمیت شناخت اسماء و صفات.

مبحث دوم: بیان عقیده اهل سنت در اسماء و صفات.

مبحث سوم: بنیادهایی که عقیده اهل سنت در اسماء و صفات بر آن استوار است.

مبحث چهارم: معنای جمله‌ی مشهور: «بدون تحریف» در نزد اهل سنت.

فصل دوم: پاره‌ای از گفتارهای سلف.

فصل سوم: چهار مبحث است:

مبحث اول: اثبات صفات کمال برای الله - سبحانه و تعالی - در خلال سوره‌ی اخلاص.

مبحث دوم: تقسیم صفات به عقلیه، خبریه، ذاتیه و فعلیه اختیاریه.

مبحث سوم: پاره‌ای از افعال الله - تعالی - لازم و برخی معتدی‌اند.

مبحث چهارم: فرق میان صفات ذاتی و فعلی.

فصل چهارم: در این فصل چهار مبحث زیر را می‌خوانیم:

مبحث اول: پاره‌ای از صفات ذاتی.

مبحث دوم: گروهی از صفات فعلی.

مبحث سوم: برخی از صفاتی که در باب «مقابله» مورد بحث قرار می‌گیرند.

مبحث چهارم: پاک و منزّه داشتن الله - تعالی - از هر نوع صفاتی که بر عجز و نقص دلالت دارند.

فصل پنجم: بعضی قواعد برای اسماء و صفات.

فصل اول

مبحث اول: اهمیت شناخت توحید اسماء و صفات

یکی از ضروریات توحید، اندیشیدن در اسماء و صفات الهی است، آنگونه که شایسته‌ی اوست: «زیرا اندیشیدن و تعقل ورزیدن در اسماء و صفات الهی و فهم و درک آن درست مطابق با مراد الله - تعالی - از آنها، یکی از مهمترین، عظیم‌ترین و با شکوه‌ترین کارهاست و در این کار منافع و فواید بسیار والایی وجود دارد و بالتبع نتایج سودمند بر آن مترتب است. از این رو علمای اسلامی - اعم از قدیم و جدید - همواره به تألیف کتاب‌هایی مستقل در این باب، یا شروح و تعلیقاتی بر آن پرداخته‌اند و کسانی را که پاره‌ای از آنها یا همه‌ی آنها را رد کرده‌اند، مورد تاخت و تاز قرار داده‌اند»^۱.

توحید اسماء و صفات در حقیقت نیمه‌ی باب ایمان به الله تعالی است، چرا که هر پژوهشگری به سادگی می‌داند که توحید دو نوع است:

توحید علمی خبری اعتقادی: که متضمن اثبات صفات کمالی برای الله تعالی و پاک و منزّه دانستن او از هر نوع تشبیه و تمثیل، یا صفات نقص است.

توحید عبادت: به این معنی که او تنها، یگانه و بدون شریک است و همواره باید با او تجدید محبت کرد و بدو اخلاص ورزید و تنها از او بیم و امید داشت؛ فقط بر او توکل کرد و به قدرش راضی بود و فقط او را پروردگار و فرمانروا و سرپرست دانست و هیچ کس و هیچ چیز را با او برابر ندانست.

الله تعالی این دو نوع توحید را در دو سوره‌ی: «اخلاص و کافرون» بیان کرده است، در سوره‌ی اخلاص سخن از صفات کمالی است و اینکه او پاک و منزّه از هر نقص و عجزی است:

۱- نگا: توضیح العقیده: سعدی، ص ۱۰۰.

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ [الإخلاص: ۱].

«بگو: خدا یگانه‌ی یکتا است».

و در سوره‌ی «کافرون» که متضمن توحید علمی و ارادی است، بحث از وجوب عبادت فقط برای الله تعالی و عدم شرک ورزی به اوست و اینکه باید از هر عبادتی برای غیر او پرهیز کرد.

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ﴿۱﴾ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿۲﴾﴾ [الكافرون: ۱-۲].

«بگو: ای کافران * آنچه را که شما (جز الله) می‌پرستید، من نمی‌پرستم».

این دو نوع توحید مکمل یکدیگرند و هیچکدام بی‌نیاز از دیگری نیست و برای همین بود که رسول الله ﷺ در سنت صبح و مغرب و وتر، هر دوی این دو سوره را با هم می‌خواند تا آغاز و پایان روزش را با توحید همراه ساخته باشد.^۱

این علم یکی از ناب‌ترین و گرانبهارترین علوم است و شناخت آن بر سایر علوم اهمیت و اولویت بیشتری دارد، زیرا بنده در خلال اَسْمَاء و صفات و افعال الله -سبحانه و تعالی- پروردگارش را خواهد شناخت.

ابن قیم رحمته در این باره سخنان گرانبهایی دارد، او می‌فرماید: «توحید اسماء و صفات مطلقاً شریف‌ترین و مهم‌ترین علوم است و تردیدی نیست که شناخت الله -تعالی- و علم به اسماء و صفات و افعال او، یکی از فاضل‌ترین، ناب‌ترین و با شکوه‌ترین انواع علوم است و نسبت آن با سایر علوم مانند نسبت یک چیز معلوم و بدیهی در کنار سایر معلومات و بدیهیات است».^۲

ابن العربی مالکی رحمته گوید: «اصالت و شرافت یک علم به شرافت معلوم بستگی دارد و باری -تعالی- شریف‌ترین و ارزشمندترین معلومات است، از این رو علم و آگاهی به

۱- اجتماع الجيوش الإسلامية على غزو المعطلة والجهمية: با اندکی تصرف، ص ۳۵-۳۶.

۲- مفتاح دار السعادة: ۸۶/۱.

اسماء و صفات او شریف‌ترین نوع معلومات است»^۱.

اول: توحید اسماء و صفات موجب سرزندگی و شادابی دل‌هاست، شیخ سعدی رحمته در باره‌ی اهمیت این علم سخنان جالبی دارد که در زیر چکیده‌ای از آن را که با موضوع ما پیوند دارد ذکر می‌کنیم، او می‌فرماید: «این علم که با الله تعالی پیوند دارد، یکی از شریف‌ترین و باشکوه‌ترین انواع علوم است و کسی که با بحث و پژوهش می‌کوشد تا آن را فهم و درک کند، بی‌گمان خود را به بهترین کارها مشغول داشته است و اگر لطف الله تعالی شامل بنده‌ای شود و آن را بخوبی فهم کند قطعاً به بهترین و شریف‌ترین عطیه‌ی الهی دست یافته است».

دوم: بی‌گمان شناخت الله - تعالی - برای بنده ایجاد محبت، بیم، امید و اخلاص می‌کند و سعادت فرد در گرو آنهاست، بنابراین یگانه راه شناخت الله تعالی، فقط با شناخت اسماء و صفات و فهم معانی و مفاهیم آنها حاصل می‌آید.

سوم: همانا الله - تعالی - بندگان را آفریده تا او را بشناسند و عبادتش کنند و این همان غایت و مقصودی است که برایش آفریده شده‌اند، بنابراین مشغول شدن به این علم در حقیقت اشتغال به چیزی است که برایش آفریده شده‌اند و بالعکس اگر آن را رها و مهمل یا تباه سازد، قطعاً در برابر چیزی که برایش آفریده شده سهل‌انگاری کرده است و بنده را نسزد که نعمات بی‌شمار پروردگارش را ببیند، که از هر سو بر او فرود می‌آیند، اما از شناخت آن سرباز زند.

و راه افزایش ایمان همان شناخت پروردگار است و این با تدبر در اسماء و صفات او در قرآن حاصل می‌شود، به این صورت که هرگاه با یکی از اسماء و صفات او روبرو شود، معنای آنرا ثابت بداند و به شمولیت آن ایمان داشته باشد و او را از هرچه ضد آن است پاک و منزّه بداند»^۲.

۱- أحكام القرآن: ابن العربي، ۹۹۳/۲.

۲- تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان: ۲۶، ۲۵، ۲۴/۱.

شیخ ناصر السعدی رحمته در بیان اهمیت این علم بسیار سخن گفته است، از جمله می‌فرماید: «همانا شناخت الله تعالی، پایه و اساس تمام اشیاء است و هر کس خواهان آن است که او را به خوبی بشناسد، باید این شناخت را از طریق اسماء و صفات حاصل کند، یا به تعبیری از طریق افعال و احکام تشریحی او، زیرا او هر کاری که انجام می‌دهد به مقتضای اسماء و صفات اوست، افعال او در حقیقت عین عدل و فضل و حکمت است، از این رو احکامش را فقط به اعتبار آن چیزی تشریح می‌کند که حکمت، فضل و عدل او اقتضاء دارد، پس تمامی اخبارش حق و صادق و اوامر و نواهی‌اش عادلانه و حکیمانه است و این علم به خاطر روشنی و وضوحی که دارد بسی بزرگ‌تر و با شکوه‌تر از آن است که این بنده‌ی حقیر آن را بیان دارم»^۱.

توحید اسماء و صفات یکی از بزرگ‌ترین ضروریات است:

نفس نیاز شدیدی به شناخت پروردگار و مالکی دارد که یک دم از او بی‌نیاز نیست و صلاح و سامانش فقط با معرفت اسماء و صفات او حاصل می‌شود و هرچه بنده در برابر اسماء و صفات کمالی و بی‌عیب و نقص پروردگارش آگاه‌تر باشد، قطعاً ایمانش عظیم‌تر و سترگ‌تر خواهد بود و به اعتبار این شناخت است که شایستگی ثنا و ستایش پروردگارش را کسب می‌کند»^۲.

شیخ عمر الاشقر می‌گوید: «بنده‌ی مؤمن شناخت اسماء و صفات الله -تعالی- را آنگونه که شایسته‌ی جلال و عظمت اوست، فقط در کتاب و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله خواهد یافت»^۳.

یکی از فواید بی‌شمار این علم: شناخت حقیقی الله تعالی و بزرگداشت، ثنا و ستایش او با اسماء و صفاتش و دعا کردن با آنهاست» زیرا الله تعالی می‌فرماید:

۱- تفسیر السعدی: ۲۶/۱.

۲- المواهب الربانیة: سعدی، با اندکی تصرف ۶۱، ۶۲.

۳- العقیلة فی الله، عمر الأشقر: ۱۹۳/۱۹۴.

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: ۱۸۰].

«الله دارای زیباترین نام‌ها است (که بر بهترین معانی و کامل‌ترین صفات دلالت می‌نمایند پس به هنگام ستایش یزدان و درخواست حاجات از الله - سبحانه و تعالی) او را بدان نام‌ها یاد دارید و بخوانید...».

مبحث دوم: بیان عقیده‌ی اهل سنت در اسماء و صفات الله - تعالی -

اهل سنت به اسماء و صفاتی ایمان دارند که در قرآن کریم و سنت صحیح به صورت اثبات یا نفی وارد شده است. و الله تعالی را با نام‌هایی می‌خوانند و دعا می‌کنند که در کتابش یا بر زبان رسولش بیان شده است و از آنها نه می‌کاهند و نه چیزی از سوی خود می‌افزایند.

و صفاتی را برای او ثابت می‌دانند و یا اوصافی را برایش بکار می‌برند، که الله تعالی خودش در کتابش بیان داشته یا بر زبان پیامبرش ﷺ جاری شده است و در این کار هیچ تحریف، تعطیل، یا چگونگی و تشبیهی را روا نمی‌دارند.

و صفاتی را که الله تعالی یا رسولش ﷺ نفی نموده‌اند، آنان نیز آنها را متنفی می‌دانند و معتقدند که الله تعالی متصف به صفات کمالیه است.

از این رو سلف صالح ما در این باب به شیوه‌ی قرآن و سنت صحیح عمل کرده‌اند، یعنی هر اسمی یا صفتی که الله تعالی در کتابش یا رسولش در بیاناتش ثابت دانسته‌اند، آنان نیز آن را اثبات کرده‌اند و بالعکس هر صفتی را که با اعتقاد به کمالات او در تضاد باشد، اعم از انواع صفاتی که بر عیب و نقص دلالت دارند، از او نفی می‌کنند.^۱

۱- دراسات في مباحث توحيد الأسماء والصفات: تمیمی، ص ۴۷.

مبحث سوم: بنیادهایی که عقیده‌ای اهل سنت در اسماء و صفات بر آن استوار است:

این عقیده بر سه رکن اساسی استوار یافته است:
 بنیاد اول: ایمان به اسماء و صفاتی - اعم از ثبوتیه و سلبيه - که در نصوص قرآن و سنت صحیح وارد شده است.
 بنیاد دوم: پاک و منزّه دانستن الله ﷻ از اینکه در صفاتش کم‌ترین شباهتی به صفات آفریدگان داشته باشد.

بنیاد سوم: قطع امید از فهم و درک چگونگی اتصاف الله - سبحانه و تعالی - به آن صفات. این بنیادهای عظیم برای هر پژوهشگری که خواهان تفحص در این باب است بسیار مهم است، زیرا به وسیله‌ی آنها تمام درهای بسته شده در شناخت اسماء و صفات بر روی بنده گشوده می‌شود و در خلال آنها صف خود را از اهل تعطیل مشخص می‌کند و بی‌گمان الله تعالی بندگانش را به راه راستش هدایت می‌فرماید:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ [النور: ۴۰].

«و کسی که الله نوری بهره‌ی او نکرده باشد، او نوری ندارد.»

مبحث چهارم: معنای اصطلاحات این باب

معنای اصطلاحات: «من غیر تحریف»، «ولا تعطیل» و «من غیر تکلیف»، «ولا تمثیل» در نزد اهل سنت:

۱- «من غیر تحریف و لا تعطیل»:

با این عبارت عقیده‌ی اهل سنت از عقیده‌ی اهل تعطیل باز شناخته می‌شود.

الف - معنای تحریف و بیان انواع آن:^۱

تحریف در لغت به معنای تغییر، تبدیل و بد تفسیر کردن یک چیز است و هرگاه گفته می‌شود: «حَرَفْتُ الشَّيْءَ عَن وَجْهِهِ»؟. یعنی صورت مسأله را تغییر دادم. و در اصطلاح شرع یعنی: بد تفسیر کردن نصوص دینی، با بی اعتبار کردن و خارج ساختن آنها از حقیقت اصلی شان، در کنار اقرار و اعتراف به الفاظ آنها. به عبارت دیگر یعنی: برگرداندن و منحرف ساختن کلام از معنای درست آن.^۲ و در باب اسماء و صفات یعنی: تغییر واژگان نصوص اسماء و صفات و معانی آنها از مراد و مقصودی که الله تعالی در نظر دارد.^۳

انواع تحریف:

نوع اول - تحریف لفظ:

یعنی تغییر شکل اصلی لفظ، که دارای چهار صورت زیر است:

افزایش در لفظ.

کاهش در لفظ.

تغییر حرکت اعرابی آن.

تغییر حرکت غیر اعرابی.^۴

مانند تحریفی که «جهمیه» در اعراب این آیه روا داشته‌اند، آنجا که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۴].

«و الله در حقیقت (بدون واسطه) با موسی سخن گفت».

۱- منهج الدراسات لآیات الأسماء والصفات: شیخ محمد امین شنفیطی، ص ۵۰.

۲- الصواعق المرسله: ۲۱۵/۱.

۳- منهج الدراسات لآیات الأسماء والصفات: ص ۵۰.

۴- همان: ص ۵۱.

آنان واژه‌ی «الله» را در این آیه منصوب خوانده‌اند در حالی که مرفوع بود، به این معنی که موسی علیه السلام با الله -سبحانه و تعالی- سخن گفت، نه اینکه الله با او سخن گفته باشد.

اما [اهل سنت] و اهل توحید در برابر این تحریف گفته‌اند: پس با این سخن الله - تعالی- چه می‌کنید که به صراحت می‌فرماید پروردگار با موسی علیه السلام سخن گفت:

﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ﴾ [الأعراف: ۱۴۳].

«و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت».

پس اینجاست که تحریف کننده شکست می‌خورد.

نوع دوم- تحریف معنی.

«یعنی برگرداندن معنای صحیح یک لفظ به معنای دیگر (بدون تغییر خود لفظ)»^۱.

مانند تحریفی که «معطله» در معنای آیات زیر روا داشته‌اند، در آیه‌ی:

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵].

«الله مهربانی (قرآن را فرو فرستاده) است که بر عرش استواء یافته است».

آنان «استوی» را به معنای «استولی» یعنی استیلا و چیره شدن، معنی کرده‌اند. و یا در آیه‌ی:

﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾ [الفجر: ۲۲].

«و پروردگارت بیاید».

در اینجا نیز یک مضاف را محذوف می‌دانند یعنی: «وَجَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ» یعنی وقتی فرمان

پروردگارت بیاید.

الله تعالی در آیات بسیاری به ذکر تحریف پرداخته و آن را مذموم و ناپسند شمرده

است، تحریف در اصل کار یهودیان و علمای آنان بوده و منحرفان و کجروان از آنان

پیروی کرده‌اند، چرا که الفاظ تورات را تحریف می‌کردند، آنان در ابتدا در تحریف لفظ افراط کردند، سپس به تدریج معنای آن را نیز تحریف نمودند، برای همین است که در میان سایر امت‌ها به صورت اختصاصی نام آنان در قرآن بیان شده است. روافض و جهمیه نیز بعدها دقیقاً مثل برادران یهودیشان به همان شیوه راه را در متون دینی اسلام در پیش گرفتند.^۱

ب- معنی تعطیل:

تعطیل در لغت از ماده‌ی «العطل» به معنای زیر آمده است: تهی بودن، بیکار بودن، عاقل و باطل ماندن، از کار انداختن و غیره. در قرآن نیز به یکی از مشتقات این ماده اشاره شده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَيَبِّرُ مُعْطَلَةً﴾ [الحج: ۴۵].

«و چاه‌هایی که بی‌استفاده رها گشته است».

در این آیه «معطله»: به چاهایی گفته می‌شود که اهالی یک منطقه آن را به حال خود رها کرده و از آن آب برداشت نمی‌کنند، [یا حیواناتشان را برای آب دادن به کنار آن نمی‌برند^۲].

تعطیل به نسبت الله تعالی به سه بخش تقسیم می‌شود:

بخش اول: عدم پیوند میان آفریده و آفریدگارش و این قول گروه‌های مثل «دهریه» و «ملاحده» است که وجود آفریدگار را برای جهان هستی منکرند.

بخش دوم: رها کردن و مهمل گذاشتن عبادت الله تعالی، مانند مشرکانی که حقیقت توحید و استحقاق الله تعالی را در بندگی اش رها کرده و به عبادت غیرالله روی آورده‌اند.

بخش سوم: تعطیل و متروک گذاشتن اسماء، اوصاف و افعال الله سبحانه و تعالی و

۱- الصواعق المرسله: ۲۱۵-۲۱۶.

۲- شرح الواسطیة: ص (۲۰)

نفی کمالات مقدس او^۱. در این بخش صفات خداوند عزوجل [نعوذ بالله] نفی و اشاره دارد به انکار سیطره‌ی خداوند به آنها.

اهل تعطیل (یا معطله) به دو بخش اصلی تقسیم می‌شوند:

بخش اول: همان فلاسفه‌اند که آنان نیز دو گروهند:

گروه اول: اهل فلسفه محض.

گروه دوم: اهل فلسفه‌ی باطنیه، که آنان نیز دو دسته‌اند:

۱- رافضیه، ۲- صوفیه.

بخش دوم: متکلمین که چهار گروهند:

۱- جهمیّه ۲- معتزله ۳- کلابیه ۴- ماتریدیّه^۲.

۲- من غیر تکلیف ولا تمثیل:

با این جمله عقیده‌ی اهل سنت از عقیده‌ی «مشبهه» بازشناخته می‌شود. «تکلیف»، عبارتست از قرار دادن یک حقیقت معین و مشخص برای یک چیز، بدون آنکه آن را مقید به مشابهی (مثل خودش) نمود^۳.

بنابراین جمله‌ی: «من غیر تکلیف» از نظر اهل سنت یعنی: بدون هیچ‌گونه کیفیتی که عقل بشری بتواند آن را درک و فهم کند، البته مراد آن نیست که آنان مطلق کیفیت و چگونگی را نفی کنند، چرا که لاجرم هر چیزی باید دارای کیفیت و چگونگی باشد، خلاصه این جمله یعنی: کیفیت و چگونگی ذات و صفات الله تعالی را فقط خود می‌داند و بس!^۴

۱- الجواب الکافی لمن سأل عن الدواء الشافی: ص ۱۵۳.

۲- منهج الدراسات لآیات الأسماء والصفات: ص ۵۵.

۳- القواعد المثلی: ص ۲۷.

۴- شرح العقیده الواسطیة: ص ۲۱.

پس بدیهی است ما هیچگونه علم و شناختی به نسبت کیفیت و چگونگی صفات الله تعالی نداریم، زیرا ما را از دارا بودن بعضی از صفات آگاه ساخته، اما از کیفیت آنها هیچ گونه معلوماتی در اختیارمان نگذاشته است، با استناد به سخن امام مالک که فرمود: «استواء مشخص و معلوم و کیفیت و چگونگی آن بر ما مجهول و ایمان بدان واجب و سؤال از آن بدعت است» و علما این را به عنوان قاعده‌ای [منهجی] در این باب گرفته‌اند که باید بر آن سیر نمود^۱.

معنای جمله‌ی: «ولا تمثیل»:

«المثیل»: در لغت به معنای شبیه، نظیر و همانند است.

و «تمثیل»: یعنی اعتقاد به اینکه صفات آفریدگار درست مثل صفات آفریدگان و مخلوقات است. مانند قول کسانی که می‌گویند: الله تعالی دستانی مانند دستان ما و نیروی شنوایی مانند نیروی شنوایی ما دارد. در حالیکه الله تعالی به مراتب والاتر و برتر از آن چیزی است که بر زبان می‌رانند. و تمثیل و تشبیه در اینجا به یک معنی است، اگر چه در اصل لغت با هم فرقهایی دارند^۲.

اما «مماثله» یعنی: شباهت یک چیز با دیگری در تمام صفات.

و «مشابهه» یعنی: برابری یک چیز با دیگری در بسیاری از جهات.

اما تعبیر «تمثیل» با لفظ خود قرآن بیشتر تناسب دارد آنجا که می‌فرماید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیزی (نه در ذات، نه در صفات و نه در افعال) مانند الله نیست».

﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ﴾ [النحل: ۷۴].

«پس برای الله شبیه و نظیر قرار ندهید».

۱- منهج الدراسات لآیات الأسماء والصفات: ص ۵۷.

۲- القواعد المثل: ص ۷.

مشبهه کسانی هستند که در اثبات تمثیل و تشبیه برای صفات الله تعالی به مبالغه روی آورده‌اند، تا جایی که آفریدگار را در حقیقت به آفریدگان و مخلوقات تشبیه کرده‌اند.^۱

۱- منهج الدراسات لآیات الأسماء والصفات: ص ۵۸.

فصل دوم: پاره‌ای از اقوال سلف در اسماء و صفات

پس از بیان چکیده‌ای از عقاید اهل سنت در باب اسماء و صفات و بنیادهایی که این اعتقاد بر آن استوار است، بی‌مناسبت نخواهد بود پاره‌ای از گفتارهای علمای اهل سنت را در طول دوره‌های مختلف اسلام در باب اسماء و صفات بیان داریم، تا هم به غنای این بحث کمکی کرده باشیم و هم مؤیدی برای آن و در ضمن توانسته باشیم کسانی را که راهی جز شیوه و برنامه‌ی سلف در این باب در پیش گرفته‌اند قانع کنیم. به همین سبب اقوال چند تن از ائمه‌ی اهل سنت و کسانی را که به شیوه‌ی آنان عمل کرده‌اند را گواه آورده‌ام، زیرا بی‌گمان این اقوال برگرفته از نور قرآن، سنت، فطرت و عقل سلیمی است که بر کتاب پروردگار جهانیان، سنت سرور و سالار پیامبران ﷺ پیشی نمی‌گیرد.

در این پژوهش با دریای بیکرانی از علم و حکمت روبرو شدم و از آن اقوالی را برگزیدم که با این بحث مناسب و تقویت‌کننده‌ی دلایل و براهینم باشد و این همان چیزی است که سخت تشنه‌ی آن بودم و بدان عشق می‌ورزیدم، از آن میان؛ اقوال امامان و بزرگان زیر را انتخاب کردم: امام شافعی، امام احمد، ابوبکر آجری، ابن خزیمه، ابن تیمیه، خطیب بغدادی، اصبهانی، امام ابن عبدالبر، ابن قیم، ابن رجب حنبلی و غیره و از میان معاصرین: عبدالرحمن سعدی، عبدالمحسن العباد، امیدوارم در گزینش آنان راه درست و صحیح را پیموده باشم. و بر توسل برادر خواننده‌ام که اقوال زیاد دیگری از آنها را در صفحه‌های آینده مطالعه کنی.

امام شافعی و امام احمد

امام ابو عبدالله، محمد بن ادریس شافعی رحمته الله گوید: «به الله و هر آنچه از سوی او آمده و به مراد و مقصود او و به رسولش صلی الله علیه و آله و هر آنچه از او به ما رسیده و به هر آنچه مراد و

مقصود او باشد ایمان و اعتقاد دارم»^۱.

امام ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل رحمته درباره‌ی این حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله که می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَنْزِلُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا»^۲.

«الله تعالی به آسمان دنیا فرود می‌آید».

و یا احادیثی که بیان می‌دارند الله تعالی در روز رستاخیز دیده می‌شود و غیره می‌فرماید:

«به این احادیث ایمان داریم و آنها را تصدیق می‌کنیم و برای آنها کیفیت و چگونگی و توجیه و تأویل قایل نیستیم و معنایشان را تحریف یا ردّ نمی‌کنیم؛ به یقین می‌دانیم هر آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله آورده است، حق است و دست ردّ به اقوال او نمی‌زنیم و الله تعالی را فقط با اوصافی می‌ستاییم که آنها را برای خود برگزیده است. از این رو فقط چیزهایی را بر زبان می‌رانیم که او بیان داشته و برایش صفاتی قائلیم که خویشتن را با آنها توصیف نموده است. از قرآن و حدیث پا فراتر نمی‌نهیم و کیفیت و چگونگی کُنه آنها را فقط با خبر قرآن یا تصدیق رسول ثابت می‌دانیم»^۳.

ابوبکر آجری

شیخ ابوبکر محمد بن الحسین آجری در کتابش (الشريعة) می‌گوید: «بدانید -الله ما و شما را توفیق علم و عمل دهد- که اهل حق، الله تعالی را با اسماء و صفاتی توصیف می‌کنند که خود را بدان وصف نموده، یا رسولش صلی الله علیه و آله، یا صحابه رضی الله عنهم او را بدانها توصیف کرده‌اند و این همان مذهب علمای تابعین است که هرگز به بدعت روی نیاوردند و از کیفیت و چگونگی آنها نپرسیدند، از این رو ما هم به آنها ایمان داریم و در برابرشان سر

۱- لمعة الاعتقاد الهادي إلى سبيل الرشاد: ابن قدامة ص ۳۷.

۲- روایت بخاری کتاب التهجد، باب الدعاء والصلاة في آخر الليل، ج ۲، ص ۶۶.

۳- لمعة الاعتقاد الهادي إلى سبيل الرشاد: ابن قدامة ص ۳۵.

تسلیم فرود می آوریم»^۱.

اسماعیل صابونی

شیخ اسماعیل بن عبدالرحمان الصابونی (متوفی سال ۴۴۹ هـ ق) می گوید: «محدثینی که به کتاب و سنت پایبندند، پروردگارشان را با صفاتی توصیف می کنند، که قرآن و رسول اکرم ﷺ بنا بر روایات صحیحی آنها را بیان داشته است که راویان عادل، مطمئن و قابل اعتماد آن را نقل کرده اند، هرگز صفاتش را به صفات مخلوقات تشبیه نمی کنند و کیفیت و چگونگی برایش قایل نیستند؛ همانند معتزله و جهمیه با تأویلات و تحریفات ناجور، کلام و صفات او را تحریف نمی کنند، زیرا الله تعالی این منت را بر آنان نهاده است، تا بتوانند مفاهیم آنها را بدرستی فهم و درک کنند و به شناختی که شایسته ی اسماء و صفات اوست دست یابند و برشاهراهی قرار بگیرند که همان راه توحید، بندگی، تنزیه و تقدیس الله تعالی از هر نوع نقص و عجز است و عقلی را که قایل به تعطیل و تشبیه است و انهداده و به نفی نقایص بسنده کنند^۲ و به مصداق این آیات عمل نمایند:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیزی مانند الله نیست و او شنوا و بیناست».

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ [الاخلاص: ۴].

«و کسی همتا و همگون او نمی باشد».

ابن خزیمه

در کتاب أقاویل الثقات فی تأویل الأسماء والصفات «کرمی» آمده است که امام ابن خزیمه رحمته الله درباره ی اسماء و صفات الله تعالی سؤال شد، در پاسخ فرمود: «ائمهی بزرگ و صاحبان مذاهبی چون: مالک، سفیان، اوزاعی، شافعی، احمد، اسحاق، یحیی بن یحیی، ابن

۱- کتاب الشریعة: آجری، ص ۲۷۷.

۲- به نقل از کتاب: المنطق، ابن تیمیه، ص ۴.

مبارک، ابوحنیفه، محمد بن الحسن و ابویوسف در این باره سخن نگفته‌اند و یارانسان را از غوطه‌ور شدن در چنین مباحثی باز داشته‌اند و همواره آنان را به کتاب و سنت ارجاع داده‌اند.^۱

لالکایی در کتاب عظیم و مشهورش «السنة» روایت جالبی دارد، ایشان می‌فرمایند: «روزی احمد بن حنبل مردی را دید که حدیث نزول (فرود آمدن پروردگار به آسمان دنیا) را روایت می‌کرد و می‌گفت: «پروردگار بدون حرکت و انتقال و یا تغییر حال فرود می‌آید». امام احمد گفته‌اش را انکار نمود [رو به آن مرد کرد] و گفت: «سخن رسول ﷺ را آنچنانکه وارد شده، بیان کن [و از خودت مطالبی را بر آن اضافه نکن و به تأویل ناجور متمسک نشو] چرا که رسول الله ﷺ به نسبت پروردگارش از تو غیورتر است»^۲.

خطیب بغدادی

ایشان می‌فرمایند: «مذهب سلف صفاتی را که در سنن و صحاح روایت شده‌اند، ثابت و قطعی می‌دانند و آنها را بر ظواهرشان حمل و هرگونه کیفیت و تشبیهی را از آنها نفی می‌کنند، اما گروهی آن صفات را نفی و با این کارشان آنچه را الله برای خود ثابت دانسته است، مهمل و متروک گذاشته‌اند و دسته‌ای نیز در اثبات آنها به تشبیه دچار و در دام کیفیت گرفتار آمدند، از این رو دین و برنامه‌ی الله تعالی میان این دو گروه به انحراف و تعطیل کشیده شده بود، تا اینکه سلف صالح راه میانه را که همان راه درست است برگزیدند»^۳.

امام ابن عبدالبر

او می‌فرماید: «اهل سنت بالإجماع به تمام صفاتی که در قرآن و سنت وارد شده، ایمان

۱- أقاویل الثقات فی تأویل الأسماء والصفات: ص ۶۲.

۲- السنة، لالکایی: ۴۵۲/۳.

۳- سیر أعلام النبلاء: ۲۸۳/۱۸-۲۸۴.

دارند و آنها را بر حقیقتشان حمل می‌کنند و برایشان کیفیت و چگونگی قایل نیستند و او را به یک صفت خاص محدود نمی‌کنند»^۱.

امام اسماعیل اصفهانی

او رحمته می‌فرماید: «سلف صالح با بررسی اخبار متواتری که از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی صفات الله تعالی به آنان رسیده و کاملاً با قرآن موافق و مطابق است، آنها را ثابت دانسته و با ایمان و تسلیم در برابرشان، آنها را درست به همان شیوه برای ما نقل کرده‌اند. آنان هرگونه تشبیه و چگونگی آن صفات را نفی نموده‌اند و بر این باورند هر کسی یکی از اسماء و صفاتی را که الله تعالی برای خود ثابت دانسته یا رسولش صلی الله علیه و آله بیان داشته، انکار کند، قطعاً کافر است و هر کس گمان برد که آنها صفاتی نو پدید هستند؛ بیشتر وجود نداشته و بعدها موجودیت یافته‌اند و دچار تشبیه شود و آنها را با صفات مخلوقات که ناپایدار و فانی‌اند تشبیه کند، ره به بیراهه زده و گمراه خواهد بود، چرا که الله تعالی خود را به آن صفات متصف و مدح و ستایش کرده و بندگانش را فرا خوانده تا با آنها او را بستانند و به فریادرسی بخوانند و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز آنها را تصدیق و مراد اصلی الله تعالی را درباره‌ی اسماء و صفاتش برای مسلمانان بیان داشته است، و این درست همان مفهومی است که عرب با آن آشنایند و هیچ نیازی به تأویل و تعبیرشان ندارند»^۲.

گزیده‌هایی از اقوال ابن تیمیه

ابن تیمیه رحمته می‌فرماید: «صحابه و تابعینی که از همه بیشتر پیرو کتاب و سنتند، بر آنچه شریعت اسلام در باب ایمان به الله تعالی و اسماء و صفاتش دلالت دارد، اتفاق دارند»^۳.

۱- التمهید: ۱۴۵/۷.

۲- الحجة في بيان المجحة: ۱۶۹/۱.

۳- دره تعارض العقل والنقل: ۱۹۲/۱.

و در «منهاج السنة» می‌گوید: اهل سنت و بزرگان و امامان، الله تعالی را با اسماء و صفاتی توصیف می‌کنند، که خودش در قرآن آنها را بیان نموده است و به تحریف، تعطیل، تشبیه و چگونگی قایل نیستند، از این رو فقط صفاتی را برای او ثابت می‌دانند که خود آنها را اثبات نموده است و هرگونه شباهتی را به مخلوقات از او نفی کرده‌اند و او را از هر نوع نقص و عجزی پاک و منزّه دانسته‌اند، زیرا می‌دانند قرآن در رد کسانی که معتقد به تشبیهند می‌فرماید:^۱

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱].

و در پاسخ کسانی که قایل به تعطیلند می‌فرماید:

﴿وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

و در ادامه می‌افزایند: «... بنابراین اهل سنت در این باب نه مانند جهمیّه قایل به تعطیلند و نه مانند مشبّهه قایل به تشبیه و در باب افعال الله تعالی حد وسط، میان جبریه و قدریه و در باب وعده‌ی عذاب میان مرجئه و وعیدیه (از گروه‌های قدریه) و در باب اسماء ایمان و کسانی که ایمان آورده‌اند، میان حدودیه و معتزله و مرجئه و جهمیّه و در اختلافاتی که میان صحابه‌ی رسول الله ﷺ رخ داده میان رافضه و خوارج قرار گرفته‌اند»^۲.

ابن قیم در مورد صفات می‌فرماید:

او می‌فرماید: «صحابه (رضوان الله علیهم أجمعین) - که کامل‌ترین ایمان را در میان امت دارند- در بسیاری از مسایل احکام اختلاف ورزیده‌اند، ولی بحمد الله حتی در یک مسأله از مسائل اسماء و صفات و افعال تنازع نداشته‌اند، بلکه همگی متفق القول هر آنچه را در کتاب و سنت وارد شده، ثابت دانسته‌اند و آنها را از جایگاههای خود تحریف نکرده و قایل به تشبیه نبوده‌اند و هیچکس از آنان نگفته که لازم است از حقیقت

۱- منهاج السنة: ۱۱۱/۲.

۲- الواسطیة: تحقیق هراس، ص ۱۲۴.

خارجشان سازیم و آنها را حمل بر مجاز کنیم، از این رو در کمال ایمان و تسلیم آنها را پذیرفته و با یک چشم به همهی آنها نگاه کرده و آنها را یکی دانسته‌اند^۱.

و در قصیده‌ی نونیه‌ی مشهورش می‌فرماید:

الْعِلْمُ قَالَ اللَّهُ قَالَ رَسُولُهُ قَالَ الصَّحَابَةُ هُمْ أَوْلُوا الْعِرْفَانَ
 مَا الْعِلْمُ نَصْبُكَ لِلْخِلَافِ سَفَاهَةً بَيْنَ الرَّسُولِ وَبَيْنَ رَأْيِ فُلَانٍ
 كَلًّا وَلَا جَحْدَ الصِّفَاتِ لِرَبَّنَا فِي قَالِبِ التَّنْزِيهِ وَالسُّبْحَانَ
 كَلًّا وَلَا لِنَفْيِ الْعُلُولِ فَاطِرِ الْأَكْوَانِ فَوْقَ جَمِيعِ ذِي الْأَكْوَانِ
 كَلًّا وَلَا عَزَلَ النُّصُوصِ وَأَنَّهَا لَيْسَتْ تُفِيدُ حَقَائِقَ الْإِيمَانِ
 إِذْ لَا تُفِيدُكُمْ يَقِينًا لَا وَلَا عِلْمًا فَقَدْ عَزَلَتْ عَنِ الْإِيقَانِ
 وَالْعِلْمُ عِنْدَكُمْ يَنَالُ بِغَيْرِهَا بِزِبَالَةِ الْأَفْكَارِ وَالْأَذْهَانِ

«علم (شرعی) علمی است که الله تعالی در کتابش و رسولش در سنت صحیحه و صحابه که همان صاحبان علم و معرفتند با اجماع خود آن را بیان داشته‌اند. * این علم آن نیست که تو از روی نابخردی میان سخن رسول الله ﷺ و میان رأی فلان شخص قایل به خلاف باشی (و با جدال باطل بخواهی حق را از بین ببری) * و آن علم نیست که با آن صفات پروردگار را نادیده بگیری و ادعا کنی با این کارت داری الله تعالی را از عیب و نقص پاک و منزّه می‌داری. * و نیز نفی علو خالق جهانیان که بر تمام هستی علو دارد، نیست * و همچنین کنار نهادن و ترک نصوص سنت به این اعتبار که مفید یقین نیستند و بر حقایق ایمان دلالت ندارند * زیرا آنان می‌گویند چون مفید یقین نیستند باید آنها را کنار گذاشت (چرا که دلالتشان ظنی است نه یقینی) بنابراین این علم، علمی نیست که از یقین کنار نهاده شود * شما (اهل تعطیل) علم خود را از غیر این سه چیز: (کتاب، سنت و اقوال صحابه) به دست می‌آورید و در حقیقت علمی است که از زباله‌دان افکار و

اذهانتان سرچشمه گرفته است».

و در جای دیگری می‌فرماید: «عصر صحابه، تابعین، ائمه و سلف صالح به همین منوال سپری شد، آنان کاملاً به اسماء و صفات الهی به همان صورت که در کتاب و سنت آمده است، ایمان داشتند و حتی در یک مسأله اختلاف نورزیدند، بلکه همه متفق القول آنها را ثابت می‌دانستند و هیچگاه به تأویل، تحریف و تبدیل روی نیاوردند»^۱.

سخن ابن رجب در مورد صفات

ایشان می‌فرمایند: «آنچه سلف صالح درباره‌ی اسماء و صفات عمل کرده‌اند، درست همان است و بس! زیرا آنان در این بحث قایل به کیفیت، چگونگی، تشبیه و تمثیل نبودند و هیچکدام به خلاف دیگری عمل نکردند، (خصوصاً امام احمد) و در معنای آنها فرو نرفتند و در دام تشبیه و تمثیل گرفتار نشدند، اگر چه گروهی که هم‌عصر امام احمد بودند اندکی به تشبیه گرایش یافتند، اما در شمار کسانی نیستند که مورد الگوی دیگران باشند، بلکه الگو و مقتدای ما در این کار امامان بزرگی چون: ابن مبارک، مالک، ثوری، اوزاعی، شافعی، احمد و ابو عبید و غیره هستند»^۲.

سخن عبدالباقی حنبلی در مورد صفات

شیخ در کتاب گرانقدرش: (العین و الأثر فی عقائد أهل الأثر) می‌گوید: «تأویل و تفسیر صفاتی که متعلق به الله تعالی باشد، حرام است، مانند تفسیر آیه‌ی «استواء» و حدیث نزول الله تعالی به آسمان دنیا و غیره، مگر صفاتی که رسول الله ﷺ یا برخی از صحابه رضی الله عنهم آنها را تفسیر نموده‌اند و این مذهب عموم سلف است، از این رو ما در پاک و منزّه دانستن الله تعالی (از برخی از صفات) مانند «معطله» عمل نمی‌کنیم، بلکه صفات و ارده‌ی او را در کتاب و سنت ثابت می‌دانیم و قایل به تحریف، تفسیر و چگونگی نیستیم

۱- اعلام الموقعین: ۴۹/۱.

۲- فضل علم السلف علی الخلف: ابن رجب، با اندکی تصرف، ص ۴۶-۴۵.

و سخن گفتن از صفات به نسبت سخن گفتن از ذات یک مسأله‌ی فرعی است و روش ما در این باره همان اثبات اسماء و صفات، ارده، نفی تشبیه و تأویل ناجور است^۱.

سخن حافظ احمد الحکمی در مورد صفات:

شیخ رحمته گوید: «صفات عالی‌هی الله تعالی که خودش را با آنها وصف نموده و یا رسولش آنها را بیان داشته، اعم از صفات ذاتیه، افعالیه و اسماء غیر مشتقی چون: علم، قدرت، سمع، بصر، حکمت، رحمت، عزت و غیره و سایر اسمایی که خود یا رسولش از آن خبر داده و اسمی از آنها مشتق نشده مانند: محبتش نسبت به مؤمنان و پرهیزگاران و نیکوکاران و یا رضایتش از بندگان مؤمن و خشنودی‌اش از اینکه دین اسلام آئین مسلمانان باشد و یا کراهتش از منافقان و خشمش از کافران و اثبات وجه و دو دست و غیره، با نصوص کتاب و سنت و فطرت سلیم ثابت گشته است^۲.

و در ابیاتی زیبا می‌فرماید:

وَكُلُّ مَا لَهُ مِنَ الصِّفَاتِ أَثْبَتَهَا فِي مُحْكَمِ الْآيَاتِ
أَوْ صَحَّ فِيهَا قَالَهُ الرَّسُولُ فَحَقُّهُ التَّسْلِيمُ وَالْقَبُولُ^۳

«و تمام صفاتی که دارد و در قرآن کریمش آن را اثبات نموده است * و یا از رسولش به صحت رسیده است، حق این است که در برابر آنها تسلیم بوده و خالصانه آنها را بپذیریم».

و در ابیاتی دیگر می‌فرماید:

نُمُرُّهَا صَرِيحَةً كَمَا أَنْتَ مَعَ اعْتِقَادِنَا لِمَا لَهُ اقْتَضَتْ
مِنْ غَيْرِ تَحْرِيفٍ وَلَا تَعْطِيلٍ وَغَيْرِ تَكْيِيفٍ وَلَا تَمَثِيلٍ

۱- العین والأثر فی عقائد أهل الأثر: ص ۳۶-۳۵.

۲- معارج القبول: ۱/۱۲۹.

۳- همان: ج ۱، ص ۳۴۶.

بَلْ قَوْلُنَا قَوْلُ أُمَّةٍ أَلْهَدَىٰ طُوبَىٰ لِمَنْ يَهْدِيهِمْ قَدْ أَفْتَدَىٰ^۱

«ما تمامی آیات و احادیث صفات را درست همانگونه که وارد شده‌اند به صراحت و روشنی بر ظواهرشان حمل می‌کنیم و به مقتضیاتی که بر آن دلالت دارند و همانگونه که شایسته‌ی عظمت اوست و به همان صورتی که ذکر نموده است ایمان داریم * و الفاظ و معانی آنها را تحریف و تأویل نمی‌کنیم و از تفسیر چگونگی آنها خودداری می‌کنیم و صفات او را به صفات آفریدگانش تشبیه نمی‌کنیم. و راه و روش و سخن ما همان سخن امامان هدایت یافته (اعم از صحابه، تابعین و امامان اهل سنت و جماعت) است و خوشا به حال آنان که از هدایت آنان پیروی می‌کنند».

سخن شیخ سعدی در بیان اسماء و صفات

شیخ ناصر السعدی رحمته گوید: «ما معتقدیم پروردگار جل جلاله از هر حیث در صفات کمالیه منحصر به فرد است و هیچکس در صفات جلال و کمال، با او شریک یا شبیه نیست و صفاتی را برای او ثابت می‌دانیم که خودش یا پیامبرش صلی الله علیه و آله آن‌ها را ثابت دانسته‌اند و همانگونه که در کتاب و سنت آمده، معانی و احکامشان را بیان می‌داریم، بدون اینکه آنها را نفی یا تعطیل یا تحریف و تشبیه نماییم و صفات سلبيه یا نقایص و عیوبی را که خودش یا رسولش نفی نموده‌اند، را نفی می‌نماییم»^۲.

سخن شیخ عبدالمحسن العباد در این باب

شیخ عبدالمحسن (حفظه الله) می‌گوید: «در مسأله‌ی صفات اثبات اهل سنت و جماعت راهی میانه در پیش گرفته‌اند، از این رو نه قایل به نفی هستند و نه تأویل و تفسیر؛ او را و صفاتش را پاک و منزّه از هر عیبی می‌دانند و به تشبیه و تمثیل معتقد نیستند، اما مشبه و معطله خوب و بد را با هم آمیخته‌اند، بعنوان مثال: مشبهه در اثبات

۱- معارج القبول: ج/ ۳۵۶۱.

۲- القول السدید: ص ۱۵.

صفات و عدم نفی آن به خوبی عمل کرده‌اند، اما در اینکه به تشبیه و تمثیل روی آورده‌اند، از انصاف و میانه‌روی دوری گزیده‌اند. اما اهل سنت و جماعت با درامان ماندن از نفی صفات و دچار نیامدن به دام تشبیه، صفاتی را که در کتاب و سنت وارد شده، ثابت دانسته و الله تعالی را از شبیه کردن به مخلوقاتش پاک و منزّه داشته‌اند، درست همانگونه که الله تعالی فرموده است:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

مذهب اهل سنت در این مسأله به نسبت معطله و مشبهه، مانند شیر خالص و گوارایی است که از میان تفاله و خون بیرون می‌تراود و [نوشندگان را خوششان می‌آید]»^۱.

فصل سوم: شرح تفصیلی صفات الهی

مبحث اول: اثبات صفات کمال برای الله - سبحانه و تعالی - در خلال سورهی اخلاص

در قرآن کریم الله عزوجل با صفات کمال توصیف شده است که او یکتا و یگانه است و هیچ کس و هیچ چیز با اسماء و صفاتش با او انباز نیست، از جمله در سورهی اخلاص می خوانیم که:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝۱ اللَّهُ الصَّمَدُ ۝۲ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۝۳ وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ ۝۴﴾

[الاخلاص: ۱-۴].

«بگو: الله یگانه‌ی یکتاست * الله سرور و والا برآورنده‌ی امیدها و برطرف کننده‌ی نیازمندی‌هاست * نزاده است و زاده نشده است * و کسی همتا و همگون او نمی‌باشد.»
در این سوره، الله ﷻ خودش را با دو صفت: «احد و صمد» به ما معرفی کرده است که بر اتصاف او به نهایت کمال مطلق دلالت دارند^۱.

ابوهریره رضی الله عنه در بیان معنی «صمد» می‌فرماید: «یعنی او از همه کس بی‌نیاز است و همه بدو نیازمندند»^۲.

سخن ابوهریره رضی الله عنه در بیان تفسیر این کلمه بر اثبات و تنزیه دلالت دارد، اثبات به این معنی که مردمان در برآورده کردن تمام نیازها و گرفتاری‌هایشان به او رو می‌کنند، چرا که او به تمام صفات کمالیه آراسته و بر هر چیزی قادر و تواناست و هرچه اراده کند به سرعت انجام می‌گیرد و امر، خلق، جزا و پاداش به دست اوست و مردمان اگر نیرو و قدرتی دارند، همه را او عطا کرده است، که هرگاه بخواهد آنها را پس می‌گیرد یا ابقا

۱- علو الله علی خلقه، با اندکی تصرف، ص ۲۸.

۲- تفسیر القرطبی: ج ۲۰/۲۴۵.

می‌کند، بنابراین بازگشت همه به سوی اوست^۱.

و تنزیه و تقدیس به این معنی که او بی‌نیاز از همه کس و همه چیز است و به هیچ وجه فقر و نیاز متوجه او نبوده و نخواهد بود، چرا که او اولی است که پیش از او کسی و چیزی وجود نداشته است و نزائیده و کسی از او زاده نشده است. و برای بقایش نیز به کسی نیازمند نیست، زیرا او به همه طعام و خوراک می‌دهد و خود نیازی به آن ندارد و در انجام کارهایش دست یاری به سوی کسی دراز نمی‌کند، زیرا نه شریکی دارد و نه پشتیبانی و نه یار و یابوری^۲.

اگر چه این دو صفت (احد و صمد) بر اتصاف الله تعالی به صفات کمال مطلق دلالت دارند، معنای دیگری نیز دارند و آن نیز نفی ولادت است، به این معنی که از کسی زاده نشده است، زیرا برخی در بیان معنای آن گفته‌اند: «صمد» کسی است که شکم، امعاء و احشاء ندارد، بنابراین به خوردن و آشامیدن نیازمند نیست، همانگونه که در سوره‌ی انعام و ذاریات بدان اشاره فرموده است:

﴿قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ أَخْبَدُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٤﴾﴾ [الأنعام: ۱۴].

«بگو: آیا غیرالله را معبود و یاور خود بگیریم؟! در صورتی که او آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است و او روزی می‌دهد (و او رازق همگان است و همه بدو نیازمندند) و به او روزی داده نمی‌شود (و نیازمند کسی نیست) بگو: به من دستور داده شده است که نخستین کسی باشم که (از این‌امت، خویشان را خالصانه تسلیم فرمان خدا کند و) مسلمان باشد (و نیز الله به من دستور داده است که) از زمره‌ی مشرکان مباش.»

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا ﴿٥٧﴾﴾ [الذاریات: ۵۷].

«و من جن‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام * من از آنان نه درخواست

۱- علو الله علی خلقه: با اندکی تصرف، ص ۲۹/۲۸.

۲- همان: ص ۲۹/۲۸.

هیچ‌گونه رزق و روزی می‌کنم و نه می‌خواهم که مرا خوراک دهند». بنابراین «أحد» کسی است که همتا، همگون، شبیه و نظیر ندارد و بالتبع دارای همسر نیز نیست، چرا که ولادت ناشی از دو چیز است که در آیات زیر به زیبایی بدان اشاره شده است:

﴿بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَفَنِي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۱﴾﴾ [الأنعام: ۱۰۱].

«الله کسی است که آسمانها و زمین را از نیستی به هستی آورده است. چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد، در حالی که او همسری ندارد. (همسر و فرزند باید از جنس شوهر باشد و الله یگانه، یکتا و بی همتا است) و همه چیز را او آفریده است (از جمله اشخاص و اشیایی را که شریک او می‌سازند) و او آگاه از هر چیز است».

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿۱﴾﴾ [الإخلاص: ۴].

«و کسی همتا و همگون او نمی‌باشد».

بنابراین هیچ مخلوقی همتا و همگون آفریدگار نیست، زیرا:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿۱﴾﴾ [الأنعام: ۱].

«ستایش الله را سزااست که آسمانها و زمین را آفریده است و تاریکی‌ها و روشنایی را ایجاد کرده است ولی با این وصف، کسانی که منکر وجود پروردگار خویشند (برای آفریدگار خود کسانی و چیزهایی را) همتا و همگون قرار می‌دهند».

«یعدلون» یعنی کسی و چیزهایی را با او برابر، همتا و همگون قرار می‌دهند، یا به تعبیری دیگر: او را به مخلوقاتش شبیه می‌کنند.

آیه‌ی زیر نیز اشاره‌ای دیگر به همین موضوع است:

﴿رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ﴿۱۶﴾﴾

[مریم: ۶۵].

«پروردگار آسمانها، زمین و آنچه در میان این دو است. پس (حال که چنین است و همه‌ی

خطوط بدو منتهی می‌شود) تنها او را پرستش کن و بر عبادت او با دوام و شکبیا باش. مگر شبیه و همانندی برای الله (که خالق، رازق، عالم، قادر، حی، قیوم و ... باشد) پیدا خواهی کرد (تا دست نیاز به سوی او دراز کنی؟)».

﴿سَمِيًّا﴾ یعنی هیچ چیز و هیچکس همتا و همگون او نیست، تا کسی با او برابر باشد، بنابراین این آیه با نفی تشبیه از الله تعالی به این نکته اشاره دارد که پاک و منزّه داشتن او از هر عیب و نقصی - همانگونه که سوره‌ی اخلاص بدان اشاره دارد- واجب است^۱.

مبحث دوم: تقسیم صفات

صفات الله - سبحانه و تعالی - به صفات عقلیه، خبریه، ذاتیه، فعلیه و اختیاریه تقسیم می‌شود.

این مبحث نیازمند تفصیل و توضیح بیشتری است، به صورت چکیده می‌توان گفت: در قرآن و سنت نبوی از صفات عقلیه و خبریه خبر داده شده است.

صفات عقلیه: صفاتی هستند که با عقل می‌توان بدانها استدلال کرد و راه اثبات آنها نیروی شنوایی و بینایی است (سمع و بصر) از این رو اتصاف الله تعالی به صفاتی چون: علم، قدرت، اراده، حیات، سمع، بصر، کلام، رحمت، حکمت، علو و غیره را می‌توان صفات عقلیه نام نهاد^۲.

صفات خبریه: صفاتی هستند که فقط از راه وجود نصوص می‌توان آنها را ثابت کرد. شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه در اثبات صفات از طریق عقل اشاره‌ی زیبایی دارد، او به تفصیل به بیان این مبحث پرداخته است، که در زیر اشاره‌ای کوتاه و چکیده به آن خواهیم داشت:

۱- علو الله علی خلقه: درویش، با اندکی تصرف، ص ۲۸-۳۴.

۲- علو الله علی خلقه، با اندکی تصرف، ص ۵۹-۶۰-۶۱.

ایشان می‌فرمایند: «کسانی که به اثبات صفات پرداخته‌اند، بر این امر اتفاق نظر دارند که به وسیله‌ی عقل می‌توان دریافت که الله -سبحانه و تعالی-: حی، علیم، قدیر و مرید است و دارای نیروی شنوایی، بینایی، سخن گفتن، حب، رضا، خشم، غضب، علو بر مخلوقات و غیره است که ائمه آن را اثبات کرده‌اند».

و در ادامه می‌فرماید: «ائمه‌ی اهل سنت و پیروانشان در مقام استدلال عقلی، راهکار زیر را در این باب ارائه داده‌اند، آنان می‌گویند: اگر الله تعالی به صفت حیات متصف و آراسته نباشد، قطعاً در برابرش مرگ قرار دارد و نیز اگر به صفت قدرت متصف نباشد، در مقابل متهم به عجز و ناتوانی خواهد بود و نیز اگر از جهان و جهانیان جدا نباشد، قطعاً در داخل آنها یا جزء آنها قرار خواهد گرفت. و در صورتی که یکی از آن دو صفات را نفی کنیم، قطعاً دیگری اثبات خواهد شد و از آنجایی که ما صفات نقص را از مخلوقات منزّه می‌دانیم، بطریق اولی آفریدگار جهان بسی پاک تر و منزّه‌تر از هر عیب و نقصی است^۱.

اما راه اثبات صفات خبریه‌ای که عقل فقط از راه نصوص می‌تواند آنها را درک کند، ورود خبر صادق است، مانند اخباری که بر اثبات وجه، دو دست، چشم، پا و استواء بر عرش دلالت دارند^۲.

لازم است به این صفات خبریه درست مانند صفات عقلیه ایمان و باور داشت، بدون هیچ‌گونه تشبیه، تعطیل، تحریف و چگونگی^۳ همانگونه که الله تعالی بدان اشاره کرده است:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

۱- فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه: ۸۸۳.

۲- علو الله علی خلقه، با اندکی تصرف، ص ۶۰.

۳- علو الله علی خلقه: ص ۶۱.

و نعیم بن حماد الخزاعی^۱ گوید: «هر کس الله تعالی را به آفریدگانش تشبیه کند، یا یکی از صفاتش را انکار کند، قطعاً کفر ورزیده است، چرا که هیچ چیز یا هیچکس در صفاتش به او شبیه نیست»^۲.

صفات ذاتیه و فعلیه و اختیاریه

نصوص قرآن و احادیث نبوی بر این امر دلالت دارند که صفات باری تعالی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

صفات ذاتیه: که از ذات او سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ جدا نیستند، بلکه در ازل با او بوده‌اند، مانند: حیات، علم، قدرت، قوت، ملک، عظمت، کبریا، مجد، علو، جلال، وجه، قدم^۳ و غیره.

صفات فعلیه: صفاتی هستند که خواست، اراده و قدرت الله تعالی در هر وقت و لحظه‌ای بدان تعلق می‌گیرند و تک تک آن صفات (و افعال) تحت مشیت اویند، اگرچه ذات الله تعالی در ازل به آنها متصف است، اما باید دانست نوع آن افعال قدیمند، ولی تک تک‌شان حادث می‌شوند، بنابراین الله سبحانه و تعالی هر آنچه اراده کند، قطعاً صورت فعلی به خود می‌گیرد و حادث می‌شود، بنابراین او همواره و همیشه: سخن می‌گوید و می‌آفریند و امور جهان هستی و مردمان را تدبیر و ساماندهی می‌کند و افعالش به تدریج درست مطابق با حکمت و اراده‌اش واقع می‌شوند، مانند: استواء بر عرش، آمدن، پایین آمدن به آسمان دنیا، خندیدن، رضایت و خشنودی، خشم، کراهیت و ناخشنودی، محبت، آفرینش، رزق و روزی، زنده کردن، میراندن، انواع تدبیرامور و غیره^۴.

۱- مراد نعیم بن حماد بن معاویه بن الحارث الخزاعی است، او در نوشته‌هایش سخت بر جهمیّه تاخته است و از آگاه‌ترین مردمان عصر خود به نسبت احکام و فرائض بود، در ایام مصیبت «خلق قرآن» در زندان در سال (۲۸۸ هـ ق) وفات یافت و گفته شده ۲۹۸، تهذیب التهذیب: ۱/ ۴۵۸-۴۶۰-۴۶۲.

۲- العقیده الواسطیه: شرح هراس ص ۲۵.

۳- علو الله علی خلقه: ص ۶۵.

۴- شرح عقیده واسطیه: ۱۰۵-۱۰۶.

مبحث سوم: برخی از افعال الله تعالی لازم و دسته‌ای متعدی اند

به عنوان مثال افعالی چون: استواء، آمدن، فرود آمدن و غیره لازمند و نیازی به مفعول ندارند و قائم به فعل هستند، ولی افعالی چون: خلق، رزق، اماته (میراندن)، احیاء (زنده کردن) اعطاء (بخشیدن و عطا کردن)، منع و غیره... متعدی و نیاز به مفعولی دارند^۱.
در آیه‌ی زیر هر دوی این افعال آمده است:

﴿الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسَأَلْ بِهِ خَبِيرًا﴾ [الفرقان: ۵۹].

«آن کسی که آسمان‌ها و زمین را و همه‌ی چیزهای میان آن دو را در شش دوره آفریده است و آنگاه بر عرش استواء یافت، او دارای رحمت فراوان و فراگیر است. پس از شخص آگاه و فرزانه بپرس.»

در آیه‌ی بالا فعل «خلق»: متعدی و فعل «استوی» لازم است، ولی به هر حال الله تعالی به هر دو متصف است و به خواست و اراده‌ی او حاصل می‌شوند.

لازم به ذکر است پاره‌ای از صفات الله تعالی، هم صفت ذات به شمار می‌آیند و هم صفت فعل، مانند: صفت کلام، خلق و رحمت^۲.

آیات و احادیث بسیاری بر اتصاف الله تعالی به صفات ذاتیه و فعلیه دلالت دارند، از آن جمله:

﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۲۷].

«و تنها ذات پروردگار با عظمت و ارجمند تو می‌ماند و بس.»

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ﴾ [الأعراف: ۱۱].

«شما را آفریدیم و سپس صورتگری کردیم. بعد از آن به فرشتگان (از جمله ابلیس که در

۱- علو الله علی خلقه: ص ۶۶.

۲- علو الله علی خلقه: ص ۶۶.

صف آنان قرار داشت. ولی از ایشان نبود) گفتیم: برای آدم سجده‌ی (خضوع و تواضع) کنید (و بزرگ و گرامیش دارید) پس (همه‌ی فرشتگان به فرمان یزدان) سجده کردند (و تعظیم و تکریم به جای آوردند) مگر ابلیس که (از جنیان بود و فرمان نبرد و سجده نکرد):

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُوَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٥٩﴾﴾
[آل عمران: ۵۹].

«مسأله‌ی (آفرینش) عیسی برای الله، همچون مسأله‌ی (آفرینش) آدم است که او را از خاک بیافریده سپس بدو گفت: پدید‌آی و (بی درنگ) پدید آمد.»

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ﴿٢٨﴾﴾ [محمد: ۲۸].
«اینگونه (جان برگرفتن ایشان) بدان خاطر است که آنان بدنبال چیزی می‌روند که الله را بر سر خشم می‌آورد و از چیزی که موجب خشنودی او است بدشان می‌آید و لذا الله کارهای (نیک) ایشان را باطل و بی سود می‌گرداند.»

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣١﴾﴾ [آل عمران: ۳۱].

«بگو: اگر الله را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و الله آمرزنده‌ی مهربان است.»

و در روایتی به نقل از انس رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«يُلْقَى فِي النَّارِ وَتَقُولُ: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ حَتَّى يَضَعَ قَدَمَهُ فَتَقُولُ قَطُّ قَطُّ!».

«(دوزخیان) در آتش انداخته می‌شوند و دوزخ می‌گویند: آیا افزون بر این هم هست؟ تا اینکه (الله) پایش را بر آتش می‌نهد و دوزخ می‌گوید: مرا بس است، مرا بس است.»

و در روایتی دیگر به نقل از ابوهریره رضی الله عنه آمده است: روزی گوشت پخته‌ای را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آوردند و ناحیه‌ی دست آن گوشت را به ایشان تقدیم کردند، ایشان از قسمت دست گوشت خوشش می‌آمد، تکه‌ای از آن را با دندان‌هایش جدا کرد و خورد و

سپس فرمود:

«أَنَا سَيِّدُ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

«من در روز رستاخیز سید و سالار مردمانم».

تا جایی که فرمود:

«فَيَأْتُونَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُونَ لَهُ: أَنْتَ أَبُو الْبَشَرِ خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ، وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ، وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ، إِشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى مَا نَحْنُ فِيهِ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا قَدْ بَلَغْنَا، فَيَقُولُ آدَمُ: إِنَّ رَبِّي غَضِبَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ»^۱.

«سپس مردم نزد آدم علیه السلام می آیند و به او می گویند: تو پدر آدمیان هستی، الله ترا با دستان خویش آفرید، و از روحش در تو دمید و به فرشتگان دستور داد تا برایت سجده کنند، نزد پروردگارت برای ما واسطه و شفیع شو، آیا نمی بینی در چه مخمصه ای گرفتار آمده ایم. و چه رنجی می کشیم؟ آدم می گوید: پروردگار از دوزخیان چنان خشمگین است که بیشتر مثل آن خشم نگرفته است و پس از آن نیز چنان خشم نخواهد گرفت».

بنابراین، سلف صالح تمام صفات ذاتیه و فعلیه ای را که در کتاب و سنت وارد شده اند، بدون هیچ گونه تحریف، تعطیل، تشبیه و تمثیلی ثابت می دانند.^۲

مبحث چهارم: فرق میان صفات ذات و صفات فعل

سلف صالح صفات فعل و صفات ذات را از هم جدا می دانند، زیرا صفات ذات قدیمی اند و نه تنها متعلق به خواست و مشیت و اراده ای او نیستند، بلکه ضد آنها نیز وجود ندارد، اما صفات فعل مرتبط به مشیت و اراده ای اویند و ضد آنها نیز وجود دارد مانند: رضا، غضب، محبت.^۳

۱- روایت بخاری ش ۲۸۶/۴، کتاب تفسیر، باب: ﴿ذُرِّيَّةٌ مِّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ﴾.

۲- علو الله علی خلقه: ص ۶۹.

۳- المفسرون بين التأويل والإثبات: مغراوی، ج ۱، ص ۱۱۷-۱۱۸.

شیخ عبدالله بابطین رحمته در تعلیق خود بر کتاب «لوامع الأنوار الإلهية» تأکید دارند که از نظر اهل سنت صفات دو دسته‌اند و در تعلیقش بر سخنان سفارینی که معتقد است: «صفاتش مانند ذاتش قدیمی‌اند» می‌گوید: از ظاهر آنها پیداست که تمام صفات قدیمی‌اند، همانگونه که در شرحش بدان اشاره نموده است، اما در این قول باید جزئیات و تفصیلی را در نظر داشت، زیرا در میان اهل سنت معروف است که صفات الله تعالی دو دسته‌اند: ۱- صفات ذاتیه مانند: حیات، علم، قدرت، صورت، دو دست و غیره، اینها بدون هیچ تردیدی صفات قدیمی‌اند، زیرا صفاتی هستند که لازمه‌ی ذات اویند ۲- صفات فعلیه متعلق به خواست، اراده، حکمت او هستند، که اگر حکمتش اقتضا کند آنها را فعلیت می‌بخشد، در غیر این صورت متحقق نخواهند شد، مانند: خلق، رزق، احیاء (زنده کردن)، اماتة (میراندن)، کلام، فرود آمدن به آسمان دنیا، استواء و غیره، اگرچه هر یک از اینها گاهی صورت فعلی بخود می‌گیرند اما نوعاً و جنساً قدیمی هستند و بدیهی است میان صفاتی چون: حیات و قدرت و میان صفتی چون استواء فرق وجود دارد، زیرا هیچ تردیدی نیست که الله تعالی در ازل و ابد به صفات قدرت و حیات موصوف بوده است، اما استواء پس از آفرینش عرش صورت گرفته است و صفت فرود آمدنش به آسمان دنیا نیز همینگونه است. و اگر چه صفات فعلیه از جنس صفات قدیمی هستند اما الله تعالی هر چه اراده کند، قطعاً انجام خواهد گرفت...!»^۱.

۱- نگا: لوامع الأنوار البهية وسواطع الأسرار الأثرية: ۱۱۲/۱.

فصل چهارم: پاره‌ای از صفات ذاتی و گروهی از صفات فعلی

مبحث اول: پاره‌ای از صفات ذاتی

۱- صفت حیات

بی‌هقی با ذکر پاره‌ای از آیات و احادیث وارده در این باب به اثبات این صفت پرداخته است^۱ از جمله:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [البقرة: ۲۵۵].

«هیچ معبودی به جز الله نیست، او زنده‌ی پایدار (و جهان هستی را) نگهدار است.»

﴿هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ [غافر: ۶۵].

«او زنده‌ی پایدار است و هیچ معبودی بجز او نیست.»

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ [الفرقان: ۵۸].

«و (در همه‌ی امور) بر خداوندی تکیه کن که همیشه زنده است و هرگز نمی‌میرد.»

و در ذکر احادیث به حدیثی از ابن عباس رضی الله عنه اشاره می‌کند، آنجا که رسول الله صلی الله علیه و آله در

دعاهایش می‌فرمود:

«اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ، وَبِكَ ءَامَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أُنْبِتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، أَعُوذُ بِعَزَّتِكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُضِلَّنِي، أَنْتَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَالْجِنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ.»

«بار الها! تنها تسلیم و فرمانبردار توام و به تو ایمان دارم و تنها به تو توکل می‌کنم توبه و پشیمانی‌ام را به سوی تو می‌آورم (و در تدبیرامورم به تو پناه می‌برم) و در اقامه‌ی حجت به براهین و استدلالاتی پناه می‌برم که تو به من تلقین و عطا نموده‌ای و از عزت و قدرت استمداد

۱- البیهقی وموقفه من الإلهیات: ص ۱۶۳.

می‌جویم، هیچ معبود به حقی جز تو نیست، مرا گمراه مساز، همانا تو زنده‌ی پایدار هستی که نمی‌میرد، ولی جنیان و انسانها خواهند مرد».

و در ادامه می‌افزاید: «وقتی ثابت شد الله موجود است و در توصیفش گفته شد: او زنده و پایدار است، در حقیقت او را با وصفی ستوده‌ایم که افزون بر ذات است، این وصف همان صفت «حیات» است، زیرا اثبات هر اسمی، شامل اثبات صفتی نیز می‌شود که بر آن دلالت دارد، در غیر این صورت الله سبحانه و تعالی فقط به اسمایی محدود می‌شود که خودش را به آنها متصف ساخته و فقط خبر از وجود ذات می‌دهند»^۱.

۲- صفت علم:

این صفت در آیات قرآن ثابت است، از جمله:

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾ [البقرة: ۲۵۵].

«و آنان به چیزی از علم و دانش او احاطه نیابند، مگر به آنچه خود او بخواهد».

﴿لَٰكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ وَيَعْلَمُهَا﴾ [النساء: ۱۶۶].

«هر چند که کافران نبوت تو را انکار می‌کنند) لیکن خداوند بر آنچه (از قرآن) بر تو نازل

شده است گواهی می‌دهد، این الله است که آن را با دانش خویش نازل کرده است...».

و در سنت نبوی نیز بدان اشاره شده است، از جمله:

در داستان موسی عليه السلام و آن بنده‌ی صالح الله تعالی می‌خوانیم که: «گنجشکی بر روی

لبه‌ی کشتی نشست و نوکی به دریا زد، خضر عليه السلام به موسی گفت: دانش من و تو به

نسبت دانش الله تعالی مانند نوک زدن این گنجشک به آب دریاست، همانگونه که نوک

زدن گنجشک از آب دریا هیچ نمی‌کاهد، علم ما نیز از علم الله تعالی هیچ نمی‌کاهد»^۲.

این حدیث در حقیقت به بیان مدح و ستایش الله تعالی می‌پردازد و این یکی از

۱- البیهقی وموقفه من الإلهیات: ص ۱۶۳.

۲- صحیح مسلم: ۲۸۴۷/۴ و ش ۲۳۸۰.

اسالیب علم بلاغه است آنجا که گاهی در نصی یا بیتی که ظاهرش بر ذمّ و سرزنش دلالت دارد، به مدح دیگران می‌پردازند درست مانند این بیت از [نابغه‌ی ذبیانی]:

وَلَا عَيْبَ فِيهِمْ غَيْرَ أَنَّ سِيُوفَهُمْ بِهِنَّ فُلُولٌ مِّنْ قِرَاعِ الْكَتَائِبِ^۱

«آنان هیچ عیبی ندارند، جز اینکه شمشیرهایشان در برخورد با شمشیر لشکریان دشمنان شکاف برداشته (و شیار دار شده) است».

و ابن خزیمه رحمته در تفسیر این آیه:

﴿فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ﴾ [القصص: ۵۰].

«پس اگر جوابت را ندادند، بدان که ایشان فقط از هوی و هوسهای خود پیروی می‌کنند».

می‌فرمایند: «الله تعالی در این آیه اشاره دارد که با علمش قرآن را نازل کرده است و اینکه هر زنی که حامله می‌شود یا فرزندی به دنیا می‌آورد از آن آگاه است و این علمی که ما را از آن مطلع می‌سازد به ذات خود اضافه نموده است (علمه - بعلمه). اما جهمیّه منکر اضافه شدن علم به ذات الله تعالی هستند، از این رو کفر ورزیده‌اند، در حالیکه او بسی والاتر و بلندمرتبه‌تر از افتراپی است که دروغگویان بر علم او وارد ساخته‌اند»^۲.

۳- صفت قدرت:

آیات و احادیثی که بر این صفت دلالت دارند بسی معلوم و آشکار است، از میان آیات می‌توان دو مورد زیر را گواه آورد:

﴿بَلَىٰ قَدِيرِينَ عَلَيَّ أَنْ تُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾ [القیامة: ۴].

«آری! (آنها را گرد می‌آوریم) ما حتی می‌توانیم سرانگشتان او را (که یکی از دقیق‌ترین قسمت‌های بدن است) کاملاً همسان خودش بیافرینیم (و به حال اول بازگردانیم)».

﴿وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَدِيرُونَ﴾ [المؤمنون: ۹۵].

۱- البیهقی وموقفه من الإلهیات: ص ۱۶۵.

۲- کتاب التوحید و ثبات صفات الرب جل جلاله، ابن خزیمه: ص ۱۰.

«ما قطعاً می‌توانیم آنچه را که بدیشان وعده می‌دهیم به تو بنمایانیم.»
و در سنت نبوی در حدیثی به نقل از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که فرمود: رسول
الله صلی الله علیه و آله همچنانکه سوره‌ای از قرآن را به ما یاد می‌داد، استخاره را نیز به ما آموزش می‌داد و
می‌گفت:

«إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِالْأَمْرِ فَلْيَرْكَعْ رَكَعَتَيْنِ مِنْ غَيْرِ الْقَرِيضَةِ، ثُمَّ لِيَقُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ
بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ...»^۱.

«هرگاه به دل یکی از شما خطور کرد و در نظر داشت کاری را انجام دهد، ابتدا دو رکعت
نماز (غیر واجب) بخواند و سپس بگوید: بار الها! از آنجا که می‌دانم تو آگاه‌ترینی از علم و
دانشت طلب خیر می‌کنم و از تو می‌خواهم که بر انجام آن کار به من قدرت عطا کنی (و
مقدماتش را فراهم آوری...)».

و اقوال سلف در اثبات این صفت فراوان، واضح و آشکار است و نیازی به ذکر
نیست.

۴- صفت اراده

صفت اراده برای کسی که دلی آگاه داشته باشد، یا با حضور قلب گوش فرا دهد،
ظاهر و آشکار است و آیات و احادیث فراوانی در بیان آن وارد شده است، که در زیر به
نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَا يَكُنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ وَعَلَيْكُمْ
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [المائدة: ۶].

«الله نمی‌خواهد شما را به تنگ آورد و به مشقت اندازد. بلکه می‌خواهد شما را (از حیث
ظاهر و باطن) پاکیزه دارد (و با بیان احکام اسلامی) نعمت خود را بر شما تمام نماید. شاید که
شکر (انعام و الطاف) او را (با دوام بر طاعت و عبادت) به جای آورید.»

۱- روایت بخاری شرح فتح الباری شماره‌ی ۷۳۹، ج ۱۳، ص ۳۸۷.

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«الله آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست».

و در حدیثی به نقل از معاویه رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»^۱.

«هر که را خداوند خیر خواه او باشد، به او فهم درست دین عطا می‌کند».

اراده و مشیت هر دو به یک معنی است، به اراده‌ای که به معنای مشیت است، «اراده‌ی

تکوینی» گویند. که با اراده‌ی تشریحی فرق دارد.

۵- صفات سمع و بصر

آیات و احادیث فراوانی نیز در اثبات این دو صفت وارد شده است، که در مطالب

بعدی به دو آیه و دو حدیث اشاره می‌شود:

﴿فَأَسْتَعِذُ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [غافر: ۵۶].

«خود را در پناه الله دار که او می‌شنود و می‌بیند».

﴿وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۳۴].

«و الله شنوای (اقوال بندگان) و بینای (اعمال ایشان) است».

و در روایتی از ابوموسی اشعری رضی الله عنه آمده است که فرمود: ما با رسول الله صلی الله علیه و آله در غزوه‌ی

(خیبر) بودیم، از هر فراز و فرودی که بالا و پایین می‌رفتیم تکبیر گویان صدایمان را بلند

می‌کردیم، پس از مدتی رسول الله صلی الله علیه و آله به ما نزدیک شد و فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ ارْبَعُوا عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ، فَإِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا، إِنَّمَا تَدْعُونَ

سَمِيعًا بَصِيرًا، إِنَّ الَّذِي تَدْعُونَ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ عُنُقِي رَاحِلَتِهِ...»^۲.

«ای مردم! آرام باشید و خودتان را خسته نکنید (و صداهایتان را پایین بیاورید) زیرا شما

۱- صحیح بخاری شرح فتح الباری: شماره‌ی ۱۹۷/۱، ۷۱، صحیح مسلم: شماره‌ی ۱۰۳۷، ۷۱۸/۲.

۲- صحیح بخاری شرح فتح الباری، به شماره‌ی ۷۳۸۶، ۳۸۴/۱۳.

کسی را صدا نمی‌زنید که کر و ناشنوا یا غائب و پنهان باشد، بلکه کسی را صدا می‌زنید که شنوا و بیناست (و با علم محیطش شما را می‌پاید)، همانا کسی را که صدا می‌زنید به شما از گردن شترتان نزدیک‌تر است (او قطعاً صدایتان را می‌شنود)».

و در حدیث دیگری آن هم به نقل از ابوموسی اشعری رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود:

«مَا أَحَدٌ أَصْبَرَ عَلَىٰ أَدَىٰ سَمِعَهُ مِنَ اللَّهِ إِنَّهُمْ يَدْعُونَ لَهُ وَلَدًا وَهُوَ يَرْزُقُهُمْ وَيُعَافِيهِمْ»^۱.

«هیچکس از الله تعالی در برابر اذیت و آزار (مشرکانی که با سخنانشان پیامبران خود را تکذیب کرده‌اند) شکیباتر نیست، آنان برای او فرزند قایل‌اند، اما او روزیشان می‌دهد و مجازاتشان نمی‌کند».

اهل سنت بوضوح می‌دانند: سمیع کسی است که نیروی شنوایی داشته باشد و بصیر نیز کسی است که دارای بینایی است و قدیر و حکیم نیز با قدرت و حکمت متصور است، زیرا سمیع صفتی است که از سمع گرفته شده، همانگونه که «ضارب» از ماده‌ی ضرب می‌باشد، بنابراین ضرب مصدری است که فعل از آن صادر شده است؛ چون از مصدر گرفته شده در آن صورت بنای آن صفت هم از فعل مشتق شده است و چون سمیع صفتی است که از «سمع» اخذ شده در آن صورت درست خواهد بود بگوییم سمیع فقط زمانی امکان پذیر یا متصور است که نیروی «سمع» وجود داشته باشد.

از نظرگاه عقلی نیز درک این مسأله ساده است، زیرا اگر سمع از کار افتد، در آن صورت کری و ناشنوایی مطرح خواهد بود و در مورد بینایی هم این مسأله صدق می‌کند، زیرا در مقابل بینایی، کوری قرار دارد. بنابراین کسانی که سمیع را ثابت می‌دانند اما «سمع» را قبول ندارند در حقیقت الله تعالی را سمیعی می‌دانند که کر و ناشنوا یا بصیری که نابینا است و .. و در آن صورت چیزی به نام صفات وجود نخواهد داشت و صرفاً الفاظ و واژگانی بدون معنا خواهد بود. بی‌گمان الله تعالی از دروغ‌ها و افتراهایی که

۱- روایت بخاری کتاب الأدب باب ۷۱، فتح الباری: ج ۱۰، ص ۵۲۷.

معطله به هم می‌بافند بسی والا، پاک و منزّه است»^۱.
در خلال آنچه گفته شد پر واضح و روشن است که اهل سنت در استدلالات عقلی و قانع کردن مخالفانی که دم از عقل می‌زنند، از همه بهتر عمل کرده‌اند، زیرا آنان با نور قرآن و سنت راه یافته‌اند و عقل را ابزاری برای خدمت آن دو می‌دانند. (نه مخالف آنها).

۶- صفت کلام

کلام نیز یکی از صفاتی است که با کتاب، سنت و اجماع سلف صالح ثابت است. که در زیر به ترتیب بدان‌ها اشاره می‌شود:

﴿مِنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۵۳].

«الله با برخی از آنان سخن گفت».

﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۴].

«الله در حقیقت با موسی سخن گفت».

و در سنت نبوی از رسول الله ﷺ روایت است که فرمود:

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُوحِيَ بِأَمْرِهِ تَكَلَّمَ بِالْوَحْيِ»^۲.

«آنگاه که «الله» اراده کند که فرمانش را وحی کند، با وحی سخن می‌گوید».

سلف صالح بر ثبوت کلام برای الله تعالی، بدون هیچ‌گونه تحریف، تبدیل، تعطیل و تشبیه اجماع دارند و معتقدند کلام او کلامی است حقیقی که به خواست او مرتبط است و دارای حروف و اصواتی است که شنیده می‌شود»^۳.

و دلیل اینکه کلام او با خواست و اراده‌اش متحقق می‌شود، این آیه است:

۱- نگا: الحجة في بيان المحجة: ج ۱، ص ۱۳۷-۱۳۸.

۲- روایت بخاری به صورت معلق در صحیحش، فتح الباری: ۶۰/۱۳، ابن خزیمه کتاب التوحید: ص ۱۶۴ و

عبدالله بن أحمد در «السنة» ۵۳۷.

۳- لمعة الاعتقاد: ص ۷۲.

﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ﴾ [الأعراف: ۱۴۳].

«هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت».

در این آیه چنانکه مشاهده می‌شود، سخن گفتن پس از آمدن حاصل شده است و بر این نکته دلالت دارد که به خواست و مشیت او تعلق دارد.

در اینجا لازم می‌بینم اندکی دامنه‌ی بحث را گسترده‌تر کنم و مباحثم را با روایاتی از ائمه‌ی سلف تقویت کنم، چرا که مخالفان در این باره یاوه‌های زیادی بهم بافته‌اند. ابن تیمیه رحمته الله در این باب سخنان بسیار گرانبهایی دارد، ایشان می‌فرمایند: «سلف و ائمه‌ی اهل سنت و محدثین بر این باورند که الله تعالی با مشیت و قدرتش سخن می‌گوید و کلامش مخلوق نیست، بلکه صفتی است که قائم به ذات اوست».

کسانی از ائمه‌ی اهل سنت که همین اعتقاد را دارند، عبارتند از: ابوعبدالله بن منده، ابوعبدالله بن حامد، ابوبکر عبدالعزیز، ابواسماعیل انصاری، ابوعمر ابن عبدالله، عبدالله بن مبارک، احمد بن حنبل، بخاری، عثمان بن سعید دارمی و ...

و حرب بن اسماعیل کرمانی از سعید بن منصور، احمد بن حنبل، اسحاق بن ابراهیم و سایر اهل سنت و حدیث روایت کرده‌اند که آنان اتفاق نظر دارند که «الله» با خواست و مشیت خود سخن می‌گوید و او همواره متکلم بوده است که هرگاه بخواهد و هرگونه اراده کند، سخن خواهد گفت»^۱.

سلف بر این باورند که صفت کلام، صفتی قائم به اوست و از او جدا نیست و در اتصافش به آن آغاز و انجام مطرح نیست، زیرا هرگاه بخواهد سخن می‌گوید و کلامش بهترین کلام‌هاست و هیچ شباهتی به سخنان آفریدگانش ندارد، زیرا آفریدگار را نباید با مخلوقاتش سنجید، از این رو با هر کسی که اراده کند سخن می‌گوید و به صورت حقیقی با همان صدای اصلی‌اش، سخنان خود را به فرشتگان و پیامبرانش می‌شنواند و بندگان در روز آخرت با همان صورت صدایش را می‌شنوند، درست همانگونه که

۱- جامع الرسائل ابن تیمیه، مجموعه‌ی دوم، ص ۴-۵.

وقتی موسی علیه السلام به نزدیک آن درخت رسید، او را مورد ندا قرار داد و با همان صدای اصلی اش با او سخن گفت و موسی سخنانش را شنید. بنابراین سخنانش هیچ نهایت و پایانی ندارد، قرآن کلام اوست، تورات و انجیل نیز پیش از تحریف سخن او به شمار می آیند!

قرآن کلام الله تعالی است:

قرآن کلام الله تعالی و غیر مخلوق است، از او آغاز شده و به سوی او برمی گردد، از این رو حروف و معانی آن نیز سخن اوست. بهترین دلیل ما این آیه از قرآن است:

﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۶].

«ای پیغمبر! اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی طلبید او را پناه بده تا کلام الله را بشنود».

و قرآن فرو فرستاده از سوی اوست:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ﴾ [الفرقان: ۱].

«والا مقام و جاوید کسی است که فرقان (یعنی جدا سازندهی حق از باطل) را بر بندهی

خود (محمد) نازل کرده است».

و غیر مخلوق است:

﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ [الأعراف: ۵۴].

«آگاه باشید که تنها او می آفریند و تنها او فرمان می دهد».

بنابراین امر از خلق جداست، و قرآن از «امر» است زیرا:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا﴾ [الشوری: ۵۲].

«همانگونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده ایم، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی

کرده ایم (که قرآن نام دارد و مایهی حیات دل هاست)...».

﴿ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ﴾ [الطلاق: ۵].

«این (قانونگذاری) فرمان الله است که آن را برای شما فرستاده است.»
 بنابراین کلام الله تعالی یکی از صفات او و غیر مخلوق است و دلیل اینکه از او آغاز شده این است که آن را به ذات خویش اضافه نموده و بدیهی است زمانی کلام اضافه می شود که کسی پیشتر آن را گفته باشد و دلیل اینکه به سوی او باز می گردد، روایاتی است از رسول الله ﷺ از جمله:

«أَنَّهُ يُرْفَعُ مِنَ الْمَصَاحِفِ وَالصُّدُورِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ»^۱.

«در آخر زمان کلام الله تعالی از مصحفها و سینهها برداشته می شود.»

و ابن جریر طبری در کتاب «صریح السنة» می گوید: «قرآن کلام الله تعالی و فرو فرستاده‌ی اوست و از آنجایی که اعتقاد به اینکه قرآن کلام اوست از مقتضیات توحید است، پس در آن صورت درست خواهد بود بگوئیم کلام الله تعالی غیر مخلوق است»^۲.
 و شیخ علاء الدین عطار گوید: «قران کلام الله تعالی و کتاب، خطاب و فرو فروستاده‌ی او و غیر مخلوق است، کسی که معتقد به خلق قرآن باشد، قطعاً کفر ورزیده، چرا که کلام از صفات اوست»^۳.

۷- علو مقام الله تعالی بر بندگانش:

الله تعالی خویشتن را به علو و والا مقامی در آسمان وصف نموده و پیامبرش ﷺ نیز در احادیثی چند این صفت را برای او ثابت دانسته است و تمام علمای صحابه، ائمه و فقها بر این صفت برای الله تعالی اجماع دارند و اخبار وارده در این باب به حد تواتر رسیده است و موثوق و قابل اعتمادند. اصولاً اعتقاد به علو و والامقامی الله تعالی در سرشت تمام آفریدگان به ودیعت نهاده شده و امری فطری است، چرا که هرگاه به مصیبتی گرفتار

۱- نگا: لمعة الاعتقاد: باندکی تصرف ۷۸-۷۹.

۲- صریح السنة: ص ۱۸.

۳- الاعتقاد الخالص من الشك: ص ۳۵.

می‌آیند، چشمانشان را به آسمان می‌دوزند و دستانشان را با دعا کردن به سوی او بلند می‌کنند و با زبانشان از او گشایش می‌طلبند و جز بدعت گزاران یا کسانی که در دام تقلید گرفتار آمده و گمراه گشته‌اند کسی منکر آن نیست^۱.

آیاتی که بر علو و الامقامی او بر بندگانش دلالت دارند عبارتند از:

﴿ءَأَمِنْتُمْ مَن فِي السَّمَاءِ﴾ [الملک: ۱۶].

«آیا از کسی که در آسمان است خود را درامان می‌دانید».

﴿تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ﴾ [المعارج: ۴].

«فرشتگان و جبرئیل به سوی او (پر می‌کشند) و بالا می‌روند».

﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ﴾ [الأنعام: ۱۸].

«او بر سر بندگان خود مسلط است».

و اما احادیث وارده:

۱- از رسول الله ﷺ روایت است که فرمود:

﴿إِرْحَمَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمُكَ مَنْ فِي السَّمَاءِ﴾^۲.

«به کسانی که در زمینند رحم کن، تا آنکه در آسمان است به تو رحم کند».

شیخ السعدی در کتاب «توضیح الکافیة الشافیة» اجماع امت را بر علو (بلندی شأن و

عظمت) الله تعالی بر بندگانش نقل نموده است^۳.

۲- و در حدیثی از معاویه بن الحکم السلمی روایت است که گفت: کنیزی داشتم که

گوسفندانم را در منطقه‌ای میان کوه احد و جوانیه (در شمال مدینه) می‌چراند، روزی

اطلاع پیدا کردم گرگی به گله زده و یکی از گوسفندانم را برده است و من هم مثل تمام

آدم‌ها خشمگین شدم و دستم را بسویش دراز کردم و یک سیلی به او زدم، (بلا فاصله)

۱- إثبات صفة العلو: مقدسی، ص ۶۳.

۲- لالکابی، شرح أصول السنة: (۶۵۵).

۳- توضیح الکافیة الشافیة: ص (۶۹).

از این کارم پشیمان شدم و نزد رسول الله ﷺ رفتم و جریان را به او گفتم، رسول الله ﷺ از این کارم ناراحت شد، گفتم: ای رسول الله! آیا او را آزاد کنم؟ فرمود: «أُدْعُهَا» او را صدا بزن، صدایش کردم، رسول الله ﷺ به او گفت: «أین الله؟» الله کجاست؟ گفت: در آسمان است، گفت: من کیستم؟ گفت: تو پیامبر «الله» هستی، رسول الله ﷺ فرمود:

«أَعْتَقُهَا فَإِنَّهَا مَوْمِنَةٌ»!

«آزادش کن، زیرا او مؤمن است».

اما اقوال سلف:

ابن تیمیه رحمته الله می‌فرماید: «قرآن و سنت متواتر و کلام پیشتازان نخستین از مسلمانان، تابعین و تبع تابعین (مردمان آن سه دوره‌ی ممتاز) پر از نکات زیبایی است که علو و والا مقامی الله تعالی را با انواع براهین ثابت می‌دانند و گاهی قرآن و سنت خبر از آن می‌دهند که او آسمان و زمین را در شش روز بیافرید و سپس بر عرش استواء یافت و در هفت جا در قرآن این استواء بیان شده است به این ترتیب اشیاء به سوی او عروج می‌گیرند و بالا می‌روند و بعضی اوقات از سوی او پایین می‌آیند و ... علما با استدلال به این آیات و احادیث به اثبات این صفت پرداخته و بر آن اجماع دارند»^۱.

الله در آسمان است (الله في السماء)

وقتی می‌گوییم: الله تعالی در آسمان است، منظور این است که او بر آسمان استواء دارد، در اینجا حرف «فی» به معنای «علی» است نه به معنای ظرفیت، زیرا آسمان بر «الله» محیط نیست، بنابراین «سماء» یا آسمان به معنای علو است نه آسمانی که ساخته و پرداخته دست‌ان الله تعالی است^۲.

۱- صحیح مسلم: کتاب المساجد، ۵۳۷، ۳۸۲/۱.

۲- مجموعه الرسائل و المسائل (۲۰۰/۱).

۳- لمعة الاعتقاد، ص (۶۸).

آیا علو (شان و عظمت) الله تعالی با همراهی و نزدیک بودن به بندگان تناقض ندارد؟

الله تعالی در آیات بسیاری همراهی و معیت خودش را با مؤمنان بیان داشته است، در حقیقت این همراهی دو نوع است: ۱- همراهی عمومی ۲- همراهی خصوصی.

همراهی عمومی اش را می توان در آیات زیر سراغ گرفت:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۗ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا ۗ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤﴾﴾ [الحديد: ٤].

«اوست که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و سپس بر عرش استواء یافت و او می داند چه چیز به زمین نازل و از آن خارج می شود و چه چیز از آسمان پایین می آید و بدان بالا می رود و او در هر کجا که باشید با شما است. و الله می بیند هر چیزی را که می کنید».

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا آدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۚ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧﴾﴾ [المجادلة: ٧].

«مگر ندیده ای که الله می داند چیزی را که در آسمانها و چیزی را که در زمین است؟ هیچ سه نفری نیست که با همدیگر راز گویی کنند، مگر اینکه الله چهارمین ایشان است و نه پنج نفری مگر اینکه او ششمین ایشان است و نه کم تر از این و نه بیشتر از این مگر اینکه الله با ایشان است، در هر کجا که باشند. سپس الله در روز قیامت آنان را از چیزهایی که کرده اند آگاه می سازد. چرا که الله از هر چیزی با خبر و آگاه است».

﴿يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ ۗ وَهُوَ مَعَهُمْ ﴿١٠٨﴾﴾ [النساء: ١٠٨].

«آنان خیانت خود را از مردم پنهان می دارند، ولی نمی توانند آن را از الله پنهان دارند، که

همیشه با آنان است».

همراهی خصوصی:

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ [النحل: ۱۲۸].

«بی گمان الله همراه کسانی است که تقوا پیشه کنند و با کسانی است که نیکوکار باشند».

﴿قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى﴾ [طه: ۴۶].

«فرمود: نترسید! من با شما هستم می شنوم و می بینم».

﴿كَمْ مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ [البقرة: ۲۴۹].

«چه بسیارند گروههای اندکی که به فرمان الله (توفیق نصیبشان شده است و) بر گروههای

فراوانی چیره شده‌اند. الله با شکیبایان (و در صف استقامت کنندگان) است».

﴿فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ﴾ [محمد: ۳۵].

«بنابراین سست مشوید و (کافران را) به صلح نخوانید، چرا که شما برترید والله با

شماست».

هر همراهی و معیتی ویژگی خاص خود را دارد:

وقتی بطور عام گفته می‌شود: «الله با آفریدگانش است» در آن صورت به معنای علم و

آگاهی از اعمال، رفتار، کردار و تدبیر امور و قدرتش بر آنان است و این همان قول سلف

در بیان همراهی عمومی است.

و در این آیه:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ [المجادلة: ۷].

«مگر ندیده‌ای که الله می‌داند چیزی را که در آسمانها و چیزی را که در زمین است».

چنانچه ملاحظه می‌شود الله تعالی آغاز آیه را با علم و پایانش را نیز با علم آورده

است، بنابراین علم او تمام آفریدگانش را فرا گرفته و این در حالی است که بر عرش

خود استواء یافته است^۱.

و همراهی خصوصی به معنای یاری و کمک بندگانش است، مانند این آیه:

﴿فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ﴾ [محمد: ۳۵].

«بنابراین سست مشوید و (کافران را) به صلح مخوانید، چراکه شما برترید و الله با

شماست».

یعنی: در پیروزی شما بر دشمنانتان با شماست^۱.

میان علو(شان و عظمت) و نزدیک بودن الله تعالی هیچ منافاتی وجود

ندارد:

نصوص آیات و احادیث نبوی نیز بر همین نکته دلالت دارند، از جمله:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي

وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۶].

«و هنگامی که بندگانم از تو درباره‌ی من بپرسند (که من نزدیکم یا دور بگو): من نزدیکم و

دعای دعا کننده را هنگامی که مرا بخواند، پاسخ می‌گویم (و نیاز او را برآورده می‌سازم) پس

آنان هم دعوت مرا (با ایمان و عباداتی چون نماز، روزه و زکات) بپذیرند و به من ایمان بیاورند

تا آنان راه یابند (و با نور ایمان به مقصد برسند)».

﴿وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ

مِنَ الْأَرْضِ وَأَسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ﴾ [هود: ۶۱].

«به سوی قوم ثمود یکی از خودشان را (به عنوان پیغمبر) فرستادیم که صالح نام داشت (به

آنان) گفت: ای قوم من! الله را بپرستید که معبودی جز او برای شما نیست (و کسی غیر او

مستحق پرستیدن نمی‌باشد) اوست که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما

واگذار نموده است، پس از او طلب‌آمزش (گناهان خویش) را بنمایید و به سوی او برگردید

بی‌گمان پروردگارم (به بندگانش) نزدیک و پذیرنده (ی دعا) است».

و در حدیثی از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ اارْبَعُوا عَلٰى أَنْفُسِكُمْ إِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا مَعَكُمْ، وَفِي لَفْظٍ: وَالَّذِي تَدْعُونَهُ أَقْرَبُ إِلَيَّ أَحَدِكُمْ مِنْ عُنُقِي رَاحِلَتِهِ»^۱.

«ای مردم! آرام باشید و خودتان را خسته نکنید (و صداهایتان را به هنگام دعا و عبادت پایین بیاورید) زیرا شما کسی را صدا نمی‌زنید که کر و ناشنوا یا غائب و پنهان باشد، شما کسی را صدا می‌زنید که شنوا و به شما نزدیک است و در لفظی دیگر: «کسی را که صدا می‌زنید به شما نزدیک‌تر از گردن شترتان است».

سلف بر این باورند که الله تعالی هر گونه اراده فرماید به بندگانش نزدیک می‌شود و این گفته مستلزم آن نیست که بگوییم در آن هنگام عرش خود را خالی می‌کند، بلکه او بر بالای عرش خود استواء دارد و نزدیک شدن او مانند پایین آمدنش است، یعنی همانگونه که او فرود می‌آید و عرش از او خالی نیست، همچنان به بعضی از بندگانش هر گونه که بخواهد نزدیک می‌شود بدون اینکه عرش از وجودش خالی باشد»^۲.

«قربی که از لوازم ذات اوست مانند علم و قدرتش می‌باشد، بنابراین هیچ تردیدی نیست که او با علم، قدرت و ساماندهی امور به تمام بندگانش نزدیک است و از حال و روزشان آگاه و بر آنان قادر و توانا است»^۳.

۸- اثبات صفت وجه (صورت)

یکی از صفات الله تعالی، صفت «وجه» است که صفتی ذاتی می‌باشد و ادله‌ی آن در قرآن و سنت بسیارند:

﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۲۷].

«و تنها ذات با عظمت پروردگار تو می‌ماند و بس».

۱- روایت مسلم: کتاب الذکر والدعاء، باب: استحباب خفض الصوت في الدعاء، ۲۰۷۶/۴-۲۰۷۷.

۲- مجموع فتاوی شیخ الإسلام ۱۳/۶.

۳- روایت مسلم: کتاب الایمان، باب فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله: إن الله لا ینام و ۱۶۶/۱ و ۱۶۲.

﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَّهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [القصص: ۸۸].

«همه چیز جز ذات او فانی و نابود می‌شود. فرماندهی از آن اوست و بس و همگی شما به سوی او برگردانده می‌شوید».

و در حدیثی از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله در میان ما برخاست و به موعظه پرداخت و چهار جمله گفت، فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَنَامُ وَلَا يَنبَغِي لَهُ أَنْ يَنَامَ يَخْفِضُ الْقِسْطَ وَيَرْفَعُهُ، وَيُرْفَعُ إِلَيْهِ عَمَلُ اللَّيْلِ قَبْلَ النَّهَارِ، وَعَمَلُ النَّهَارِ قَبْلَ اللَّيْلِ، حِجَابُهُ النَّارُ لَوْ كَشَفَهُ لَأَحْرَقَتْ سُبْحَاتُ وَجْهِهِ كُلَّ شَيْءٍ أَدْرَكَهُ بَصْرُهُ»!

«الله نمی‌خوابد و شایسته‌ی او نیست که بخوابد (چرا که خوابیدن در حق او محال است)، میزان (ترازوی عدل) را فرود می‌آورد (و سپس که اعمال بندگان وزن شد) آن را بالا می‌برد و کارهایی که در شب انجام شده پیش از (فرا رسیدن) روز به سوی او بالا برده می‌شود و کارهایی را که در روز انجام شده، پیش از (فرا رسیدن) شب به سوی او رفعت داده می‌شود، حجاب او از آتش است، اگر پرده از آن بردارد، شکوه و عظمت صورتش تمام چیزهایی که چشمش آن را درک کند، خواهد سوزاند».

«إِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجَهَ اللَّهِ إِلَّا أُجِرْتَ عَلَيْهَا».

«قطعاً هر نفقه‌ای را که به خاطر کسب رضایت الله تعالی هزینه کنی، بر آن پاداش داده خواهی شد».^۲

سلف بر اثبات وجه بدون هیچگونه تحریف، تعطیل، چگونگی و تشبیهی اجماع دارند و بر این باورند که مراد از وجه همان صورت حقیقی است که شایسته‌ی اوست.^۳

۱- روایت مسلم کتاب الإیمان، باب فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله: إن الله لا ینام ۱/۱۶۱-۱۶۲.

۲- روایت بخاری کتاب الجنائز باب: رثاء سعد بن خوله، ج ۲، ص ۱۰۳.

۳- لمعة الاعتقاد: ص ۴۸.

۹- اثبات صفت یدین (دو دست)

آیات، حدیث و اجماع سلف در اثبات این صفت بسیار روشن و آشکار است:

﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾ [المائدة: ۶۴].

«بلکه دو دست الله باز و گشوده است».

﴿مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيْ﴾ [ص: ۷۵].

«چه چیزی تو را بازداشت از اینکه سجده ببری برای چیزی که من آن را مستقیماً با دستان خود آفریدم».

و در حدیثی از رسول الله ﷺ روایت است که فرمود:

﴿إِنَّ الْمُقْسِطِينَ عَلَىٰ مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ عَنِ يَمِينِ الرَّحْمَنِ عَزَّ وَكَلَّمَا يَدَيْهِ يَمِينٌ وَالَّذِينَ يَعْدِلُونَ فِي أَهْلِهِمْ، وَحُكْمِهِمْ وَمَا لَوْ!﴾

«دادگران در روز رستاخیز بر منبرهایی از نور در طرف راست رحمان ﷻ قرار دارند (و در حالی نیکو و منزلتی والا قرار دارند) و هر دو دستش، (در قدرت و توانایی، عطا و بخشش مانند) دست راست است. این عادلان کسانی هستند که در میان خانواده‌هایشان و در احکام و قضاوت‌هایشان و بر هر کس که بر او ولایت و سرپرستی دارند، به دادگری رفتار می‌کنند».

و در حدیث دیگری از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: رسول الله ﷺ فرمود:

﴿يَطْوِي اللَّهُ السَّمَاوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ بِيَدِهِ الْيُمْنَى، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ...﴾^۱.

«روز رستاخیز، الله آسمان‌ها را در هم می‌پیچد، سپس آن‌ها را با دست راستش می‌گیرد و می‌گوید: منم پادشاه و فرمانروای حقیقی...».

سلف بر اثبات دو دست بدون تحریف، تعطیل، چگونگی و تشبیه اجماع دارند و بر

۱- صحیح مسلم: کتاب الإمامة، باب: فضل الإمام العادل، ۱۴۵۸/۳.

۲- صحیح مسلم: کتاب: صفة المنافقين، باب: صفة القيامة، ۱۲۴۸/۴، به شماره‌ی: ۲۷۸۸.

این باورند که آن دو دست، حقیقی هستند. آن چنان که شایسته‌ی عظمت اوست^۱.
 الله -سبحانه و تعالی- ویژگی‌های دستانش را گاهی به صورت مفرد و گاه تشبیه و گاه
 جمع بیان کرده است، به آیات زیر دقت کنید:

﴿تَبَرَّكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ [الملک: ۱].

«بزرگوار و دارای برکات بسیار، آن کسی است که فرمانروایی جهان هستی به دست
 اوست».

﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾ [المائدة: ۶۴].

«بلکه دو دست الله باز و گشوده است».

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَمًا﴾ [یس: ۷۱].

«مگر ندیده‌اند که با دستانمان برایشان چهارپایانی آفریده‌ایم؟».

در توفیق و تفسیر میان این وجوه باید گفت: در آیه‌ی اول: «یده» مفرد مضاف است،
 از این رو بر اثبات «ید» برای الله تعالی دلالت دارد و هیچ منافاتی با تشبیه ندارد و جمع
 آمدن آن در آیه سوم برای تعظیم و تفضیم است، نه بیان حقیقی عدد که مثلاً: بر سه یا
 بیشتر دلالت دارد و با تشبیه هیچ تعارضی ندارد، چرا که در میان نحوین مشهور است که
 گویند: کمترین حالت جمع، دو چیز یا دو نفر است، بنابراین وقتی بر کمترین آن حمل
 شود هیچ تعارضی با تشبیه و جمع ندارد^۲.

۱۰- اثبات دو انگشت از انگشتان رحمن:

این صفت با حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ثابت شده است، عبد الله گوید: از رسول
 الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

﴿إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلَّهَا بَيْنَ أَصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ، كَقَلْبٍ وَاحِدٍ يَصْرِفُهُ كَيْفَ

۱- لمعة الاعتقاد: ص ۴۹.

۲- لمعة الاعتقاد: ص ۵۰.

يَشَاءُ^۱.

«دل‌های آدمیان همگی مانند یک قلب میان دو انگشت از انگشتان رحمان قرار دارد، که هرگونه بخواهد آن را تغییر می‌دهد (یا در آن دخل و تصرف روا می‌دارد)».

۱۱- اثبات صفات یمین و قبض

صفت «یمین» (دست راست) با حدیثی به نقل از ابوهریره رضی الله عنه ثابت شده است، آنجا که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«قَالَ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ: يَا بَنِي آدَمَ أَنْفِقُوا، أَنْفِقُوا عَلَيْنَا، إِنَّ يَمِينَ اللَّهِ مَلَأَى لَا يَغِيضُهَا نَفَقَةً، سَحَاءُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»^۲.

«الله سبحانه و تعالی می‌فرماید: ای آدمیزاد! انفاق کن، تا بر تو انفاق کنم، همانا دست الله پُر است و هزینه و نفقه هیچ از آن نمی‌کاهد، او بسیار بخشنده در شب و روز است.»
و در حدیثی از ابو موسی اشعری رضی الله عنه به صفت (گرفتن و قبض کردن) این چنین اشاره شده است:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ مِنْ قَبْضِهِ قَبْضَهَا مِنْ جَمِيعِ الْأَرْضِ»^۳.
«الله جلّ الله را از یک مشت خاک بیافرید که آن را از تمام زمین گرفته بود.»

۱۲- اثبات صفت عین (چشم):

این صفت نیز آن‌چنان که شایسته‌ی الله تعالی است با آیات و احادیث فراوانی ثابت می‌باشد، اما باید دانست که از آن چنان فهم نمی‌شود که او چشمانی مانند چشمان ما دارد، بلکه اگرچه دارای چشم حقیقی است، اما چشمی است که شایسته‌ی عظمت، جلال و قدمت اوست.

۱ صحیح مسلم: کتاب القدر، باب: تصریف الله تعالی للقلوب کیف یشاء ۲۰۴۵/۴، به شماره‌ی ۲۶۵۴.

۲- صحیح بخاری: کتاب التفسیر، سوره‌ی هود، به شماره‌ی ۴۶۸۴، فتح الباری: ۳۵۲/۸.

۳- ابن خزیمه: کتاب التوحید، ص ۶۴.

چشم مخلوقات با حال، روز، ظاهر، ضعف و نقصشان تناسب دارد و نباید آن را با چشمان الله تعالی قیاس کرد. (فقط می‌توان مشارکت لفظی بین چشم خدا و چشم مخلوقات قایل شد^۱). و همه‌ی صفاتی که از نظر لفظی با صفات مخلوقات مشترک باشد اینگونه است.

عین از صفات خبریه ذاتی است و چنان‌که گفته شد، با نصوص کتاب و سنت ثابت است و هیچ‌گونه کیفیت [و چگونگی و تشبیهی] را به او راه نیست و در سوره‌ی «طه» به صراحت به آن اشاره شده، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿وَلْيُصْنَعْ عَلَىٰ عَيْنِي﴾ [طه: ۳۹].

«هدف این است تا جلوی چشم من چنان که باید پرورش یابی».

اینکه در این آیه صفت «عین» به صورت مفرد به کار رفته، بدان معنی نیست که الله تعالی فقط یک چشم دارد، زیرا اسم مفرد هرگاه مضاف واقع شود، بر بیشتر از یکی هم دلالت دارد مانند آیات زیر:

﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾ [إبراهیم: ۳۴ و النحل: ۱۸].

«و اگر بخواهید نعمت (های) الله را بشمارید (از بس که زیادند) نمی‌توانید آن‌ها را شمارش کنید».

﴿تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا﴾ [القمر: ۱۴].

«این کشتی جلوی چشمان ما حرکت می‌کرد».

در این آیه چنانچه ملاحظه می‌شود واژه‌ی «عین» به صورت جمع مکسر به ضمیر جمع اضافه شده است.

و در داستان مسیح و دجال در حدیثی از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَىٰ عَيْنِهِ، وَأَنَّ الْمَسِيحَ الدَّجَالَ

أَعْوَرُ الْعَيْنِ الْيُمْنَى، كَأَنَّهَا عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ»^۱.

«الله جل جلاله بر شما پنهان و مخفی نیست، الله یک چشم نیست و با دستش به چشمش اشاره کرد و همانا مسیح دجال چشم راستش کور است، گویی دانه‌ی انگور پُف کرده و برآمده است».

۱۳- اثبات صفت ساق (ساق پا)

در حدیثی از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«... فَيَكْشِفُ عَنْ سَاقِهِ رَضِيَ اللهُ عَنْكَ فَيَسْجُدُ لَهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ»^۲.

«(روز رستاخیز) الله تعالی ساق پایش را نمایان می‌سازد و هر مرد و زن مؤمنی برایش سجده می‌کنند».

در این حدیث صحیح ساق پا برای الله تعالی ثابت شده است و اینکه در روز رستاخیز نشانه‌ای میان او و بندگان مؤمنش است و وقتی ساق پایش را نمایان می‌سازد، تمام مؤمنان برایش به سجده می‌افتند.

ما این صفت را نیز آنگونه که شایسته‌ی اوست، بدون تحریف، تعطیل، چگونگی و تشبیهی ثابت می‌دانیم و بدان ایمان داریم.

۱۴- اثبات پا و قدم:

و دلیل اثبات آن، حدیث انس بن مالک است، آنجا که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«لَا تَزَالُ جَهَنَّمُ تَقُولُ: «هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» حَتَّى يَضَعَ رَبُّ الْعِزَّةِ فِيهَا قَدَمَهُ، فَتَقُولُ قَطُّ، وَيَنْزَوِي بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ»^۳.

«در روز رستاخیز پیوسته جهنم می‌گوید: «آیا افزون بر این هم هست؟» تا اینکه الله -ربّ-

۱- روایت بخاری، کتاب الفتن، باب: ذکر الدجال ۹۲/۱۳، مسلم: باب ذکر الدجال، ج ۱۸، ص ۵۹-۶۰، شرح نووی.

۲- روایت بخاری در فتح الباری، ج ۴۳۱/۱۳، کتاب التوحید، باب ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ﴾ به شماره‌ی ۷۴۳۹.

۳- روایت بخاری: کتاب التفسیر، باب قوله: ﴿وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ ۲۴۱/۸-۲۴۲.

العزّه - پایش را در آن می‌گذارد و جهنّم می‌گوید: بس است، بس است و جهنّم به هم می‌آید». سلف بر این باورند که «کرسی» جای پای الله - جلّ شأنه - است. ابن ابی مالک^۱ گوید «کرسی در زیر عرش است و الله تعالی دو پایش را بر روی آن نهاده است»^۲.

۱۵- اثبات صفت نَفْس:

این صفت با کتاب، سنّت و اجماع سلف ثابت است. دلایل قرآنی آن، دو آیه‌ی زیر است:

﴿كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾ [الأنعام: ۵۴].

«پروردگارتان بر خویشتن رحمت واجب نموده است».

﴿تَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ﴾ [المائدة: ۱۱۶].

«تو (علاوه از ظاهر گفتار من) از راز درون من هم با خبری، ولی من (چون انسانی بیش نیستم) از نفس تو آگاهی ندارم».

از میان احادیث نبوی نیز می‌توان دو مورد زیر را گواه آورد:

در حدیثی قدسی از ابوهریره^۳ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود:

«يَقُولُ اللَّهُ أَنَا مَعَ عَبْدِي حِينَ يَذْكُرُنِي فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُ»^۳.

«الله ﷻ می‌فرماید: آنگاه که بنده‌ام مرا را یاد می‌کند، من (با رحمت، توفیق، هدایت و مراقبت) با اویم و اگر مرا در نهران خود (با تنزیه و تقدیس) یاد کند، من نیز در نفسم (با ثواب و

۱- مراد عزوان بن مالک الغفاری است، که به کُنیه‌اش مشهور است، اهل کوفه و از ابن عباس روایت کرده است، تقریب التهذیب ۲۷۳.

۲- السنة: ابوعبد الله أحمد، ص ۷۰.

۳- روایت بخاری کتاب التوحید، باب: قوله تعالی: ﴿وَيُحَدِّثُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ [آل عمران: ۲۸]. به شماره حدیث

رحمت) او را یاد می‌کنم و اگر مرا در میان گروهی از مردمان یاد کند، در میان گروهی بهتر از آنان، او را یاد می‌کنم».

و در حدیثی دیگر می‌فرماید:

«لَمَّا قَضَى اللَّهُ الْخَلْقَ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ - فَهُوَ مَوْضُوعٌ عِنْدَهُ - إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي»^۱.
«آنگاه که الله تعالی مردمان را آفرید، در لوح محفوظش که در برابرش نهاده شده بود بر نفس خود واجب نمود و فرمود: همانا مهر و رحمتم بر خشم و غضبم پیشی گرفته است».
و فرمود:

«سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، عَدَدَ خَلْقِهِ، وَرِضَا نَفْسِهِ، وَزِينَةَ عَرْشِهِ وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ»^۲.

«پاک و منزّه است الله تعالی و من به حمد و ستایش او به تعداد تمامی مخلوقاتش و به هر اندازه که او را راضی گرداند و به اندازه‌ی وزن عرشش (که کسی جز او و زانش را نمی‌داند) و به اندازه‌ی جوهر کلماتش، مشغولم».

بنابراین الله عَلَيْهِ السَّلَام در کتابش و بر زبان رسولش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثابت نموده که دارای «نفس» است، اما جهمیّه این آیات و این احادیث و احادیثی از این قبیل را نادیده گرفته و بدان کفر ورزیده‌اند، اما سلف^۳ بالاجماع این صفت را آنگونه که شایسته‌ی مقام و عظمت اوست ثابت می‌دانند^۴.

مبحث دوم: پاره‌ای از صفات فعلی

اثبات استواء الله تعالی بر عرشش:

استواء از مسائل بسیار مهمی است که لازم است هر جوینده‌ی علمی، از حکم الله تعالی درباره‌ی آن آگاهی داشته باشد، ابن قیم رحمته الله در بیاناتی زیبا، در همین موضوع که آن

۱- روایت بخاری: ج ۴، ص ۲۲۳.

۲- روایت مسلم: کتاب الذکر والدعاء، باب التسیح أول النهار وعند النوم ۲۶-۲۷.

۳- نگا: لمعة الاعتقاد: ابن قدامة، ص ۵۱.

۴- کتاب التوحید: ابن خزیمه، ص ۸.

را به ابن تیمیه رحمته نسبت داده، می‌فرماید: «قرآن - کتاب الله تعالی - از ابتدا تا انتهایش و سنت رسولش صلی الله علیه و آله و عموم کلام صحابه، تابعین و سایر ائمه، پر از نصوصی است که دلالت دارند الله - سبحانه و تعالی - فوق همه چیز و [همه کس] و بر بالای آسمان‌ها و عرش استواء یافته است»^۱.

دلایل قرآنی:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۗ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٥٤﴾﴾ [الأعراف: ٥٤].

«پروردگار شما «الله» است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز بیافرید، سپس بر عرش استواء یافت. با (پرده‌ی تاریک) شب، روز را می‌پوشاند و شب شتابان به دنبال روز روان است. خورشید، ماه و ستارگان را بیافریده است و جملگی مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد. بزرگواری و جاویدان و دارای خیر فراوان الله است که پروردگار جهانیان است...».

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ ۗ وَكَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا ﴿٥٨﴾﴾ [الفرقان: ٥٨-٥٩].

«و در همه‌ی امور بر الله تکیه کن که همیشه زنده است و هرگز نمی‌میرد و حمد و ثنای او را بجای آور و همین کافی است که الله از گناهان بندگان آگاه است * آن کسی که آسمان‌ها و زمین را و همه‌ی چیزهای میان آن دو را در شش روز آفریده است و آنگاه بر عرش استواء یافته است، او دارای رحمت فراوان و فراگیر است، پس از شخص آگاه و فرزانه بپرس.».

دلایل نبوی:

داستان معراج رسول الله ﷺ و عبور او از طبقات آسمانها به حدّ تواتر رسیده است، تا جایی که در پایان به حضور الله تعالی می‌رسد، الله -سبحانه و تعالی- او را به خود نزدیک کرد و ۵۰ نماز بر ایشان واجب گرداند و در چند مورد رفت و آمد میان موسی عليه السلام و میان پروردگارش و پایین آمدن [دوباره‌اش] نزد موسی عليه السلام و سوال موسی عليه السلام از او که چند نماز بر او واجب کرده است و [در نهایت] پیشنهادش که [دوباره] به بالا برود و خواهان تخفیف شود، صورت گرفت. سرانجام الله عز وجل آن‌ها را به ۵ فرض (که ثواب پنجاه فرض دارند)، کاهش می‌دهد.^۱

اقوال علمای سلف:

ابن تیمیه رحمته الله در کتابش می‌گوید: (شرح حدیث النزول) که از مالک بن انس درباره‌ی این آیه سوال شد:

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵].

در پاسخ فرمود: «استواء برای ما ناشناخته، کیفیت و چگونگی‌اش غیر معقول و ایمان به آن واجب و سوال از آن بدعت است و به سوال کننده گفت: قطعاً می‌دانم گمراهی، سپس دستور داد او را از مجلس درسش بیرون کنند».

و با سند ثابت خود از عبد الله بن مبارک روایت می‌کند که گفت: «... ما بر این باوریم که پروردگاران بر بالای هفت آسمان و از آفریدگانش جداست و مانند جهیمه نمی‌گوییم که او همین جاست و با دستش به زمین اشاره کرد».^۲

سلف اجماع دارند بر اثبات استواء الله تعالی بر عرشش پس واجب است اثباتش بدون هیچ‌گونه تحریف، تعطیل، چگونگی و تشبیه و بر این باورند که آن استواء حقیقی و به

۱- روایت مسلم: ج ۱، کتاب الإیمان، باب ۴۴، حدیث شماره ۲۵۹، ص ۱۴۶.

۲- شرح حدیث النزول، ابن تیمیه، ص ۵.

معنای علو و استقراری است که شایسته‌ی [عظمت و شکوه] اوست»^۱.

تعلیمی بر قاعده‌ی مالکیه بر صفت استواء:

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته حاشیه‌ی زیبایی بر کلام امام مالک رحمته درباره‌ی استواء که استواء معلوم، کیفیت و چگونگی‌اش مجهول و ناشناخته و ایمان به آن واجب و سوال از آن بدعت است دارد و می‌فرماید: «امام مالک با این سخنانش در حقیقت گفته: خود استواء معلوم و مشخص، اما کیفیت آن مجهول و ناشناخته است و این درست همان قول اهل اثبات است...»، سپس می‌افزاید: «سخن امام مالک در اثبات استواء صریح و آشکار است [و می‌گوید]: آن معلوم است و کیفیت آن دارد که بر ما ناشناخته است و ما کمترین دانشی از چگونگی آن نداریم و از این رو امام مالک سوال کننده را که سوالش در مورد کیفیت استواء بود؛ بدعتی خواند».

بنابراین مسأله‌ی استواء برای ما معلوم و مشخص است، ولی از چگونگی آن هیچ نمی‌دانیم و صد البته همه‌ی آن چیزهایی که معلوم و مشخص‌اند دارای چگونگی و کیفیت نیستند، تا کیفیتشان برای ما معلوم باشد»^۲.

بیشتر کسانی که تصریح دارند الله تعالی بر عرش خود استواء دارد، ائمه‌ی مالکیه هستند [که در زیر به چند نفر از آنان اشاره می‌شود]:

ابو محمد ابن ابی زید در چند کتاب از جمله: الرسالة، جامع النوادر و الآداب.

که قاضی ابوبکر باقلانی که نیز مالکی مذهب است به آن اذعان می‌کند.

ابو عبد الله قرطبی، در کتاب «الأسماء الحسنى» به آن پرداخته است.

و همچنین ابو عمر بن عبد البر، الطلمنکی و افرادی دیگر از بزرگان و علمای مالکیه‌ی

اندلس^۳.

۱- لمعة الاعتقاد الهدی إلى سبيل الرشاد، ص ۶۲.

۲- القاعدة المراكشية: ص ۵۸.

۳- الصواعق المرسله على الجهمية والمعطله: ۱۳۴/۲.

اثبات صفت نزول:

این صفت هم با سنت و اجماع سلف ثابت است.

اما در سنت:

رسول الله ﷺ می فرماید:

«يَنْزِلُ رَبُّنَا إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرِ فَيَقُولُ مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبُ لَهُ، مَنْ يَسْأَلُنِي فَأَعْطِيهِ، مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ!».

«وقتی یک سوم از پایان شب باقی می ماند، پروردگاران به آسمان دنیا فرود می آید و می گوید: چه کسی مرا می خواند، تا او را اجابت کنم، چه کسی از من (رفع نیازهایش را) می طلبد، تا بدو عطا کنم و چه کسی از من طلب آمرزش می کند، تا او را ببخشم.»

امام دارمی، عثمان بن سعید در ردّ بشر المریسی که این مسأله را انکار می کرد، سخنان جالبی دارد، ایشان می گوید: «او با این انکارش مدعی است که الله به آسمان دنیا نزول نمی کند، بلکه این امر و رحمت او هستند که پایین می آیند و خودش بر روی عرش و در همه جا وجود دارد و زوال برای او متصور نیست، زیرا او زنده و پایدار است، او گمان می کند پایدار کسی است که زایل نمی شود.»

در پاسخ اعتراض کننده می گوئیم: «چنین استدلالی به براهین زنان و کودکان می ماند، همان کسانی که هیچ بیانی ندارد و دلایلشان بر هیچ پایه و اساسی استوار نیست، زیرا امر و رحمت الهی در هر ساعت و هر لحظه ای نازل می شود و دیگر پیامبر چه کاره است! که برای نزولش فقط شب را و نه روز را تعیین کند و در شب نیز پاره ای از آن، یا بامدادان را مشخص سازد و با رحمت و امرش بندگان را به استغفار فرا خواند، یا با قدرتش به امر و رحمتش فرمان دهد که با ما سخن بگویند و از ما بخواهند آنها را صدا بزیم تا پاسخمان دهند، از آنها آمرزش بطلبیم، تا ما را مشمول آمرزش قرار دهند، نیازهایمان را بخواهیم، تا به ما عطا کنند و ...؟ تو با این تأویلی که در پیش گرفته ای، در حقیقت امر و

رحمت را فرا خوانده‌ای تا پاسخت دهند و با کلامشان برایت استغفار کنند بدون توجه به الله ... و این عملکردی است که انسانهای سفیه و احمق نیز از آن گریزانند، تا چه رسد به فقها و محدثین؟ و تو این را به خوبی می‌دانی اما کبر می‌ورزی و سر عناد داری!^۱.
از این رو سلف بر ثبوت این صفت بدون هیچ‌گونه تحریف، تعطیل، چگونگی و تشبیهی اجماع دارند و آن را نزولی حقیقی می‌دانند که شایسته‌ی کمال و جلال اوست.^۲

اثبات صفت مَجِیء (آمدن):

آمدن الله تعالی برای داوری و فیصله‌ی امور میان بندگان در روز رستاخیز از طریق قرآن، سنت و اجماع سلف ثابت است:

۱ - قرآن:

﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾ [الفجر: ۲۲].

«و پروردگارت بیاید و فرشتگان صف صف حاضر آیند.»

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۱۰].

«آیا انتظار دارند که الله تعالی به سویشان بیاید.»

۲ - سنت نبوی:

«حَتَّىٰ لَمْ يَبْقَ إِلَّا مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ أَتَاهُمْ رَبُّ الْعَالَمِينَ»^۳.

«تا اینکه فقط کسانی باقی بمانند که الله را عبادت می‌کنند، پروردگار جهانیان نزد آنان می‌آید.»

۱- رد الدارمی علی بشر المرسی العنید: ص ۲۰.

۲- لمعة الاعتقاد: ابن قدامة، ص ۵۸.

۳- روایت بخاری فتح الباری، کتاب: التوحید باب: قوله: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ﴾ [القیامة: ۲۲]. به شماره‌ی

۳- اجماع:

سلف صالح صفت مجیء (آمدن) پروردگار را بدون تحریف، تعطیل، تشبیه و چگونگی ثابت دانسته و آن را آمدنی حقیقی می‌دانند که شایسته‌ی عظمت اوست^۱.

اثبات صفت رضا:

این صفت نیز با کتاب، سنت و اجماع ثابت است. الله تعالی در بیان رضایتش از مؤمنان می‌فرماید:

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [المائدة: ۱۱۹].

«الله (به سبب اعمال گذشته‌ی ایشان) از آنان خشنود و ایشان هم از الله خشنودند».

رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَيَرْضَى عَنِ الْعَبْدِ أَنْ يَأْكُلَ الْأَكْلَةَ فَيَحْمَدُهُ عَلَيْهَا وَيَشْرَبُ الشَّرْبَةَ فَيَحْمَدُهُ عَلَيْهَا»^۲.

«همانا الله ﷻ از بنده که لقمه‌ای غذا می‌خورد و جرعه‌ای آب می‌نوشد و سپس سپاس و ستایش او را به جا می‌آورد، راضی و خشنود است».

سلف این صفت را بدون تحریف، تعطیل، چگونگی و تشبیه برای الله تعالی ثابت می‌دانند و آن را رضایت و خشنودی حقیقی می‌دانند که شایسته‌ی شکوه و عظمت اوست^۳.

اثبات صفت محبت:

محبت از صفات الله تعالی است که با کتاب، سنت و اجماع مسلمانان ثابت است.

در قرآن به آن چنین اشاره شده است:

۱- لمعة الاعتقاد: ص ۵۲.

۲- روایت مسلم: کتاب الذکر والدعاء، باب استحباب حمد الله بعد الأكل والشرب، ج ۲۰۹۵/۴ به شماره‌ی ۲۷۳۴

۳- لمعة الاعتقاد: ص ۵۳.

دلیل از قرآن:

﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ [المائدة: ۵۴].

«الله گروهی را (به جای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که الله دوستشان می‌دارد و آنان هم الله را دوست می‌دارند».

و در حدیثی از رسول الله ﷺ در جنگ خیبر روایت است که فرمود:

«لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ عَدَاً رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»^۱.

«فردا پرچم را به مردی خواهم داد که الله و رسولش را دوست دارد و نیز الله و رسولش او را دوست دارند».

«سلف بر اثبات محبت برای الله تعالی اجماع دارند و آن را صفتی حقیقی می‌دانند و برایش قایل به تحریف، تعطیل، چگونگی و تشبیه نیستند»^۲.

اثبات صفت غضب:

این صفت با کتاب، سنت و اجماع ثابت است.

دلیل از قرآن:

﴿وَعَزَّيْبَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ﴾ [النساء: ۹۳].

«الله بر او خشم می‌گیرد و او را از رحمت خود به دور می‌سازد».

و در حدیثی به نقل از رسول الله ﷺ روایت است که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ كِتَابًا عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي»^۳.

«الله در کتابی (به نام لوح محفوظ) در نزد خود بر بالای عرش نوشته است که: همانا مهر و رحمتم بر خشم و غضبم پیشی گرفته است».

۱- روایت بخاری: فتح الباری، کتاب المغازی، باب: غزوة خیبر ۵۴۴/۷، به شماره ۴۲۱۰.

۲- نگا: لمعة الاعتقاد: ابن قدامه، ص ۵۴.

۳- روایت مسلم: کتاب التوبة، باب: فی سعة رحمة الله، ۲۷۵۱، ۱۴، حدیث ابوهریره ج ۴/۲۱۰۷.

سلف بر ثبوت این صفت برای الله تعالی، بدون تحریف، تعطیل، چگونگی و تشبیه اجماع دارند و آن را خشم و غضب حقیقی می‌دانند، که شایسته‌ی جلال و جمال اوست^۱.

اثبات صفت سخط (عصانیت شدید)

خداوند می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ، فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ

[محمد: ۲۸].

«اینگونه (جان بر گرفتن ایشان) به آن خاطر است که آنان به دنبال چیزی می‌روند که الله را بر سر خشم می‌آورد».

یکی از دعاهاى [همیشگی] پیامبر اسلام ﷺ این بود که می‌فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ، وَبِمُعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ»^۲.

«بار الها! از خشم و عصانیت شدیدت به رضایت و خشنودیت و از عذاب و عقوبتت به

عفوت پناه می‌برم (و متوسل می‌شوم)».

و سلف بر ثبوت این صفت بدون تحریف، تعطیل، چگونگی و تشبیه اجماع دارند و

آن را خشم و عصانیت حقیقی می‌دانند که شایسته‌ی جلال اوست^۳.

اثبات صفت ضحک (سرور، شادی و خندیدن):

این صفت با سنت و اجماع سلف امت ثابت است.

در حدیثی رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«يُضْحِكُ اللَّهُ إِلَى رَجُلَيْنِ يَقْتُلُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ يَدْخُلَانِ الْجَنَّةَ، يُقَاتِلُ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

۱- لمعة الاعتقاد: ص ۵۵.

۲- روایت مسلم: كتاب الصلاة، باب: ما يقال في السجود والركوع، به شماره‌ی (۴۸۶)، (ج ۳۵۲/۱) حدیث

عایشه رضی الله عنها.

۳- لمعة الاعتقاد: ص ۵۶.

فَيُقْتَلُ، ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى الْقَاتِلِ فَيُسْتَشْهَدُ^۱.

«الله تعالی به دو مرد که با هم می‌جنگند و یکی دیگری را می‌کشد و هر دو داخل بهشت می‌شوند، می‌خندد، یکی در راه الله می‌جنگد و کشته می‌شود و (داخل بهشت می‌شود) و دیگری که قاتل است توبه می‌کند و الله تعالی توبه‌اش را می‌پذیرد و سپس در راه الله شهید می‌شود (و او نیز داخل بهشت می‌شود)».

سلف صالح این صفت را برای الله تعالی ثابت می‌دانند، اما بدون تحریف، تعطیل، چگونگی و تشبیه^۲.

اثبات صفت عجب (تعجب)

این صفت از صفات ثابتی است که با کتاب، سنت و اجماع به اثبات رسیده است. الله تعالی [در بیان تعجب پیامبر اسلام ﷺ از انکار مشرکان و کافران در برانگیخته شدن دوباره]، می‌فرماید:

﴿بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ﴾ [الصافات: ۱۲].

«اما تو (آن قدر مسأله‌ی معاد را مسلّم و واضح می‌بینی که از ناباوری ایشان) تعجب می‌کنی و ایشان (آن قدر مسأله‌ی معاد را محال و ناممکن می‌دانند که هم تو و هم معاد را) مسخره می‌کنند».

و در حدیثی به نقل از ابوهریره رضی الله عنه (حدیث الضیف) روایت است که:

«لَقَدْ عَجِبَ اللَّهُ ﷻ - أَوْ ضَحِكَ - مِنْ فُلَانٍ وَفُلَانَةٍ فَأَنْزَلَ ﷻ:

﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹]^۳.

«الله تعالی از عملکرد فلان مرد و فلان زن (مؤمن) از پذیرایی از مهمانشان تعجب کرد (و از

۱ - روایت بخاری: کتاب الجهاد، باب: کافر یقتل المسلم ثم یسلم، به شماره‌ی (۲۸۲۶)، (ج ۶/۴۷).

۲ - لمعة الاعتقاد: ص ۶۱.

۳ - روایت بخاری در فتح الباری، کتاب التفسیر، باب ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹]. ج

آن خشنود و شاد شد) و این آیه را درباره‌ی آنان نازل فرمود: (و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند).

سلف بر ثبوت صفت عجب برای الله تعالی بدون هیچ‌گونه تحریف، تعطیل، چگونگی و تشبیه اجماع دارند و آن را عجب حقیقی می‌دانند که لایق و شایسته‌ی ذات اوست^۱.

اثبات صفت کراهت (ناخشنودی، نپسندیدن):

ناخشنودی الله تعالی از کسانی که مستحق آن هستند، با کتاب، سنت و اجماع سلف ثابت است:

﴿وَلَكِنَّ كَرِهَ اللَّهُ انْتِعَازَهُمْ﴾ [التوبة: ۴۶].

دلیل از قرآن:

«الله بیرون شدن و حرکت کردن آنان را (به سوی میدان نبرد) نپسندید.»

و در حدیثی از رسول الله ﷺ روایت است که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ كَرِهَ لَكُمْ: قَيْلَ وَقَالَ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةَ الْمَالِ»^۲.

«همانا الله تعالی از قیل و قال، بسیار پرسیدن و تباه کردن مال و دارایی ناخشنود است (و آن را نمی‌پسندد).»

سلف بر ثبوت کراهت برای الله -تعالی- بدون تحریف، تعطیل، چگونگی و تشبیه اجماع دارند و کراهیت او را حقیقی و شایسته‌ی مقام والایش می‌دانند^۳.

اثبات صفت فرح: (سرور، خوشحالی و شادی)

این صفت با سنت صحیحی که اهل سنت آن را پذیرفته‌اند، ثابت شده است و در حدیثی روایت است که:

۱- لمعة الاعتقاد: ص ۵۹.

۲- صحیح بخاری: کتاب الأدب، باب: عقوق الوالدین من الکبائر، شماره‌ی ۵۹۷۵، ج ۴۱۹/۱۰.

۳- لمعة الاعتقاد: ص ۵۷.

«اللَّهُ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ أَحَدِكُمْ سَقَطَ عَلَى بَعِيرِهِ وَقَدْ أَضَلَّهُ فِي أَرْضٍ فَلَاةٍ - وَ فِي رِوَايَةِ مُسْلِمٍ: - لَللَّهِ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ حِينَ يَتُوبُ إِلَيْهِ، مِنْ أَحَدِكُمْ كَانَ عَلَى رَاحِلَتِهِ بِأَرْضٍ فَلَاةٍ، فَاثْقَلَتْ مِنْهُ وَعَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ، فَأَيَسَ مِنْهَا، فَأَتَى شَجْرَةً، فَاضْطَجَعَ فِي ظِلِّهَا، قَدْ أَيَسَ مِنْ رَاحِلَتِهِ، فَبَيْنَا هُوَ كَذَلِكَ إِذَا هُوَ بِهَا، قَائِمَةٌ عِنْدَهُ، فَأَخَذَ بِحِطَامِهَا، ثُمَّ قَالَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ: اللَّهُمَّ أَنْتَ عَبْدِي وَأَنَا رَبُّكَ، أَخْطَأُ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ!»^۱

«الله از توبه‌ی بنده‌اش بسی شادتر از کسی است که از روی شترش افتاده و آن را در بیابانی خشک و برهوت گم کرده است. و در روایتی از امام مسلم: همانا الله تعالی از توبه‌ی بنده‌اش (آنگاه که توبه می‌کند) شادتر از یکی از شماست که بر روی شترش در بیابان خشک و بی آب و علف راه می‌رود، ناگهان شترش رم می‌کند و می‌گریزد، درحالی‌که غذا، آب و نانش روی آن است و از یافتنش ناامید می‌شود، از فرط خستگی به درختی پناه می‌برد و در سایه سارش دراز می‌کشد و به کلی از یافتنش مأیوس می‌شود، در چنین حالتی ناگهان می‌بیند شترش در کنارش ایستاده است، افسارش را می‌گیرد و از فرط شادی اشتباهی می‌گوید: پروردگارا! تو بنده‌ی منی، و من پروردگار توام.»

«اهل سنت با این حدیث، صفت فرح را بدون تأویل، تشبیه و چگونگی ثابت می‌دانند و بر این باورند که شادی و خوشحالی الله تعالی امری معلوم است، اما کیفیت و چگونگی آن ناشناخته می‌باشد و سخن از آن شیوه‌ی سلف نیست و ایمان بدان از مقتضیات و لوازم دین است.»

اثبات صفت غیرت:

این صفت با نصّ حدیثی از رسول الله ﷺ ثابت است. ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ يَغَارُ، وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغَارُ، وَعَبِيرَةُ اللَّهِ أَنْ يَأْتِيَ الْمُؤْمِنُ مَا حَرَّمَ عَلَيْهِ»^۲.

۱- روایت مسلم: کتاب التوبة، باب: في الحظ على التوبة والفرح بها، ج/ ۴، ۲۱۰۲.

۲- روایت مسلم: ۴/ ۲۱۱۴، به شماره‌ی ۲۷۶۱.

«همانا الله تعالى به غیرت می آید (و خشمگین می شود) و مؤمن نیز به غیرت می آید و غیرت الله تعالى آن است که مؤمن چیزهایی را انجام دهد که الله بر او حرام نموده است.»

مبحث سوم: پاره‌ای از صفاتی که در باب تقابل بیان می شود

در قرآن افعالی وارد شده که الله تعالى آنها را بر خود بر سبیل جزاء، عدالت و مقابله اطلاق نموده است، این صفات در حقیقت بیانگر ثنا و ستایش الله تعالى و کمالات اویند. و نباید از آنها اسمایی را برای او مشتق کرد و فقط باید در همان آیاتی که در آن به کار رفته‌اند، مورد بحث و بررسی قرار بگیرند، مانند آیات زیر:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ﴾ [النساء: ۱۴۲].

«بی گمان منافقان (به خیال خام خود) الله را گول می‌زنند، درحالی که الله ایشان را گول می‌زند.»

﴿وَمَكْرُؤٌ وَّمَكْرٌ لِلَّهِ وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَكْرِينَ﴾ [آل عمران: ۵۴].

«و آنان حيله گری کردند و الله نیز (برای ابطال حيله‌ی آنان) چاره جویی نمود و الله بهترین چاره جویان است.»

﴿تَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾ [التوبة: ۶۷].

«الله را فراموش کرده‌اند، الله هم ایشان را فراموش کرده است.»

﴿وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ﴾ [البقرة: ۱۴-۱۵].

«وقتی که (منافقان) با مؤمنان روبرو می‌گردند، می‌گویند: ما هم ایمان آورده‌ایم و هنگامی که با رؤسای شیطان صفت خود به خلوت می‌نشینند، می‌گویند: ما با شما مییم و (مؤمنان) را مسخره می‌نماییم... *الله ایشان را مسخره می‌نماید...»

از این رو واژه‌های: مخادع (گول زننده)، ماکر (حيله گر)، ناسی (فراموش کننده) و مستهزی (مسخره کننده) بر الله تعالى اطلاق نمی‌شود، زیرا او بسی والاتر، بزرگتر از چنین صفاتی است، تا او را بدانها توصیف کنند و نیز نباید گفت: الله مسخره می‌کند، یا

گول می‌زند، یا حيله‌گری می‌کند، یا فراموش می‌کند و آنانی که این صفات را در شمار اسماء الله به حساب آورده‌اند، دچار خطای فاحشی شده‌اند، زیرا گول زدن و حيله‌گری گاهی اوقات ممدوح و گاهی مذموم است و فقط باید وقتی آنها را بر الله تعالی اطلاق کنیم که آن احتمال مذموم زایل شده باشد، درست مانند آیات مذکور^۱.

مبحث چهارم: الله تعالی از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است

این مبحث از بدیهیات عقلی است و هر سرشت پاک و سلیمی آن را پذیراست و آیات و احادیث فراوانی به تبیین آن پرداخته‌اند، خداوند از هر نقصی پاک و منزّه است. بنابراین الله ﷻ از غفلت و فراموشی به هر شکل و صورتی که باشد پاک و منزّه است، زیرا او از نهان و آشکار همه کس و همه چیز آگاه است و علم و آگاهی‌اش همه چیز را فرا گرفته است و همچون مخلوقاتش نیست که از پاره‌ای از علوم و معارف هیچ آگاهی نداشته باشد و یا دچار فراموشی و نسیان شود، زیرا:

خداوند می‌فرماید:

﴿قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى﴾ [طه: ۵۲].

«(موسی) گفت: اطلاعات مربوط بدیشان در کتابی عظیم و شگفت (به نام لوح محفوظ، مکتوب) است و تنها پروردگارم از آن مطلع است و بس، پروردگار من به خطا نمی‌رود و فراموش نمی‌کند».

و از هرگونه نیاز به روزی و غذا پاک و منزّه است، زیرا در حقیقت او روزی دهنده و طعام دهنده‌ی تمام مخلوقات است و همه بدو محتاج و نیازمندند:

خداوند می‌فرماید:

﴿مَا أَرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أَرِيدُ أَنْ يُطِيعُونِ﴾ [الذاریات: ۵۷-۵۸].

«من از آنان نه درخواست هیچ گونه رزق و روزی می‌کنم و نه می‌خواهم که مرا خوراک دهند * تنها الله روزی‌رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس...».

﴿وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ﴾ [الأنعام: ۱۴].

«و او خوراک و غذا می‌دهد و به او خوراک داده نمی‌شود».

و الله ﷻ از ستم کردن به بندگان پاک و منزّه است، به این معنی که بر گناهانشان نمی‌افزاید، یا از نیکی‌هایشان نمی‌کاهد، یا بر کاری که انجام نداده‌اند مجازاتشان نمی‌کند، زیرا کسی به ستم کردن روی می‌آورد که در حقیقت نیازمند بدان است، اما الله تعالی از هر حیث از بندگان بی‌نیاز است؛ او عادل، دادگر و ستوده است، او را به ظلم و ستم چه کار؟

خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ [فصلت: ۴۶].

«و پروردگار تو کم‌ترین ستمی به بندگان نمی‌کند».

و الله از بیهوده آفرینی در خلق و امر پاک و منزّه است، از این رو هیچ چیز را باطل، بیهوده و عبث نیافریده است و شریعتش را با حکمت‌های عظیم و بزرگ بنا نهاده، زیرا او کاربجا و ستوده است و یکی از کارهای به جا و درستش آن است که هم مخلوقات و هم دین، آئین و شریعتش را در نهایت زیبایی و استحکام آفریده است.^۱

فصل پنجم: پاره‌ای از قواعد اسماء و صفات

اهمیت شناخت این قواعد نزد علما معلوم و مشخص است:

شیخ سعدی رحمته گوید: شناخت این قواعد و بکارگیری‌شان یکی از مهم‌ترین دانش‌ها بوده و بزرگ‌ترین فایده‌ها را دربردارد و از آنجایی که قواعد را می‌توان به سادگی حفظ نمود و فرویشان را نیز مشخص کرد، به خاطر همین دلایل وجیه، علما برای هر علمی از علوم قواعد خاصی را بنا نهاده‌اند و هیچ قسمتی از علوم را نمی‌بینی مگر دارای اصول و قواعدی است که به حفظ کردن آن علم از علومی که این قواعد برایش پایه ریزی شده است کمک می‌کند.

به راستی اصول و قواعد هر علمی در حقیقت به سان پی و اساس یک ساختمان، یا ریشه برای تنه‌ی یک درخت است که بدون آن استقرار ندارد و چنانکه می‌دانیم رشد و بالندگی شاخه‌ها به اصل درخت یعنی همان ریشه بستگی دارد و هرچه ریشه تنومندتر باشد، فروع و شاخه‌ها نیز قدرت می‌گیرند و به خود می‌بالند. بنابراین قواعد و اصول به علوم ثبات و قوت بخشیده و آنها را به رشدی که شایسته‌ی آن هستند می‌رسانند و با همین قواعد است که منابع و مراجع اصول بازشناخته می‌شود و یا میان مسائلی که ایجاد شبهه می‌کنند می‌توان تمایز و جدایی حاصل کرد و نظایر و اشباهی را که از زیبایی‌های یک علم است در کنار هم گرد آورد و فواید دیگری که ما ذکر نکردیم...^۱.

از این رو علما در تمام علوم و فنون به وضع قواعدی خاص روی آورده‌اند، به گونه‌ای که هیچ علمی را نخواهی یافت مگر اینکه برایش قواعد و اصولی تدوین شده است.^۲

۱- طریق الوصول: سعدی، با اندکی تغییر و تصرف، ص ۴.

۲- عبد الرحمن السعدی و جهوده فی خدمة العقيدة، محسن العباد: ص ۱۱۲.

قاعده‌ی اول: «وجوب مقدم کردن «سمع» بر «عقل» در شناخت اسماء و صفات الهی».

همانا وجوب شناخت الله تعالی و صفاتش باید بر مقدم کردن «سمع» بر «عقل» باشد. الله تعالی با مخاطب نمودن پیامبرش ﷺ با لفظ خاص اما اراده‌ی عام می‌فرماید:

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [محمد: ۱۹].

«بدان قطعاً هیچ معبود به حقی جز الله وجود ندارد».

خداوند می‌فرماید: ﴿اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ

﴿[الأنعام: ۱۰۶].

«پیروی کن از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی شده است. هیچ معبود به حقی جز او وجود ندارد. و از مشرکان دوری کن (و به آنان اهمیت مده)».

خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا

﴿فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵].

«ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر اینکه به او وحی کرده‌ایم که معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید».

در این آیات الله تعالی به پیامبرش خبر داده که هم او و هم پیامبران پیش از او با سمع و وحی با توحید و یکتاپرستی آشنا شده‌اند!

و بر زبان رسولش ﷺ می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ

﴿قَرِيبٌ﴾ [سبأ: ۵۰].

«(به مشرکان بت پرست) بگو: اگر من (با ترک بتها و دوری از آئین شما) گمراه شده باشم،

به زیان خود گمراه شده‌ام (و کیفر آن را می‌بینم) و اگر راهیاب شده باشم، در پرتو چیزهایی

است که پروردگارم به من وحی می‌فرماید. او شنوا و نزدیک است».

و اصولاً و جوب شناخت پیامبران نیز با سمع امکان پذیر است:

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۱۵].

«... وما (هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر اینکه پیغمبری (برای آنان مبعوث و) روانه سازیم».

پس این بر شناخت الله تعالی و پیامبران دلالت می‌کند همان گونه که الله تبارک و تعالی بدان خبر داده است و این مذهب اهل سنت و جماعت است!

قاعده‌ی دوم: دلایلی که با آنها اسماء و صفات الهی را ثابت می‌کنیم، فقط در کتاب و سنت است و نمی‌توان بغیر از این دو آنها را ثابت نمود.

و دلیل این قاعده سمع و عقل است:

اما سمع: به آیات زیر به خوبی دقت کنید:

﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۵].

«این (قرآن) کتاب مبارکی است که ما آن را فرو فرستاده‌ایم، پس از آن پیروی کنید و (از مخالفت با آن) بپرهیزید تا مورد رحم الله قرار گیرید».

﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِ النَّبِيِّ الَّذِي يَأْتِيكُمُ الْكُتُبُ وَاللَّهِ يَوْمَئِذٍ عَلِيمٌ﴾ [الأعراف: ۱۵۸].

«پس ایمان بیاورید به الله و فرستاده‌اش، آن پیغمبر درس نخوانده‌ای که ایمان به الله و سخنهایش دارد، از او پیروی کنید تا هدایت یابید...».

﴿وَمَا آتَانَاكَمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷].

«چیزهایی را که پیغمبر برای شما آورده است اجراء کنید و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید».

سنت نیز شرح دهنده و بیانگر قرآن است.

دلیل عقلی:

پر واضح است سخن گفتن از چیزهای ممتنع یا واجب یا جائز در حق الله تعالی، از امور غیبی است که با عقل درک و فهم نمی‌شوند و باید برای آگاهی یافتن از آنها به کتاب و سنت رجوع کرد.

ابن قتیبه رحمته الله گوید: «ما هر آن چیزی را بر زبان می‌آوریم که الله -سبحانه و تعالی- و رسولش صلی الله علیه و آله گفته‌اند و خود را فریب نمی‌دهیم و از پیش خود سخن نمی‌گوییم و نفی تشبیه ما را بر آن نمی‌دارد که منکر صفاتی شویم که الله تعالی خودش را با آنها توصیف نموده است و از کیفیت و چگونگی آنها نمی‌پرسیم، چرا که الله تعالی ما را از اندیشیدن در چگونگی آن صفات یا تأویلشان باز داشته و در چیزهایی که در توانمان نیست مکلف نساخته است، از این رو صرفاً بر آنچه الله تعالی فرموده است، خود را محدود می‌سازیم و در چیزهایی که سکوت کرده یا از آن سخنی به میان نیاورده است، خودداری می‌ورزیم»^۱.

قاعده‌ی سوم: نصوص قرآن و سنت را باید بدون تحریف بر ظاهرشان حمل کنیم

«نصوص قرآن و سنت را باید بدون تحریف بر ظاهرشان حمل کنیم، به ویژه در مسأله‌ی [اسماء و] صفات، چرا که عقل و اندیشه را در آنها راه نیست و دلیل آن نیز سمع و عقل است».

دلیل سمع:

خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿١٩٣﴾ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿١٩٤﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿١٩٥﴾﴾

[الشعراء: ۱۹۳-۱۹۵].

«جبرئیل آن را فرود آورده است * بر قلب تو، تا از زمره‌ی بیم دهندگان باشی * با زبان

عربی روشن و آشکاری».

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [یوسف: ۲].

«ما آن را (به صورت) کتاب خواندنی (و به زبان) عربی فرو فرستاده‌ایم، تا اینکه شما (آن) را بفهمید (و آنچه را در آن است به دیگران برسانید)...».

بنابراین باید آیات را آنگونه فهم و معنی کرد که ظاهرشان بر لغت عربی دلالت دارند، مگر اینکه دلیلی شرعی مانع آن باشد:

﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [الزخرف: ۳].

«ما قرآن را به زبان عربی فراهم آورده‌ایم، تا شما آن را درک کنید».

دلیل عقل:

مسئلاً کسی که این آیات را نازل کرده است، از دیگران به درک آن آگاه‌تر است و این درحالی است که قرآن با زبان عربی آشکار، ما را مورد خطاب قرار داده‌است، بنابراین لازم است ظاهر آن را پذیرفت، زیرا در غیر این صورت آراء مختلف به وجود آمده و امت دچار تفرق می‌شود.

ابن قتیبه رحمته الله گوید: «واجب است صفاتی را برای الله تعالی ثابت بدانیم که خودش یا رسولش بدان اذعان کرده‌اند و الفاظ را از آنچه عرب با آن آشنایند تغییر و تحریف نکنیم، و آنها را بر معانی حمل نکنیم که با مرادشان بیگانه باشد»^۱.

قاعده‌ی چهارم: ظواهر نصوص [و آیات] به یک اعتبار برای ما مشخص و معلوم و به اعتبار دیگر ناشناخته و مجهول است

«ظواهر نصوص [و آیات] به یک اعتبار برای ما مشخص و معلوم و به اعتبار دیگر ناشناخته و مجهول است، به اعتبار معنی معلوم و مشخص، ولی به اعتبار چگونگی و

کیفیتی که دارند، مجهول و ناشناخته‌اند»^۱.

و سمع و عقل نیز بر این قاعده دلالت دارند:

دلیل سمع:

خداوند می فرماید:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبْرَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٩﴾﴾ [ص: ۲۹].

«(این قرآن) کتاب پر خیر و برکتی است و آن را برای تو فرو فرستاده‌ایم تا درباره‌ی آیه‌هایش بیندیشند و خردمندان پند بگیرند...».

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۴۴].

«و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا اینکه چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است، (که احکام و تعلیمات) اسلامی است) و تا اینکه آنان بیندیشند».

تدبّر و اندیشیدن قطعاً در چیزهایی مطرح است که امکان دسترسی به فهمشان موجود باشد، تا انسان مطابق فهمش متذکر شود و مسلماً تبیین قرآن از سوی رسول الله ﷺ برای مردم شامل هم بیان لفظی است و هم بیان معنای آن.

و اما عقل:

محال است الله تعالی کتابی را نازل فرماید و با آن با رسولش سخن بگوید و این سخن مایه هدایت مردم باشد، اما در بیان مسایل بزرگ، ضروری و مهم؛ معانی آن ناشناخته و مجهول باشد و یا مانند حروف هجائیه‌ای باشد که چیزی از آن فهم نشود، بی‌گمان حکمت الله تعالی از چنین سفاخت و بیهوده کاری پاک و منزّه است.

زیرا می فرماید:

﴿الرَّ كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ وَتُمْ فَصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿١﴾﴾ [هود: ۱].

«الف، لام، را. (این قرآن) کتاب بزرگواری است، که آیه‌های آن (توسط الله) منظم و محکم گردیده است و نیز آیات آن از سوی الله شرح و بیان شده است که هم حکیم است و

هم آگاه...».

قاعده‌ی پنجم: ظاهر نصوص همان معانی است که [فی البداهه] به ذهن خطور می‌کند

«ظاهر نصوص همان معانی است که [فی البداهه] به ذهن خطور می‌کند، اما همین معانی به اعتبار ساختار یا آنچه کلام بدان اضافه می‌شود، اختلاف پیدا می‌کنند، به عنوان مثال: چه بسا کلمه‌ای در یک ساختار به یک معنی و در سیاق دیگر معنای دیگری داشته باشد و گاهی ترکیب یک جمله گاهی از لحاظی دارای یک معنی و از دیگر سو مقید معانی دیگری است»^۱.

به عنوان مثال: واژه‌ی «القریه» گاهی مراد از آن [یک روستا یا شهر] یا اهالی آن و گاهی به معنای مسکن آنان است. که در آیات زیر این اختلاف به خوبی به نمایش گذاشته شده است:

اول: ﴿وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْفَيْصَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا﴾ [الإسراء: ۵۸].

«هر شهر و دیاری را (که اهل آن ستمکار باشند) پیش از روز قیامت (به مجازات می‌رسانیم و) نابودش می‌گردانیم، یا (اهالی) آن را به عذاب سختی گرفتار می‌نماییم».

و بر زبان فرشتگان مهمان ابراهیم علیه السلام می‌فرماید:

دوم: ﴿إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ﴾ [العنکبوت: ۳۱].

«گفتند: ما اهل این شهر را هلاک خواهیم کرد».

و وقتی می‌گوییم: «صَنَعْتُ هَذَا بِيَدِي»: این چیز را با دستم ساختم، مسلماً واژه‌ی

«ید» به کار رفته در این مثال، با «ید» الله تعالی در آیه‌ی زیر فرق دارد:

﴿لَمَّا خَلَقْتُ بِيَدِي﴾ [ص: ۷۵].

«برای چیزی که آن را با دست خودم آفریده‌ام».

زیرا در مثال اول واژه‌ی «ید» به مخلوق اضافه شده و با ساختار [جسمی] آن مخلوق مناسب است، اما در آیه‌ی مذکور به خالق اضافه شده است و این اضافه شایسته‌ی مقام و عظمت اوست و هیچ عقل سالم، یا سرشت پاکی نمی‌پذیرد که دست خالق با دست مخلوق (و بالعکس) مانند هم باشند^۱.

قاعده‌ی ششم: صفات الله تعالی همگی صفات کمالند..

«صفات الله تعالی همگی صفات کمالند و هیچ نقص و عجزی در آنها دیده نمی‌شود، صفاتی از قبیل: حیات، علم، قدرت، سمع، بصر، رحمت، عزت، حکمت، علو، عظمت و غیره...

سمع، عقل و فطرت نیز بر آن گواهند^۲.

دلیل سمع: به آیات زیر توجه کنید:

خداوند می‌فرماید: ﴿لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ

الْحَكِيمُ ﴿۶۰﴾ [النحل: ۶۰].

«کسانی که به آخرت باور ندارند، دارای صفات دانه‌اند، و الله دارای صفات عالیه است و او با عزت و با حکمت است».

﴿وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [الروم: ۲۷].

«بالاترین وصف در آسمان‌ها و زمین متعلق به الله است و او بسیار با عزت، اقتدار، سنجیده و کاربجا است».

«مثل اعلی»: در این دو آیه به معنای وصف برتر [یا صفات عالیه] است.

دلیل عقلی:

۱- المثل الاعلی: ص ۳۷.

۲- همان: ص ۱۸.

هر موجودی در حقیقت باید دارای صفات و ویژگی‌های منحصر به فرد باشد، خواه این صفات کمالیه باشند و خواه صفات دانیه و مسلماً صفات دانیه (یا نقص) از پروردگار کاملی که مستحق عبادت است باطل و به دور است و از همین روست که الله تعالی الوهیت بت‌ها را با متصف کردنشان به نقص و عجز باطل دانسته است و می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَفِلُونَ ﴿٥﴾﴾ [الأحقاف: ۵].

«چه کسی گمراه‌تر از کسی است که افرادی را به فریاد بخواند و پرستش کند که (اگر) تا روز قیامت (هم ایشان را به فریاد بخواند و پرستش کند) پاسخش نمی‌گویند؟ (نه تنها پاسخش را نمی‌دهند، بلکه سخنانش را هم نمی‌شنوند) و اصلاً آنان از پرستشگران و به فریاد خواهندگان غافل و بی‌خبرند».

﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿٦﴾ أَمْ أَوْتِ غَيْرِ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٦﴾﴾ [النحل: ۲۰-۲۱].

«آن کسانی را که به جز الله به فریاد می‌خوانند و پرستش می‌نمایند، آنان نمی‌توانند چیزی را بیافرینند و بلکه خودشان آفریده می‌گردند * مردگانند نه زندگان و نمی‌دانند چه وقت زنده و برانگیخته می‌گردند».

و از دلایل فطرت:

تمام آفریدگان با فطرت سالمشان می‌دانند که آفریدگار -سبحانه و تعالی- بزرگ‌تر، والاتر، عظیم‌تر و کامل‌تر از هر چیز [و هر کس] است و این سرشتی است که در نهاد همه به ودیعت نهاده شده و یک امر ضروری است در مورد افرادی که فطرت سلیمی دارند، از این رو دلالت فطرت بر صفات الهی امری واضح و آشکار است، چرا که هر پدیده‌ای نیازمند پدید آورنده‌ای است و این پدید آورنده حتماً باید توانا، آگاه، با اراده و حکیم باشد، زیرا انجام هرکاری به آگاهی، دانش، تخصیص آن به اراده و سرانجام نیکش به حکمت بستگی دارد. و انسان بالفطره به الله تعالی و کمال مطلق او معترف است و

می‌داند هیچ نقص و عجزی متوجه او نیست و او پاک و منزّه است. سرشت هر انسانی فی البداهه می‌داند کسی که آگاه است و تقدیر می‌کند و می‌گوید و می‌شنود و می‌بیند، بسی کامل‌تر و والاتر از آن کسی است که از آن صفات بهره نبرده است، از این رو الله -سبحانه و تعالی- این مسأله را با اسلوب استفهام انکاری بیان داشته تا بگوید این قضیه یک مسأله‌ی ساده است و در نهاد همه به صورت فطری نهاده شده و کسی که منکر آن باشد در حقیقت فطرت را نفی کرده است.

خداوند می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۱۷].

«پس کسی که می‌آفریند، همچون کسی است که نمی‌آفریند؟ آیا یادآور نمی‌شوید؟».

بنابراین از مساوی و برابر قرار دادن صفات الله تعالی با صفات بندگان [که امری ناپسند و نامشروع است] نهی شده است [و کسی که چنین پنداری داشته باشد، در حقیقت سخن ناپسند و زشت بر زبان رانده است]، زیرا کسی که فاقد صفات کمال باشد، نمی‌تواند پروردگار و معبود باشد و این یک امر فطری است، همانگونه که ابراهیم خلیل بدان اشاره کرده است:

﴿يَأْتَبَتْ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا﴾ [مریم: ۴۲].

«ای پدر! چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و اصلاً شرّ و بلایی از تو به دور نمی‌دارد».

و در بیان گوساله‌ی بنی اسرائیل می‌فرماید:

﴿أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ﴾ [الأعراف: ۱۴۸].

«مگر ندیدند که چنین پیکر گوساله گونه‌ای با آنان سخن نمی‌گوید و به راهی ایشان را راهنمایی نمی‌کند، او را به خدایی گرفتند و به خود ستم کردند».

قاعده‌ی هفتم: صفات الله تعالی به دو دسته‌ی: ثبوتیه و سلبیه تقسیم می‌شوند.

صفات ثبوتیه: مراد صفاتی است که الله تعالی برای خود اثبات [و برگزیده] و رسولش ﷺ آن‌ها را بیان کرده است، تمامی این صفات، کمالیه هستند و هیچ نقص و

عجزی در آن‌ها دیده نمی‌شود، از قبیل: حیات، علم، قدرت، استواء، نزول به آسمان دنیا، وجه، یدین و غیره.

لازم است این صفات را آنگونه که شایسته‌ی عظمت الله تعالی است، با دلیل سمع و عقل برای او ثابت دانست!

دلیل سمع: آیه‌ی زیر بهترین گواه است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِن قَبْلُ ءَ وَمَن يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ ءَ وَكُتُبِهِ ءَ وَرُسُلِهِ ءَ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿۳۶﴾﴾ [النساء: ۱۳۶].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به الله و پیغمبرش (محمد) و کتابی که بر پیغمبرش نازل کرده است (و قرآن نام دارد) و به کتابهایی که پیشتر (از قرآن) نازل کرده است، ایمان بیاورید و هر کس به الله و فرشتگان و کتابهای الله و روز رستاخیز کافر شود، واقعاً در گمراهی دور و درازی افتاده است...».

دلیل عقل: زیرا الله تعالی از آن صفات در مورد خودش خبر داده و [فرموده من دارای آن صفاتم] و مسلماً او از دیگران آگاه‌تر و راست‌گفتارتر است، از این رو لازم است همانگونه که خود از آنها خبر داده، [بدون کم و کاست و یا افزایش] و بدون کمترین شک و تردیدی آنها را ثابت دانست.

صفات سلویه:

مراد صفاتی است که الله -سبحانه و تعالی- در کتابش آنها را از خود نفی نموده، یا رسولش ﷺ پروردگار را از آنها مبراً دانسته است، چنین صفاتی در حق الله تعالی، صفات نقص به شمار می‌آیند و باید الله تعالی را از اتصاف به آنها پاک و منزّه دانست، صفاتی از قبیل: موت (مرگ)، نوم (خوابیدن)، جهل (ندانستن)، نسیان (فراموشی)، عجز (ناتوانی)، تعب (خستگی و درماندگی) و غیره، از این رو لازم است ضمن نفی آنها از الله تعالی، به

اثبات متضاد آنها به بهترین شیوه پردازیم، زیرا نفی یک صفت فقط زمانی کمال محسوب می‌شود که متضمن صفاتی باشد که بر آن کمال دلالت دارند^۱.

و مثال بارز آن آیه‌ی زیر است:

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ [الفرقان: ۵۸].

«و بر الله تکیه کن که همیشه زنده است و هرگز نمی‌میرد».

بنابراین نفی مرگ متضمن کمال حیات اوست.

﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۴۹].

«و پروردگار تو به کسی ستم نمی‌کند».

در این آیه نیز نفی ظلم، متضمن کمال عدل و داد اوست.

قاعده‌ی هشتم: صفات ثبوتیه صفات مدح و کمال اند...

«صفات ثبوتیه صفات مدح و کمال‌اند و هر اندازه که دلالتشان متنوع و زیاد باشد، کمال موصوف بدانها آشکار و پدیدار می‌شود، از این رو صفات ثبوتیه‌ای که الله تعالی از آنها خبر داده، به مراتب بیشتر از صفات سلبيه است همان طور که معلوم است»^۲.

صفات سلبيه غالباً در موارد زیر بیان می‌شود:

۱- برای بیان عمومیت کمال الله تعالی:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

﴿وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ [الاحلاص: ۴].

۲- نفی ادعاهای ناروایی که دروغگویان در حق او روا داشته‌اند:

﴿أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ﴿۹۱﴾ وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿۹۲﴾﴾ [مریم: ۹۱-۹۲].

«نزدیک است آسمان‌ها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردد و ... از اینکه به رحمان

۱- القواعد المثلی: ص ۲۳.

۲- همان، ص (۲۴)

فرزندی نسبت می‌دهند* و برای رحمان سزاوار نیست که فرزندی بگیرد...».

۳- زدودن توهم هر نوع نقص و عجزی از کمالات او:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعِبَادٍ﴾ [الدخان: ۳۸].

«ما آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن دو است بیهوده و بی هدف نیافریده‌ایم.»

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ﴾ [ق:

۳۸].

«ما آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفریده‌ایم و هیچ‌گونه درماندگی و خستگی به ما نرسیده است.»

قاعده‌ی نهم: صفات الله تعالی توقیفی هستند

«صفات الله تعالی توقیفی هستند و عقل را در آنها هیچ مجالی نیست، از این رو فقط صفاتی را برای او ثابت می‌دانیم که کتاب و سنت بر ثبوت آن دلالت دارند و دلالت کتاب و سنت بر ثبوت یک صفت بر سه وجه است»^۱:

۱- تصریح به آن صفت مانند: عزت، قوت، رحمت، بطش، وجه، یدین و غیره.

۲- متضمن بودن اسم برای آن، مانند: «الغفور» که متضمن مغفرت و «السمیع» که متضمن سمع است و این گونه...

۳- تصریح با ذکر فعل یا وصفی که بر آن دلالت داشته باشد، مانند: استواء بر عرش، نزول به آسمان دنیا، آمدن در روز رستاخیز برای داوری کردن میان بندگان و انتقام از بزهکاران که آیات و احادیث زیر به روشنی بر آن دلالت دارند^۲.

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵].

و روایتی از رسول الله ﷺ که می‌فرماید:

۱- القواعد المثلی: ص ۲۸.

۲- القواعد المثلی: ص ۲۹.

«يَنْزِلُ رَبُّنَا إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا»^۱.

«پروردگمان به آسمان دنیا فرود می آید».

﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾ [الفجر: ۲۲].

﴿إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾ [السجدة: ۲۲].

«مسلماً ما همگی بزهاران را کیفر خواهیم داد».

قاعده‌ی دهم:

«صفات سه نوعند: صفات کمال، صفات نقص و صفاتی که دربردارنده‌ی کمال و نقص نیستند، اگرچه این تقسیم بندی که تقدیری است متضمن چهارمی نیز است، یعنی: صفاتی که دربردارنده‌ی کمال و نقصند! اما پروردگار از این سه قسم اخیر منزّه و پاک است و فقط موصوف به قسم اول یعنی صفات کمال است، بنابراین صفات او همگی صفات کمال محض است»^۲.

قاعده‌ی یازدهم:

«صفات افعال متعلق و تقسیم شده‌ی سه صفت هستند که عبارتند از: قدرت کامل، اراده‌ی نافذ و حکمت شامل و تام که همه‌ی اینها متعلق به الله تعالی هستند و الله سبحانه و تعالی متصف به آنهاست و آثار و مقتضیات آنها و تمامی آنچه در هستی از آنها ناشی می‌شود اعمّ از تقدیم و تأخیر، نفع و ضرر، عطاء و حرمان، خفض و رفع -خواه محسوس یا معقول، دینی یا دنیوی- همه فعل اوست که این معنی توصیف صفات افعال است»^۳.

۱- روایت مسلم: صلاة المسافرين، باب الترغيب في الدعاء والذكر في آخر الليل، ۱۷۵/۲-۱۷۶.

۱-بدائع الفوائد: ابن قیم ص ۱۶۸.

۳- توضیح الکافیة الشافیة: ص ۱۳۱-۱۳۲.

قاعده‌ی دوازدهم:

«اسمایی که به الله اضافه می‌شوند، اگر اسم ذات باشند در آن صورت از جمله‌ی مخلوقاتند و اگر اوصاف باشند، از صفات الله تعالی محسوب می‌شوند»^۱.
و اسمایی که الله تعالی به خودش اضافه می‌کند یا اسم ذاتند، که در آن صورت به چنین اضافاتی، اضافه‌ی تخصیصی یا تشریفی گفته می‌شود مانند: عبد الله، ناقة الله، بیت الله و مانند این آیه:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ﴾ [الفرقان: ۶۳]

چنانچه مشاهده می‌شود اسماء مذکور همه اسم ذاتند و از جمله‌ی مخلوقات، اما الله تعالی آنها را به خود اضافه نموده تا اشاره به [ترجیح] و تفضیل یا تعظیم و [تشریف] آنها باشد، اما اضافه‌ی اوصافی مانند: علم، قدرت، اراده، کلام، حیات و غیره به الله تعالی و اصولاً هر آن چه خود از آن خبر داده، قیامشان مقتضی الله تعالی است، یعنی به تعبیری الله تعالی موصوف بدان‌هاست. و اگر اسم ذات باشد، مانند روحی که از ناحیه‌ی اوست در آن صورت هم از حیث خلقت و هم از جهت تقدیر از اوست:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ﴾ [الجاثیه: ۱۳].

«و آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین است همه را از ناحیه‌ی خود مسخر شما نموده است».

قاعده‌ی سیزدهم: «در الفاظ وهم‌انگیز حق و باطل وجود دارد»

صفات‌ی که در کتاب و سنت وجود دارند، حق‌اند و لازم است بدانها ایمان داشت، اگرچه معنایشان را فهم نکنیم، اما صفاتی که مردم آنها را بر الله -سبحانه و تعالی- اطلاق می‌کنند و در کتاب و سنت وارد نشده‌اند و علما در آن اختلاف ورزیده‌اند، آنها را ثابت یا نفی نمی‌کنیم، تا اینکه مراد گوینده‌اش را از آن مشخص سازیم.

به عنوان مثال اگر کسی واژه‌ی «جهت» را از الله تعالی نفی کرد، به او می‌گوییم: مراد از جهت چیست؟ اگر منظورت این است که الله تعالی در درون حجم آسمان قرار گرفته و آسمان او را احاطه کرده است، در آن صورت درست نیست بگوییم: الله تعالی در یک جهت قرار گرفته است. و اگر مراد از جهت این است که الله سبحانه و تعالی بالاتر از مخلوقات یا بالاتر از آسمان‌هاست این گفته حق است، تحیز (یا در محدوده مکان و زمان بودن) نیز از این قبیل است، اگر مراد این باشد که مخلوقات بر او احاطه دارند، قطعاً این گفته باطل است و اگر منظور این باشد که او از مخلوقات جداست و کسی بر او احاطه ندارد، این سخن حق است^۱.

قاعده‌ی چهاردهم: «اسماء الهی همگی اسماء علم (خاص) هستند و اوصاف مدح و ثنایی هستند که بر معانیشان دلالت دارند».

یعنی: همانگونه که معتزله باور دارند؛ اسماء الهی، اسماء خاصی نیستند که بر هیچ معنایی دلالت نکنند، زیرا معتزله اگرچه اسماء الهی را ثابت می‌دانند، اما آنها را دربردارنده‌ی هیچ نوع صفتی نمی‌دانند، عده‌ای از آنان اسمایی چون: علیم، قدیر، سمیع و بصیر را اسم خاص می‌دانند که بر هیچ صفتی دلالت نمی‌کنند، یعنی در حقیقت آنان الله سبحانه و تعالی را قدیری بدون قدرت، سمیعی بدون سمع و بصیری بدون بصر می‌دانند^۲.

قاعده‌ی پانزدهم: «سخن گفتن از صفات الله تعالی درست همانند سخن گفتن از ذات اوست».

یعنی از آنجایی که الله تعالی در ذات، صفات و افعالش هیچ شبیه و نظیری ندارد، از این رو اگر دارای ذاتی حقیقی است که شبیه سایر ذوات نیست، پس بدیهی است که

۱- الفتاوی: ۴۱۳.

۲- الرسالة التدمریة: ۱۳.

دارای صفاتی باشد که به صفات دیگران شبیه نباشد.^۱

شیخ سعدی رحمته در بیان این قاعده می‌فرماید: «بعضی گمان کرده‌اند که وقتی صفتی را برای الله تعالی ثابت می‌دانیم، در حقیقت او را به آفریدگان و مخلوقات تشبیه کرده‌ایم، اما باید دانست سخن از صفات، تابع سخن از ذات است، یعنی همانگونه که الله -سبحانه و تعالی- ذاتی است که شبیه سایر ذوات نیست، در حقیقت صفاتی هم دارد که شبیه صفات آفریدگان نیست و این صفات تابع ذات اویند، همچنانکه صفات آفریدگان تابع ذات آنها هستند، از این رو در اثبات آنها به هیچ وجه قایل به تشبیه نشده‌ایم»^۲.

قاعده‌ی شانزدهم: «سخن گفتن از پاره‌ای از صفات مانند سخن گفتن از سایر صفات است».

این قاعده پاسخ ردی است به کسانی که میان صفات قایل به تفریق و جدایی هستند، به این معنی که دسته‌ای از آنها را ثابت و بعضی را نفی می‌کنند، یا اسماء را ثابت و صفات را منتفی می‌دانند. به عنوان مثال: در پاسخ کسی که «محبّت و رضا» الهی را مجاز دانسته و به «اراده» تفسیر کرده است، باید گفت: در حقیقت هیچ فرقی میان آنچه نفی یا اثبات کرده‌ای، وجود ندارد، بلکه سخن گفتن از هر یک از این دو، درست مانند سخن گفتن از دیگری است و اگر بگویی: او اراده‌ای دارد که شایسته‌ی مقام والای اوست، همانگونه که مخلوقات نیز اراده‌ای دارند که مناسب حال و روز آنان است، در پاسخ می‌گوییم: الله تعالی نیز محبّتی دارد که شایسته‌ی عظمت اوست و مخلوقات نیز دارای حُبّی هستند که با احوالشان سازگار است.

این قیاس را می‌توان درباره‌ی سایر صفاتی که بعضی آنها را ثابت و گروهی نفی کرده‌اند، جاری دانست، در حقیقت این گروه از مردمان از چیزی فرار کرده‌اند و در چیز

۱- التدمریة، ابن تیمیة، ص ۱۵.

۲- طریق الوصول: ص ۶، التفسیر: ۲۵۷/۱.

بدتر از آن گرفتار آمده‌اند، درحالی که اگر آنان در سخن گفتن از صفات از یک برنامه و روش واحد پیروی می‌کردند و آنها را به بهترین شیوه برای الله تعالی ثابت می‌دانستند، در چنین مهلکه‌ای سقوط نمی‌کردند.^۱

قاعده‌ی هفدهم: برخی از اسماء الله بر چند صفت دلالت دارند...

یعنی همانگونه که گاهی یک اسم بر یک صفت دلالت دارد، برخی از اسماء نیز بر چند صفت دلالت دارند، اسمایی که قبلاً هم آمد مثل: عظیم، مجید و صمد از این دسته اسماء به شمار می‌آیند، ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر «صمد» می‌فرماید: «صمد»: سید و آقای که در بزرگی و سیادتش کامل، شریفی که در شرافتش کامل، عظیمی که در عظمتش کامل، حلیمی که در بردباری‌اش کامل و علیمی که در علم و آگاهی‌اش در اوج کمال است. این فقط الله سبحانه و تعالی را سزا است.

و این بحثی است که بسیاری از کسانی که در تفسیر اسماء الله سخن گفته‌اند، از آن غفلت ورزیده‌اند، از این رو می‌بینیم برخی از اسماء بدون رعایت این مهم تفسیر شده و ناآگاهانه از عظمت آنها کاسته شده است. نمود آن بیشتر در تفسیر «اسم اعظم» است، چرا که بسیاری ناآگاهانه وقتی به تفسیر آن پرداخته‌اند، آنگونه که شایسته است حق مطلب را اداء نکرده‌اند.^۲

قاعده‌ی هیجدهم: صفت هرگاه قائم به موصوف باشد، رعایت چهار امر دربارهی آن الزامی است:

دو امر آن لفظی و دو امر دیگر معنوی است، آن دو امر لفظی همان صفات ثبوتی و سلبی هستند، [ثبوتی آن است که برای موصوف بتوان از آن اسم اشتقاق کرد، اما سلبی اشتقاق اسم از آن برای موصوف امکان پذیر نیست، دو امر معنوی نیز به دو دسته‌ی

۱- الرسالة التدمرية: ۶، ۱۱.

۲- بدائع الفوائد: ابن قیم، ص ۱۶۸.

ثبوتی و سلبی تقسیم می‌شود]، ثبوتی آن است که حکمش به موصوف برگردد و از آن خبر دهد و سلبی آن است که حکمش به غیر موصوف برگردد و از آن خبر ندهد و این قاعده‌ی بسیار مهمی در شناخت اسماء و صفات الهی است، به عنوان مثال صفت کلام را در نظر بگیرید، هرگاه این صفت قائم به یک محلّ (یا یک موصوف) باشد، قطع نظر از اینکه کسی بدان اقدام نکرده باشد، یا از آن خبر نداده باشد، خود این صفت همان اسم «متکلم» خواهد بود و حکمش هم به متکلم برمی‌گردد و نه کسی دیگر، در چنین حالتی با افعال دیگر نیز می‌توان از این صفت (و حتی خود موصوف) خبر داد، افعالی از قبیل: قَالَ (گفت)، أَمَرَ (فرمان داد)، نَهَى (نهی کرد)، نَادَى (ندا داد)، نَاجَى (مناجات کرد)، أَخْبَرَ (خبر داد)، خَاطَبَ (مورد خطاب قرار داد)، تَكَلَّمَ وَ كَلَّمَ (سخن گفت) و ... چنین احکامی را نمی‌توان برای غیر این موصوف به کار برد و با این احکام و اسماء می‌توان بر قیام صفت به موصوف و سلب آن از غیر موصوف و عدم قیامشان به موصوف استدلال نمود و این^۱ یک اصل و قاعده‌ی مهم است که اهل سنت با آن به ردّ معتزله و جهمیه پرداخته‌اند.

قاعده‌ی نوزدهم: ایمان به اسماء و صفات و احکام آنها واجب است.

یکی از قواعد مورد اتفاق میان ائمه و سلف امت، که کتاب و سنت نیز بر آن دلالت دارد، این است که ایمان به اسماء و صفات و احکام آنها واجب و ضروری است، به عنوان مثال: آنان ایمان دارند که الله ﷻ «رحمن و رحیم» است، یعنی او دارای رحمت واسعه و بزرگی است [که همه کس و همه چیز را شامل شده است]، از این رو می‌توان گفت تمام نعماتش از نشانه‌های رحمت اویند. و درباره‌ی سایر اسماء نیز می‌توان همینگونه عمل کرد، به عنوان مثال: «علیم» به ذاتی گفته می‌شود که همه چیز و همه کس به وسیله‌ی او معلوم می‌شود، یا «قدیر»: قادر و توانایی است که بر همه چیز تواناست،

۱- بدائع الفوائد: ابن قیم، ص ۱۶۶.

بنابراین هرکس پاره‌ای از صفات یا اسماء یا احکامی را که الله تعالی برای خود ثابت دانسته است نفی و دسته‌ی دیگر را ثابت بداند، علاوه بر مخالفت با نقل و عقل، کار متناقض و باطلی را انجام داده‌است.^۱

قاعده‌ی بیستم: «معانی صفات، معلوم و مشخص و کیفیت آنها مجهول و ناشناخته و ایمان بدانها واجب و سوال از چگونگی‌شان بدعت است».

سخن گفتن از چگونگی صفات الهی، درست مانند پاسخ سوالی است که امام مالک رحمته درباره‌ی استواء الله تعالی بر عرش فرموده است، ایشان می‌گویند: «استواء معلوم و مشخص و کیفیت آن مجهول و ناشناخته و ایمان بدان واجب و پرسش از آن بدعت است». از این رو کسی که از کیفیت علم الله تبارک و تعالی یا چگونگی خلق و تدبیرش بپرسد، به او می‌گوییم: همانگونه که ذات الله تعالی هیچ شباهتی به ذوات دیگر ندارد، صفاتش نیز هیچ شباهتی به صفات آفریدگان و مخلوقات ندارد. آفریدگان بالفطره الله تبارک و تعالی را می‌شناسند و با صفات و افعالش آشنایند، ولی تأویل کیفیت و چگونگی آنها را فقط خود می‌داند و بس!^۲.

قاعده‌ی بیست و یکم:

«هر اسمی از اسماء الله بر ذات الله و صفتی که آن را در برمی‌گیرد، دلالت می‌کند. و اگر این اسم متعدی باشد بر اثری که بر آن مترتب می‌شود نیز دلالت دارد».^۳

ایمان به اسماء الله فقط زمانی صورت کامل به خود می‌گیرد که قاعده‌ی بالا را ثابت دانست، به عنوان مثال: اسم «العظیم» که غیر متعدی است، ایمان کامل بدان یعنی اینکه اولاً آن را اسمی از اسماء الله دانست، که بر ذات والای او و هرآنچه متضمن آن است

۱- القواعد الحسان، ص ۱۱۰، الفتاوی السعدیة، ص ۱۱.

۲- طریق الوصول: سعدی، ص ۸.

۳- لمعة الاعتقاد، شرح ابن عثیمین، ص ۲۲.

دلالت دارد، اما اسم «الرحمن» که متعلقی است، ضمن ایمان به اینکه اسمی از اسماء الله است که بر ذات او و صفت رحمتی که متضمن آن است دلالت دارد، باید بر اثری که این صفت بر آن مترتب است نیز ایمان داشت و آن اینکه: «بر هر کس که بخواهد رحم می‌کند»^۱.

اسماء الله بر عدد معینی محصور نیست^۲. و دلیل آن حدیثی از رسول الله ﷺ است که می‌فرماید:

«... أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ، أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ، أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، أَوْ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ»^۳.

«(بار الها!) با هر اسمی که بر خود نهاده‌ای، یا در کتابت از آن نام برده‌ای، یا به یکی از مخلوقات یاد داده‌ای، یا در لوح محفوظی که نزدت است آن را به خود اختصاص داده‌ای، تو را به فریاد می‌خوانم (تا به دادم برسی)».

قاعده‌ی بیست و دوم:

«باب صفات بسی گسترده‌تر از باب اسماء است، زیرا هر اسم متضمن یک صفت است و پاره‌ای از آنها متعلق به افعال الله تعالی هستند که هیچ انتهایی ندارند»^۴.

در آیه‌ی زیر این قاعده به خوبی به نمایش گذاشته شده است:

﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [لقمان: ۲۷].

«اگر همه‌ی درختانی که روی زمین هستند قلم شوند و دریا (برای آن مرکب گردد) و هفت دریا کمک این دریا شود (و با آن مخلوقات الله یادداشت گردد، قلم‌ها می‌شکنند و مرکبها

۱- همان: ص ۲۳.

۲- همان: ص ۲۲.

۳- روایت احمد: ۱/۳۹۴، ۴۵۲، شیخ آل‌بانی رحمته الله در السلسلة الصحيحة: ۱۹۹ آن را صحیح خوانده است.

۴- القواعد المثلی: ص ۲۱.

خشک می شوند، ولی) مخلوقات الله پایان نمی گیرند، الله عزیز و حکیم است...»
 به عنوان مثال: صفاتی چون: المَجَى (آمدن)، الإِتْيَان (آوردن)، الأَخْذ (گرفتن)،
 الامساک (امساک و خودداری کردن)، البَطْش (گرفتن شدید، عذاب سخت) و غیره...
 همگی متعلق به افعال الله تعالی هستند، همانگونه که در آیات زیر بدانها اشاره رفته است:

﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾ [الفجر: ۲۲].

«و پروردگارت بیاید و فرشتگان صف صف حاضر آیند.»

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْعَمَامِ﴾ [البقرة: ۲۱۰].

«آیا انتظار دارند که الله و فرشتگان در زیر سایه بانهای ابر به سوی ایشان بیایند.»

﴿وَيُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [الحج: ۶۵].

«و الله نمی گذارد آسمان بر زمین فرو افتد مگر او اجازه دهد.»

﴿إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ﴾ [البروج: ۱۲].

«بی گمان پروردگارت در یورش، تاخت بردن و به کیفر رساندنش سخت و شدید است.»

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«الله آسایش شما را می خواهد و خواهان زحمت شما نیست.»

از این رو الله تعالی را به این صفات -درست به همان صورت که وارد شده‌اند-
 متّصف می دانیم، اما او را بدانها نام گذاری نمی کنیم، مثلاً او را با این صفات فرا
 نمی خوانیم: الجائی، الآتی، الآخذ، الممسک، الباطش، المرید، النازل و غیره، بلکه با این
 صفات از او خبر می دهیم و به وصفش می پردازیم^۱.

**قاعده‌ی بیست و سوم: «دلالت اسماء بر ذات و صفات، از نوع دلالت مطابقت،
 تضمّن و التزام است.»**

و این یکی از عظیم ترین و سودمندترین قواعدی است که درک آن اندیشه‌ای توانا،

تدبیر نیک و نیت سالم می‌طلبد، روش درست استفاده از این اصل سودمند آن است که در آغاز دلالت معنایی آن لفظ را خوب فهم کنی، وقتی آن را خوب فهم کردی، باید به فکراموری باشی که آن معانی بدون آنها حاصل نمی‌شود و به تعبیری پیش شرط فهم آنها هستند و نیز باید در ساختار و فروع آنها نیز بیندیشی و به این تفکر و اندیشه باید چنان ادامه دهی که فرو رفتن در معانی و نکات ریز و دقیق اسماء و صفات برایت ملکه شود. زیرا قرآن حق و لازمه‌ی حق نیز حق است و فهم هرآنچه بر آن حق متوقف باشد حق و هرچه از حق منشعب شود، حق است و از این گریزی نیست.

به عنوان مثال: اسماء «رحمن و رحیم» الفاظی هستند که بر صفت رحمت گسترده دلالت دارند، وقتی درک کردی رحمت وصف ثابت اوست و هیچ رحمتی به مانند رحمت او نیست، همواره به مخلوقاتش رحمت می‌ورزد و هیچ‌کس حتی در پلک زدنی از رحمت او بی‌بهره نیست، خواهی فهمید که این صفت بر کمال حیات، قدرت، احاطه‌ی علمی، اراده‌ی نافذ و حکمت به تمام معنای او دلالت دارد، سپس با رحمت گسترده‌اش به این استدلال می‌پردازی که آئین و شریعتش نور و رحمت است، برای همین است که الله تعالی بسیاری از احکام شرعیه را با رحمت و احسانش تشریح نموده است، یعنی احکام شرعیه‌ی الله ﷻ در حقیقت از مقتضیات و آثار رحمت اوست!

قاعده‌ی بیست و چهارم: «اسمایی که بر صفاتش دلالت دارند، بهترین و زیباترین اسماء هستند».

در میان اسماء الله هیچ اسمی مانند این دسته از اسماء زیبا و کامل نیست و سایر اسماء جای آنها را پر نمی‌کنند و با سایر اسماء نمی‌توان معنایی را که این دسته از اسماء دارند، تفسیر یا تأویل نمود و اگر تفسیر شوند، چنین تفسیری نمی‌تواند هم معنی یا مترادف آنها باشد، بلکه فقط بر سبیل تقریب و یا تفهیم خواهد بود، وقتی این مسأله را به خوبی فهم

کردی، خواهی دانست هر صفتی از صفات الله تعالی بهترین، کامل‌ترین و با معناترین اسم الهی و دورترین و پاک‌ترین آنها از عیوب و نقایص است، بنابراین وقتی می‌گوییم: الله تعالی علیم و خبیر است، از متصف کردن او به صفاتی چون عاقل و فقیه خودداری می‌ورزیم، زیرا دو صفت علیم و خبیر بر کمال دلالت دارند، اما در عاقل و فقیه شائبه‌ی نقص وجود دارد و سمیع و بصیر نیز همین‌گونه است، کمالی که در این دو صفت وجود دارد، هیچ‌گاه در صفاتی چون: سامع و مبصر وجود ندارد، از این رو از اطلاق آنها بر الله تعالی پرهیز می‌کنیم.

[سایر اسماء نیز همین‌گونه‌اند، به عنوان مثال: صفاتی که بر نیکی و احسان دلالت دارند از قبیل «البرّ، الرحیم، الودود» و غیره را ثابت می‌دانیم اما از متصف کردن او به اسمایی چون «الرفیق، الشفوق» و غیره خودداری می‌ورزیم و نیز وقتی از اسمایی چون «العلی، العظیم، الکریم، الخالق، الباری، المصور، الغفور، العفو و غیره» نام می‌بریم از اتصاف او -جلّ و علا- به اسمایی چون: الرفیع، الشریف، السخی، الفاعل، الصانع، المشکل، الصفوح، الساتر و غیره امتناع می‌کنیم، بلکه فقط به اسمایی اکتفاء و بسنده می‌نماییم که خود را با آنها به بهترین و زیباترین وجه ممکن متصف ساخته است، چراکه هیچ اسم دیگری جای آنها را پر نمی‌کند، پس باید دانست اسماء و صفات او زیباترین اسماء و صفات است، بنابراین از اسماء و اوصافی که برای خود برگزیده عدول نکن و راه معطله، جهمیه [و ملحدین] را در پیش نگیر!]

باب سوم:

پیوند و ارتباط ذات، افعال و برخی از صفات با یکدیگر...

پیوند و ارتباط ذات و افعال و برخی از صفات با یکدیگر و موضع اهل سنت در برابر تأویل و تفویض و بیان آثار صفات الهی در جان، گیتی، زندگی و ارتباط آنها با حاکمیت.

فصل اول - چهار مبحث است:

مبحث اول - ارتباط میان صفات و ذات.

مبحث دوم - پیوند میان صفات و افعال.

مبحث سوم - طبیعت پیوند میان صفات با هم از حیث آثار و معانی.

مبحث چهارم - نفی معانی اسماء زیبای الله تعالی از تحریف یا انکار آن است.

فصل دوم - دو مبحث است:

مبحث اول - موضع اهل سنت در برابر تأویل.

مبحث دوم - موضع اهل سنت در برابر تفویض.

فصل سوم - چهار مبحث است:

مبحث اول - آثار و نشانه‌های صفات الهی در جان، جهان و زندگی.

مبحث دوم - تمامی صفات الهی بر قلب تأثیر گذارند.

مبحث سوم - اتصاف الله تعالی به مغفرت و آمرزش به معنای زیاده‌روی در گناهان

نیست.

مبحث چهارم - از ویژگی‌های مستحق بودن الله تعالی به صفات کمال، یگانگی در

حاکمیت است.

فصل اول: پیوند و ارتباط ذات و افعال و بعضی از صفات با یکدیگر

مبحث اول: ارتباط میان ذات و صفات:

ایمان به الله تعالی، یعنی ایمان به ذات والا و واجب الوجودی که وجودش حقیقی است و نیز ایمان به صفات عالیه و اسمای نیک و زیبای او با هم است، وقتی مؤمن می‌گوید: به الله تعالی ایمان دارم، یعنی همان ایمان شامل که ذات او مانند سایر ذوات نیست و صفاتش هم شبیه صفات آفریدگان نیست، زیرا صفات او دارای حقیقتی است و صفات آفریدگانش حقیقتی دیگر. پس با توجه به اصل بودن چنین ایمان کامل و شاملی، می‌توان گفت: ارتباط میان ذات و صفات از نوع پیوند و ارتباط «تلازم» است، یا به تعبیر دیگر: ذات و صفات لازم و ملزوم همدیگرند و ایمان به ذات مستلزم ایمان به صفات است و بالعکس، زیرا وجود ذات بدون صفات متصور نیست و وجود صفات بدون ذاتی که در آن قائم باشد امکان پذیر نیست و اگر ذاتی یا صفتی را به صورت جداگانه تصور کنیم، در حقیقت چیزی جز یک تصور ذهنی صرف نخواهد بود، از این روست که می‌گوییم: پیوند میان این دو از نوع علاقه‌ی «تلازم» است.

پس الله -سبحانه و تعالی- با اسماء و صفاتش یگانه و یکتا است و تمامی اسماء و صفاتش در اسم اعظم «الله» گرد آمده‌اند. و اگرچه اسمایی چون: اله، خالق، رازق را نمی‌توان صفت نامید، ولی تمامی اسماء و صفاتش در حقیقت چیزی جز او نیستند، به این معنا که ذات او به یک معنا و صفات او معنا و مفهوم دیگری داشته باشد.

در حقیقت وقتی ما برای صفات معنا و مفهومی غیر از معنا و مفهوم ذات تصور کنیم، میان آن دو قایل به مغایرت شده‌ایم.^۱

اهل سنت و جماعت ایمان صحیح را ایمان به پروردگاری می‌دانند که متصف به

۱- الصفات الإلهية: باندى تصرف، ص ۳۴۱-۳۴۲.

اسماء و صفاتی است که یک حقیقت واحد به شمار می‌آیند، به این معنی که از اسماء و صفاتش جدا نیست.

و این همان مفهوم درستی است که سلف این امت آن را به خوبی فهم کرده بودند و از غوطه‌ور شدن در مباحث ارتباط میان ذات و صفات درامان ماندند، چرا که در حقیقت انگیزه‌ای برای ورود به آن نداشتند. [و اصولاً چیز تازه‌ای روی نداده بود تا به موضعگیری نیاز داشته باشند]. ولی به هر حال با دلایل نقلی و عقلی ثابت است که صفات الله تعالی داخل در مسمای اسماء او هستند، بنابراین کسی که به یکی از صفات او پناه ببرد، یا با آنها سوگند یاد کند، در حقیقت به الله تعالی پناه بسته یا به او سوگند خورده است.^۱

پس پر واضح است که هیچ مغایرتی میان ذات و صفات وجود ندارد و هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند و از هم جدا و گسسته نیستند، یعنی هر کس به الله تعالی ایمان داشته باشد، در حقیقت به اسماء و صفات او ایمان آورده است و هر کس یکی از صفات او را نادیده یا انکار کند، در واقع به الله تعالی و سایر صفاتش کفر ورزیده است.^۲

مبحث دوم: پیوند میان صفات و افعال

نزد اهل سنت ثابت است که افعال الله - سبحانه و تعالی - تابع حکمت او هستند که هیچ بخلی در آنها نیست و پایان و سرانجام نیکی در تمامی آنها نهفته است، زیرا:

﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾ [الأنبياء: ۲۳].

«الله - تعالی - در برابر کارهایی که می‌کند، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد، ولی دیگران مورد بازخواست و پرسش قرار می‌گیرند».

زیرا تمامی کارهایش سنجیده و بجاست، از این رو بر عملکرد او حَمْدٌ نمی‌توان رخنه گرفت و در آنها هیچ خلل و نقصی نمی‌توان یافت، چرا که او از بیهوده‌کاری به دور

۱- در مطالب بعدی اینکه: آیا سوگند خوردن به صفات الله تعالی جائز است یا نه؟ به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۲- الصفات الإلهية: با اندکی تصرف، ص ۳۴۳.

است و هرچه اراده کند انجامش می‌دهد و [کسی او را بازخواست نمی‌کند]، زیرا فقط مخلوقاتند که مورد بازخواست و سوال قرار می‌گیرند و کاری انجام نمی‌دهد مگر قطعاً تمام کارهایش خیر، مصلحت، رحمت و حکمت است و هرگز به شر، فساد، تباهی، ظلم و ستم و کاری که خلاف مقتضای حکمت اوست روی نمی‌آورد به خاطر کمال اسماء و صفاتش و او بی‌نیاز و ستوده و آگاه و کاربجاست.^۱

وقتی می‌گوییم الله -سبحانه و تعالی- ﴿فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾ است، یعنی همه چیز به اراده‌ی او صورت می‌پذیرد و هیچ چیز در جهان هستی خارج از خواست و مشیت او نیست و همه بر تقدیر و تدبیر او صورت خارجی به خود می‌گیرند و از قدر او گریزی نیست و از آنچه در لوح محفوظ مقدر شده، تجاوز نمی‌شود، مخلوقات و مردمان هرچه انجام دهند به اراده‌ی اوست و اگر اراده کند هیچکس و هیچ چیز را توان مخالفت با او نیست و اگر بخواهد همه مطیع او می‌شوند، او خالق انسان‌ها و خالق روزی‌شان است و مرگ و میر همه به دست اوست و هرکه را بخواهد با حکمتش هدایت می‌کند:^۲

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: ۴۹].

«ما هر چیزی را به اندازه‌ی لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم.»

﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقْدَرَهُ وَتَقْدِيرًا﴾ [الفرقان: ۲].

«و همه چیز را آفریده است و آن را دقیقاً اندازه‌گیری و کاملاً برآورد کرده است.»

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا﴾

[الحديد: ۲۲].

«هیچ رخدادی در زمین به وقوع نمی‌پیوندد، یا به شما دست نمی‌دهد، مگر اینکه پیش از آفرینش زمین و خود شما، در کتاب بزرگ و مهمی (به نام لوح محفوظ ثبت و ضبط بوده است)».

۱- طریق المجرّین: امام ابن قیم رحمته، ص ۴۱۴.

۲- لمعة الاعتقاد، ابن قدامه، ص ۸۹.

مبحث سوم: طبیعت پیوند صفات با هم از حیث آثار و معانی

ما می‌دانیم صفات الله ﷻ همگی صفات کمالند و تمام اسمایش زیبا و [نیکند] و متضمن اوصاف او هستند، وقتی می‌گوییم: اسماء و صفات با هم ارتباط دارند، به این معنی است که صفات از معانی اسماء به حساب می‌آیند و غالباً از آنها گرفته شده‌اند، [بنابراین می‌توان گفت:] تمام اسماء الله، صفات کمال و تمام صفات نیز اسماء حسنی هستند و در عین حال هم عَلم محسوب می‌شوند و هم صفت و وصف بودنشان منافی عَلم بودن آنها نیست. اما اوصاف بندگان غالباً منافی علمیت آنان است، جز اسماء رسول الله ﷺ زیرا اسماء او دربردارنده‌ی اوصاف او نیز هستند، مانند: الحاشر، العاقب، الماحی، محمد ﷺ و غیره.

از اسمهای الله تعالی اسمایی چون: علیم، حکیم، سمیع، بصیر و غیره اعلامی هستند که بر ذاتی والا که متصف به علم، حکمت، سمع و بصر است دلالت دارند و سایر صفات نیز همینگونه‌اند، زیرا می‌توان گفت: همه‌ی آنها به نسبت ارتباطی که با ذات دارند مترادفند، چرا که بر یک موصوف -آنگونه که شایسته است- دلالت دارند. اما بعضی دیگر به لحاظ معنی مترادف یا متقاربنند، از جمله صفاتی چون: محبت، رحمت، فرح، تعجب، ضحک و غیره حتی می‌توان گفت: صفاتی که پس از محبت در بالا ذکر شده است غالباً از آثار محبت هستند، زیرا آثار محبت بسیار است، اما صفاتی چون: رفع و خفض، اعزاز و اذلال، عطاء و منع، ظاهر و باطن، نفع و ضرر^۱ و غیره معانی متقابل دارند، مانند این حدیث از رسول الله ﷺ که به مدح و ثناء خداوند می‌پردازد:

«أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ»^۲.

«تو همان اولی هستی که پیش از تو کسی و چیزی نبوده و نیست و تو همان آخری هستی که بعد از تو کسی و چیزی نخواهد بود و تو همان ظاهر و آشکاری هستی که در ماورای تو

۱- الصفات الإلهية: ص ۳۴۷.

۲- روایت مسلم در الدعوات: ۳۶/۱ همراه شرح نووی.

کسی و چیزی نیست».

بعضی از صفات نیز وجود دارند که از حیث معنی متضاد هستند، مانند: غضب و سخط، در مقابل رضا، کراهت با حبّ. اتصاف الله تعالی با صفات مترادف در معنا یا متباین و متضاد با هم، در شمار صفات کمالیه‌ای است که هیچکس را با او انباز نیست، زیرا بر قدرت خیره کننده، حکمت بالغه و یگانه بودن در تدبیر جهانی دلالت می‌کنند، که هیچکس را در آن سهمی نیست!

مبحث چهارم: نفی معانی اسماء زیبای الله تعالی از تحریف یا انکار آنها

چرا که الله تعالی می‌فرماید:^۲

﴿وَذَرُوا الَّذِينَ يُلِحُّونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۰].

«و ترک کسانی بگویند که در نام‌های الله به تحریف دست می‌یازند، آنان کیفر کار خود را خواهند دید».

زیرا اگر این اسماء بر معانی و اوصافی دلالت نداشته باشند، قطعاً جائز نیست با مصادرشان از آنها خبر داد، یا الله تعالی را با آنها وصف نمود، اما می‌دانیم الله تعالی با آنها از خود خبر داده و آنها را برای خودش ثابت دانسته و رسولش ﷺ نیز در کلامش آنها را اثبات کرده است، از آن جمله الله - سبحانه و تعالی - می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾ [الذاریات: ۵۸].

«تنها الله روزی رسان، صاحب قدرت و نیرومند است و بس».

بنابراین «قوی» یکی از اسماء الله تعالی بوده و به معنای کسی است که موصوف به

نیرو و قدرت است. و وقتی می‌فرماید:

﴿فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا﴾ [فاطر: ۱۰].

«هرچه عزت و قدرت است در دست الله است».

۱- الصفات الإلهية: ص ۳۴۹.

۲- مدارج السالکین: با اندکی تصرف ۲۸/۱-۲۹.

در آن صورت «عزیز» کسی است که دارای عزّت و شوکت است و اگر عزت و قدرت برای او ثابت نبود، در آن صورت «قوی و عزیز» هم نام نمی‌گرفت، سایر اسماء نیز همینگونه‌اند.

اما الحاد در اسماء الله یعنی تحریف معانی درست و صحیح آنها، یا خارج نمودن آنها از معانی حقیقی‌شان، از جمله:

۱- نامگذاری برخی از معبودات با یکی از نامهای الله تعالی، یا از یکی از اسمایش نامی برای آنها اقتباس نمود، مانند نامگذاری برخی از بت‌های مشرکین به نام «لات» و «عزّی» که مأخوذ از نام مبارک الله و العزیز بود و گاهی نیز آنها را «آلهه» می‌نامیدند. و آنچنانکه پیداست این کار تحریف و الحاد در اسماء الله است چرا که از نام‌های نیک الله تعالی عدول کرده و آنها را بر بت‌هایشان می‌گذاشتند.

۲- نامگذاری الله تعالی با نام‌هایی که شایسته‌ی او نیست، مانند تسمیه‌ی «پدر» از سوی مسیحیان، یا اطلاق تراکیبی چون: «موجب لذاته»، «علت فاعلی» و غیره... از سوی فلاسفه و بعضی از متکلمین.

۳- توصیف الله -سبحانه و تعالی- با صفاتی که از آنها پاک و منزّه است، درست مانند صفاتی که یهودیان (لعنت خدا بر آنها) با آن او را توصیف کرده‌اند، از قبیل اینکه: الله جَلَّالاً فقیر است، یا پس از اینکه مخلوقات را آفرید، مدتی به استراحت پرداخت، یا دست‌های او از انفاق و بخشش بسته است و الفاظی دیگر که دشمنان الله در گذشته و حال آن را به کار می‌بردند.

۴- قایل نبودن معانی برای اسماء الله و انکار حقایق‌شان، همانگونه که معتزله عمل کرده‌اند، زیرا آنان اسماء الله را صرفاً الفاظی بدون معنی می‌دانند و می‌گویند: او سمیعی است بدون نیروی شنوایی، یا علیمی است بدون علم و آگاهی.

۵- تشبیه الله سبحانه و تعالی به صفات آفریدگانش^۱.

۱- بدائع الفوائد: ابن قیم، با اندکی تصرف ۱/۱۶۹.

فصل دوم: موضع اهل سنت در برابر تأویل و تفویض

مبحث اول - موضع اهل سنت در برابر تأویل:

«تأویل» در لغت به چهار معنی است:

- ۱- رجوع، بازگشت و سرانجام.^۱
 - ۲- تعبیر.
 - ۳- تفسیر (مؤلف کتاب لسان العرب بر این باور است که تأویل و تفسیر به یک معنی است)^۲.
 - ۴- وضوح و روشنی، در این صورت معنایش با معنای تفسیر یکی خواهد بود، زیرا تفسیر نیز در لغت به معنای هویدا کردن و پرده برداشتن از یک چیز است.^۳
معنی تأویل اصطلاحاً: و تأویل در اصطلاح به دو بخش تقسیم می‌شود:
 - ۱- تأویل در استعمال سلف و اهل لغت گذشته.
 - ۲- تأویل در اصطلاح متأخرین اعم از متکلمین، اصولیون، فقها و متصوفه.اما نخست در اصطلاح سلف و اهل لغت گذشته به همان معنای لغوی‌اش مطابق معنای لغوی جدید یعنی: «بازگشت و سرانجام» است، که غالباً در قرآن نیز به همین معنا به کار رفته است و گاهی نیز به معنای تفسیر است که در اصطلاح صحابه، سلف و بسیاری از اهل علم وارد شده است.^۴
- اما دوم در اصطلاح متأخرین به معنای «برگرداندن لفظ به خاطر یک دلیل از احتمال

۱- تاج العروس: ۲۱۴/۷، ۲۱۵.

۲- لسان العرب: ۳۳/۱۱.

۳- همان: ۵۵/۵.

۴- منهج الاستدلال علی مسائل الاعتقاد: با اندکی تصرف ۵۳۶/۲.

راجح به احتمال مرجوح»^۱.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته در کتاب‌هایش به تفصیل در این باره سخن گفته است و بر این باور است که تأویل دارای معانی متعددی است از جمله:

به معنای تفسیر و این همان معنای غالبی است که در اصطلاح مفسرین از جمله ابن جریر و غیره دیده می‌شود. مجاهد امام مفسرین در بیان معنای تأویل می‌فرماید: حقیقتی است که کلام بدان برگردانده می‌شود، همانگونه که الله تعالی در این آیه بدان اشاره فرموده است:^۲

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ﴾ [الأعراف: ۵۳].

«آیا (افراد بی‌باور) انتظار جز این را دارند که سرانجام تهدیدهای کتاب الله را مشاهده کنند، روزی چنین سرانجامی فرا می‌رسد و آنان که در دنیا آن را فراموش کرده‌اند و پشت گوش انداخته‌اند، می‌گویند: بی‌گمان پیغمبران پروردگاران آمدند و حق را با خود آوردند...».

به عنوان مثال تأویل اخبار معاد عبارتست از تمامی چیزهایی که الله تعالی از آن در آن روز خبر داده‌است، اعم از رستاخیز، حسابرسی، جزا و پاداش، بهشت و دوزخ و غیره، همانگونه که یوسف به هنگام سجده‌ی پدر، مادر و برادرانش فرمود:

﴿يَا بَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ﴾ [یوسف: ۱۰۰].

«ای پدر! این تعبیر خواب پیشین من است!».

در این آیه یوسف از هرآنچه که عملاً در خارج روی داده بود، به عنوان تأویل رؤیایش نام می‌برد.

۳- تأویل به معنای عدول از احتمال راجح یک لفظ و در نظر گرفتن احتمال مرجوح، به خاطر دلیلی که با آن همراه است و این همان اصطلاح بسیاری از متکلمین، فقها و

۱- التعريفات: جرجانی، ص ۲۴.

۲- الرسالة التدمرية: ص ۲۹.

اصولیون است، لازم به ذکر است این مورد غالباً، تحریف کلام از مواضع خود به حساب می‌آید.^۱

پاره‌ای از اقوال سلف و موضعگیری صحیحشان در برابر صفات الله تعالی

همه می‌دانیم در مذهب اهل سنت اخباری که خلف درباره‌ی صفات الله تعالی از همان عصر صحابه و تابعین تا به امروز از سلف روایت کرده‌اند، با کتاب او کاملاً هماهنگی دارد و همه آن را ثابت و بدان ایمان داشته‌اند و در برابر هرآنچه الله تعالی و رسولش ﷺ از آن خبر داده‌اند، تسلیم و از تأویل پرهیز و کیفیت، چگونگی، انکار و تعطیل را رها کرده‌اند.

امام ابوحنیفه رحمته الله می‌فرماید: «هرآنچه الله تعالی در کتابش از آن خبر داده اعمّ از صفاتی چون: وجه، ید، نفس و غیره را صفاتی می‌دانیم که چگونگی و کیفیت را بدان راه نیست و مانند قدریه و معتزله نمی‌گوییم مراد از «ید»، قدرت یا نعمت اوست، زیرا در آن صورت قایل به تفصیل این صفت شده‌ایم، بلکه در واقع او را دارای دستی حقیقی می‌دانیم که چگونگی و کیفیت ندارد و خشم، غضب، رضا و خشنودی‌اش نیز همینگونه‌اند».^۲

زهری و مکحول نیز گفته‌اند: «به این احادیث همانگونه که وارد شده‌اند، ایمان داریم، [و آن را حمل بر حقیقت می‌کنیم]».^۳

و ابن تیمیه می‌گوید: «تمام آیات صفاتی که در قرآن آمده است، در میان صحابه در تأویلشان اختلاف نیست، تمام تفاسیر منقول از صحابه و تمام احادیثی را که روایت

۱- الرسالة التدمرية: ص ۲۹، الفتاوی: ج ۶۸۱-۶۹.

۲- شرح کتاب الفقه الأكبر: ۵۸-۵۹.

۳- شرح اصول السنة: لالکابی، ۴۳۰/۳، ۴۳۱.

کرده‌اند، مطالعه نموده‌ام و حتی به چیزی نزدیک به صد تفسیر کوچک و بزرگ در این زمینه دسترسی داشته‌ام و تا این ساعت از هیچ یک از صحابه نشنیده و ندیده‌ام که یکی از آیات یا احادیث صفات را به خلاف اقتضایی که مفهومش دارد، تأویل کرده باشد، بلکه به تقریر و تثبیت آن پرداخته‌اند و در سخنانشان بیاناتی را می‌توان یافت که کاملاً با کلام متأولین مخالف است.^۱

علمای اهل سنت و جماعت بر این باورند تنها وقتی ایمان شخص به توحید اسماء و صفات کامل است که تأویل را رها و به تمام صفات درست مطابق مراد الله تعالی و آنچه رسولش ﷺ و یا صحابه فهم نموده‌اند، ایمان بیاورد.

نکات بسیاری بر بطلان مذهب اهل تأویل دلالت دارند که در زیر به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- تمام مسایل عقیدتی را که سلف اثبات نموده‌اند، همه از سوی الله تعالی نازل شده و کتاب و سنت بر آن دلالت دارند.

اما هیچ یک از اهل تأویل به یقین نمی‌توانند ادعا کنند تمام آنچه را که نفی کرده‌اند، یا به تأویلش پرداخته‌اند، یا معانی دور و درازی برایش ساخته‌اند، از سوی الله تعالی نازل شده است.^۲

۲- در حقیقت پیروی و تبعیت از اهل تأویل، یا اعتقاد به تأویل، مستلزم آن است که صحابه و سلف صالح میان دو امر باطل قرار بگیرند:

الف- یا صحابه در این مسأله حق را آنگونه که شایسته است فهم نکرده‌اند و ظواهر نصوص باطلند!

ب- یا حق را درک کرده‌اند اما آن را کتمان و به واجب خود در قبال مسلمانان که نصیحت و خیرخواهی است عمل ننموده‌اند!

۱- نگا: مجموع فتاوی ابن تیمیه: ۳۹۴/۶.

۲- علاقة الإثبات والتفویض بصفات رب العالمین: رضا معطی، ص ۱۳.

- بدیهی است این دو امر باطل بوده و در حق صحابه و سلف این امت اجحاف است.
- ۳- اهل تأویل با عملکردشان در واقع نصوص دین را در برابر عقل و احساس ناچیز شمرده و از حدّ اتصاف به ایمان به غیب خارج شده‌اند.
- ۴- نصوص را اگرچه حجّیت و اثباتشان مبرهن و واضح است، با اعتقادات و اصول باطل خود تفسیر نموده‌اند.
- ۵- بی‌گمان تأویل یکی از علل تفرقه و از هم پاشیده شدن امت و اختلاف در اصول دین است، زیرا گاهی [اوقات برخی را که به آن دامن زده‌اند] می‌بینیم که همدیگر را لعن و نفرین می‌کنند و حتی گروههایی از آنان به کشتار یکدیگر پرداخته‌اند و مال، جان، آبرو و ناموس همدیگر را حلال شمرده‌اند.^۱ دلایل بی‌شمار دیگری در ابطال مذهب تأویل وجود دارد.

مبحث دوم: موضع اهل سنت در برابر تفویض

معنای لغوی تفویض:

[تفویض از ماده‌ی «فوض»] و به معنای اصلی درستی است که در هر کار بر آن تکیه و اعتماد کنند و موارد اختلافی را به آن ارجاع دهند.^۲

معنای اصطلاحی تفویض:

در اصطلاح یعنی ارجاع معنی و کیفیت، یا صرفاً کیفیت نصوص صفات و معاد به الله تعالی، بر این اساس تفویض دو نوع است:

الف- تفویض معنی و کیفیت: که برخی از خلف بدان اعتقاد دارند.

ب- تفویض کیفیت بدون معنی: که همان مذهب اهل سلف است، اما چنین

۱- منهج الاستدلال في الاعتقاد: با اندکی تصرف ۶۴/۲-۶۵-۶۶.

۲- معجم مقاییس اللغة: ۲۶۰/۴.

اصطلاحی بر زبان آنان جاری نشده است، بلکه اصطلاحی که از آنان معروف است همان اثبات می‌باشد.^۱

حقیقت مذهب اهل تفویض

آنان گروهی منتسب به سنت و پیروی از سلف می‌باشند و چون بر این باورند که معقول و منقول با هم تعارض دارند، از این رو قلباً و عقلاً از هر دوی آنها روی‌گردان شده‌اند. اهل تفویض پس از دیدن تحریف نصوص و جنایاتی که علیه دین صورت گرفته است، به این نتیجه رسیده‌اند که اسماء و صفات الله تعالی و ذکر بهشت و دوزخ، وعده و وعید در قرآن و غیره همگی نصوصی متشابهند که معانی حقیقی آنها را فقط الله می‌داند و بس! از این رو در آیه‌ی هفتم سوره‌ی آل عمران پس از واژه‌ی «الله» قایل به وقف بودند^۲ آنجا که می‌فرماید:

﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۷].

«و تأویلش را فقط الله می‌داند و».

تفویض مذهب سلف نیست

کسانی که از اقوال اهل سنت اطلاع دارند، به خوبی می‌دانند که تفویض معنی و کیفیت در نزد سلف مراد نیست، بلکه آنان فقط کیفیت و چگونگی را تفویض می‌کنند، اما معنا و مراد آیات و احادیثی را تفویض نمی‌کنند که از ظواهر نصوص هویدا است و به زبان عربی که همان زبان قرآن است نازل شده و رسولش ﷺ با آن مورد خطاب قرار گرفته است.

۱- منهج الاستدلال علی مسائل الاعتقاد عند أهل السنة والجماعة: ۵۷۹/۲-۵۸۰.

۲- «درء تعارض العقل» با اندکی تصرف (۱۵/۱)، شرح الطحاویة، ص (۵۳۱) خواننده‌ی گرامی می‌تواند برای استفاده بیشتر از مسائل این باب به کتاب «علاقة الاثبات والتفویض»، رضا النعسان، و رسائل منهج الاستدلال فی مسائل الاعتقاد بنگرد.

ابن تیمیه رحمته الله علیه در این باره می‌فرماید: «اگر مراد از ظاهر، صفات آفریدگان باشد بی‌تردید چنین چیزی منظور ما نیست، ولی اگر مراد از ظاهر آنها، معانی آیات و احادیثی است که اختصاصی به صفات و ویژگی‌های آفریدگان و مخلوقات ندارد بلکه لایق جلال و عظمت الله است، شکی نیست که سلف به آنها ایمان دارند و هرگز به نفی‌شان اقدام نمی‌کنند و هر کس معانی آیات و احادیث صفات را از سلف نفی کند، بی‌گمان به خطا رفته، یا به عمد بر آنان دروغ بسته است، زیرا نصوصی که از آنان بجا مانده به صراحت بیان می‌دارند که آنان معتقد بودند الله تعالی بر روی عرش قرار گرفته و دارای سمع، بصر و دست حقیقی است»^۱.

و اگر نیم‌نگاهی به کتاب‌های سلف صالح و سیره‌ی آنان انداخته باشی، خواهی دید که تفویض مذهب سلف نیست و در خلال پژوهش‌هایم به خوبی به این امر پی برده‌ام که در زیر به چند علل مهم آن به صورت چکیده اشاره می‌کنم:

۱- آیات قرآن و احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله و اقوال بعضی از صحابه که دربردارنده‌ی برخی از صفات از قبیل: استواء، آمدن، رضا و خشنودی، خشم و غضب، محبت و غیره است بر این نکته دلالت دارند که مقصود و مراد از آنها صرفاً اثبات است نه چیز دیگر...
 ۲- آثار وارده از صحابه، تابعین و گروهی از علمای سلف نیز بر این نکته دلالت دارند که مذهب آنان همان اثبات صفات برای الله تعالی است.

۳- بسیاری از پیشینیانی که در عقاید به تألیف پرداخته‌اند اذعان دارند که مذهب سلف همان اثبات معانی [ظاهر] است و تفویض فقط به کیفیت [و چگونگی] آنها تعلق دارد.

۴- متقدمین در کتاب‌هایشان در خلال مباحث عقیدتی، به بیان احادیثی پرداخته‌اند که متعلق به صفات است، حتی ابن خزیمه کتابی که در این زمینه نگاشته: «کتاب التوحید

و اثبات صفات الرَّب» نام نهاده و آن را به ابوابی از این قبیل دسته‌بندی نموده است:

باب (اثبات وجه برای الله تعالی)، باب (اثبات چشم برای الله سبحانه و تعالی)، باب (بیان استواء برای آفریدگار والا و بلند مرتبه)، باب (صفت سخن گفتن الله تعالی با وحی) و ... اصولاً بیشتر کسانی که در عقیده‌ی سلف دست به نگارش زده‌اند به همین گونه عمل کرده‌اند، از جمله: دارمی، امام احمد، ابن ابی عاصم، الهدوی، لالکایی، آجری، بیهقی، ابوالحسن الاشعری، ابن بطه و غیره.

۵- باب‌بندی محدثین برای احادیث صفات در کتاب‌هایشان دلیل قاطعی است بر اینکه مذهب سلف همان اثبات صفاتی است که الله تعالی خودش را با آنها توصیف نموده، یا رسولش ﷺ با آنها به اثبات صفات پرداخته است، به عنوان مثال: امام بخاری رحمته در صحیح خود در مبحث صفات آنها را در ابوابی از قبیل ابواب زیر گردآوری نموده است:

باب (قوله تعالی: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [القصص: ۸۸]. باب قول الله تعالی:

﴿وَلِئُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي﴾ [طه: ۳۹]. و (...).

در اینجا به همین اندازه بسنده می‌کنیم و اگر ترس به درازا کشیدن این مباحث نمی‌بود، قطعاً علل دیگری را برمی‌شمردیم.

یک شبهه و پاسخ آن (اتهام سلف به تفویض صفات)

بعضی از محققین و پژوهشگران [اسماء و صفات] گمان می‌کنند که عصر سلف در حالی سپری شده که هیچکدام از آنان در این مسأله سخنی به میان نیاورده است و بر این باورند که مذهب سلف همان سکوت و تفویض است، از این رو خود را خسته نکرده و در این مسأله‌ی خاص به بحث و بررسی نپرداخته‌اند، زیرا از سویی به امور مهم‌تری چون جهاد و نشر دعوت مشغول بوده و از دیگر سو درایت عقلی لازم برای پژوهش در

چنین اموری را نداشته‌اند؟!.

جواب و ردی بر این شبهه باطل:

بی‌گمان چنین سخنی در حق آنان بی‌انصافی، مغالطه، جهل و ناآگاهی از موضع سلف در این باره است، در اینجا ناگزیریم این شبهه را پاسخ دهیم: متکلمین متأخر بر این باورند آیات قرآنی که درباره‌ی صفات الهی به بحث پرداخته‌اند، از آیات مشابهی به شمار می‌آیند که سلف خود را از فرو رفتن در مباحث آن بازداشته و علم و اطلاع از آن را به الله تعالی تفویض کرده‌اند، از این رو در کتابهایشان شایع کرده‌اند که مذهب سلف در این باره سکوت و تفویض است، درحالی‌که این سخن مطلقاً صحیح نیست، زیرا هیچ‌کدام از سلف نگفته‌اند: آیات صفات متشابهند و فقط الله تعالی معانی آن‌ها را می‌داند و بس! به عنوان مثال هیچ یک از آنان نگفته است آیه‌ی: ﴿وَهُوَ الْعَفُورُ الْوَدُودُ﴾ [البروج: ۱۴].

از آیات متشابهی است که فقط او معنایش را می‌داند، یا معنایش شبیه معنای آیه‌ی زیر است: ﴿عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ﴾ [آل عمران: ۴].

بلکه به بیان معانی آیات صفات پرداخته و رأی و نظر خود را بیان داشته‌اند، زیرا با زبان قرآن که عربی آشکار است آشنایی داشته و خود بدان تکلم کرده‌اند، اما چیزی که سلف خود را از غوطه‌ور شدن در آن بازداشته‌اند همان بیان کیفیت و چگونگی صفتی است که آیه از آن سخن گفته است و بر این اساس است که باید فرقی بین این دو موقف باشد که سلف در بیان معانی صفات و آیات صحبت نمودند اما در مورد کیفیت و محدود کردنشان سکوت نمودند.^۳

۱- کتاب التوحید مع إخراج العمل لوجه الله ﷻ، ص ۳۱.

۲- در خلال این موضوع از کتاب (المفسرین بین التأویل والإثبات) مغراوی، استفاده‌ی زیادی برده‌ام و به شیوه‌ی خود بعضی مطالب را افزوده‌ام (ج ۱، ص ۴۱-۴۳).

۳- کتاب التوحید مع إخراج العمل لوجه الله تعالی: ص ۳۱.

چکیده‌ی سخن اینکه: تفویض در نزد سلف در باب صفات فقط در کیفیت و چگونگی صفات مطرح است، به این صورت که آنان بر این باورند که کُنه صفات را فقط الله می‌داند و بس، از این رو علم به کیفیت و چگونگی آنها را به آفریدگار والا و بلندمرتبه ارجاع داده‌اند. اما مفوضه مذهبی بدعتی است که سلف از آنان ابراز بیزاری نموده‌اند، زیرا آنان معنای لفظ و معنی را توفیض کردند. و بر این باورند که معنای ظاهری صفات مورد نظر نیست، از این رو آیات صفات را در شمار آیات متشابه به حساب می‌آورند و این درست خلاف رأی و نظر رسول الله ﷺ و صحابه‌ی کرام ﷺ است و جز گمراهی آشکار چیز دیگری نیست. شایان ذکر است سلف صالح غوطه‌ور شدن در مباحث و معانی صفات الهی را ناصحیح داشته و آن را بدعتی مکروه و ناپسند می‌دانند، به عنوان مثال: أصبهانی در کتابش (الحجة فی بیان المحجة) و سایر علمای اهل سنت جستجوی چگونگی و کیفیت ذات و صفات الله سبحانه و تعالی را مورد نهی قرار داده‌اند.^۱

و به حدیث ابوهریره رضی الله عنه به نقل از رسول الله ﷺ استناد جسته‌اند آنگاه که فرمود:

«يَسْأَلُكُمُ النَّاسُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى يَسْأَلُوكُمْ: هَذَا اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَمَنْ خَلَقَ اللَّهُ؟»^۲.

«مردم درباره‌ی همه چیز از شما می‌پرسند، حتی می‌گویند: ما می‌دانیم الله آفریدگار تمام چیزهاست، اما الله را چه کسی آفریده است؟».

و دارو و علاج آن همان امساک و خودداری از فرو رفتن و غوطه‌ور شدن در چنین مسائلی و پناه بردن به الله تعالی از شیطان رانده شده و خواندن سوره‌ی اخلاص است.

۱- الحجة فی بیان المحجة: ج ۱/۹۲-۹۳.

۲- روایت بخاری: شرح فتح الباری، کتاب الإعتصام، باب: ما یکره من کثرة السؤل (۲۷۹/۱۳)، به شماره‌ی (۷۲۹۶)، الصواعق المرسله: ۱/۲۱۵-۲۱۶.

فصل سوم:

آثار و نشانه‌های صفات الهی در جان، جهان، زندگی و تأثیر آنها بر قلب و پیوند صفات با حاکمیت الله تعالی

مبحث اول - آثار و نشانه‌های صفات الهی در جان، جهان و زندگی:

منظره‌ی اسماء و صفات یکی از باشکوه‌ترین مناظر و زیباترین صحنه‌هاست، به این صورت که تمام جهان هستی و هرچه در آن است - اعم از جهان خلق و امر - متعلق به اسماء و صفات زیبای الله تعالی، یا از آثار و مقتضیات آنهاست.

به عنوان نمونه: نامهایی چون: «حمید و مجید» به این معنی است که انسان بیهوده و مهمل آفریده نشده است، تا مورد بازخواست یا امر و نهی، یا پاداش و جزا قرار نگیرد، زیرا با حکمتی که در اسم مبارک «الحکیم» مد نظر است، همخوانی نخواهد داشت، بنابراین هر نامی از نام‌های الله تعالی دارای موجبات و صفاتی است که شایسته نیست آنها را از کمال و مقتضیاتشان جدا نمود، یا به قولی آنها را تعطیل کرد، زیرا پروردگار جهانیان ذات، اسماء و صفاتش را دوست دارد، او «عفو» است و عفو و بخشش را دوست دارد، همچنانکه مغفرت و توبه را نیز دوست دارد و آنگاه که بنده‌اش توبه می‌کند، از توبه‌اش شاد و خشنود می‌شود طوری که به ذهن هم خطور نمی‌کند.

آمرزش، عفو و مغفرتش از گناهان بندگانش و حلم، شکیبایی، پذیرش توبه و گذشت از خطاها و لغزش‌ها به موجب اسماء و صفاتش می‌باشد و حصول حبّ و رضایتش نیز همینگونه است، بنابراین هرچه به وسیله‌اش به حمد، ثنا و ستایش او ﷻ می‌پردازند، یا هرچه اهل زمین و آسمان دست ستایش به سوی او دراز می‌کنند، از موجبات کمال و مقتضای حمدی است که در اسماء «حمید و مجید» سراغ داریم، [جان کلام اینکه] حمد و مجد مقتضی آثار این دو اسم هستند.

و از دیگر نشانه‌های آن دو اسم: آمرزش گناهان، نادیده گرفتن لغزش‌ها، عفو سیئات و گذشت از جنایات است و این درحالی است که او دارای کمال قدرت است و می‌تواند حق را به تمام و کمال بستاند و نیز می‌داند بنده‌اش چه جنایاتی مرتکب شده است و چه اندازه باید عقوبت و مجازات شود، اما با این وصف او شکیبیا و حلیم است و در عین قدرت اهل عفو و آمرزش می‌باشد و مغفرتش سرچشمه از کمال عزت و حکمت او دارد^۱، همانگونه که از زبان عیسی علیه السلام بدان اشاره شده است:

﴿إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [المائدة: ۱۱۸].

«اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند و اگر از ایشان گذشت کنی (تو خود دانی و توانی) چرا که تو چیره، توانا و حکیمی.»

یعنی: عفو، مغفرت و آمرزش تو ناشی از کمال قدرت و حکمت توست، تو مانند کسانی نیستی که از روی عجز و ناتوانی به مغفرت و آمرزش دیگران روی می‌آورند، یا از روی جهل و نادانی گذشت می‌کنند بلکه تو به حق و حقوق خود آگاهی و در ستاندن آن توانایی و در گرفتنش حکیم و فرزانه! کسی که به آثار و نشانه‌های اسماء و صفات الله - تعالی - در جهان هستی و در امر او - می‌نگرد، به خوبی درمی‌یابد که مصدر تمام جنایات و بدی‌ها از بندگان است، زیرا او دارای اسماء و صفات و افعال والا است، و ثنا، ستایش، ربوبیت و الوهیت مقتضای آنهاست. بنابراین هر حکمی را که حتمی گردانده یا تقدیر فرموده است، بر اساس حکمت بالغه و آیات باهره‌ی اوست. و الله - سبحانه و تعالی - بندگان را فراخوانده تا با اسماء و صفاتش به شناخت و معرفت او نایل آیند و به آنان امر فرموده تا شکر و سپاسش را به جا آورند و آنچه‌انکه شایسته است دوستش بدارند و به یادش باشند و بندگی‌شان را اثبات کنند، زیرا هر اسمی از لحاظ عمل، معرفت و حال در انسان ایجاد بندگی می‌کند و بی‌گمان کاملترین انسان‌ها از نظر عبودیت و بندگی کسانی هستند که در برابر تمام اسماء و صفاتی که بشر از آنها اطلاع

دارد، سر بندگی و تعظیم فرود آورد، به این صورت که هیچ نامی از اسماء الله تعالی بر او پنهان نماند، جز اینکه بنده وار در برابر آنها موضع عبودیت بگیرد، به عنوان مثال: تعبّدش در برابر اسم مبارک «قدیر» مانع بندگی اش در برابر اسمایی چون: «حلیم و رحیم» نشود، یا اسمایی چون: «المعطی، الرحیم، العفو، الغفور، البرّ، الاحسان، اللطف» و غیره مانع عبودیتش در برابر اسمایی دیگر چون: «الناع، المنتقم، العدل، الجبروت، العظمة، الکبریاء» و غیره نشود. و این همان راه رسیدن به کمال برای رهپویان به سوی الله است، یعنی همان راهی که از قلب قرآن گرفته شده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: ۱۸۰].

«الله دارای زیباترین نام‌هاست، او را بدان نام‌ها فریاد دارید و بخوانید.»

فرا خواندن الله تعالی با اسماء او شامل: دعای ثنا و دعای تعبّد و بندگی است.^۱

بنابراین الله سبحانه و تعالی بندگانش را دعوت می‌کند تا با اسماء و صفاتش او را بشناسند و به ثنا و ستایشش پردازند و با بندگی و عبودیت بهره و نصیب خود را بگیرند.

الله تعالی موجبات اسماء و صفاتش را دوست دارد، او «علیم» است و بندگان عالم و آگاه خود را دوست دارد، او «جواد» است، هر سخی و بخشنده‌ای را دوست دارد، او «وتر» است، وتر را دوست دارد، او «جمیل» است، زیبایی را دوست دارد، او «عفو» است اهل عفو و گذشت و آمرزش را دوست دارد، او «حیی» است و اهل آن را دوست دارد، او «برّ» و نیک است و نیکوکاران را دوست دارد، او «شکور» است و شاکران را دوست دارد، او «صبور» است، شکیبایان و صابران را دوست دارد، او «حلیم» است، اهل حلم را دوست دارد. و چون توبه، مغفرت، عفو، گذشت و آمرزش را دوست دارد، بندگانش را می‌آمرزد و توبه‌شان را می‌پذیرد و از آنان درمی‌گذرد و در تقدیر خود

برایشان بیان نموده که چه چیزهایی موجب سقوطشان در زشتی‌ها و گناهان می‌شود، یا چه چیزی او را به خشم می‌آورد، یا به چه چیزهایی متمسک شوند که محبوب الله شوند و رضایت و خشنودی‌اش را بدست آورند.^۱

ظهور اسماء و صفات الهی در زندگی و در نفس بشریت و جهان هستی امری واضح و هویداست، و هیچ نیازی به استدلال ندارد، اما باید دانست راه‌یابی و استفاده‌ی بهینه از آن نشانه‌ها، نیازمند توفیق و هدایت الهی است و اساساً خود توفیق از آثار رحمت اوست که تمام جهان و جهانیان را فراگرفته است.

اگر انسان در جهان پهناور و در روح و روان خود بیندیشد، با چیزهای شگفتی مواجه خواهد شد و از آن بهره‌هایی خواهد اندوخت که در خواب هم فکرش را نمی‌کرد، به عنوان مثال وقتی به مفاد این آیه می‌اندیشیم با اموری روبرو می‌شویم که زبان تعبیر در برابر آن ناتوان است، آنجا که می‌فرماید:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ ﴿۱۱۵﴾ فَتَعَلَىٰ اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ ﴿۱۱۶﴾ [المؤمنون: ۱۱۵-۱۱۶].

«آیا گمان برده‌اید که ما شما را بی‌هوده آفریده‌ایم و به سوی ما برگردانده نمی‌شوید * پس والا مقام و بلند مرتبه الله است آن که فرمانروای راستین است و هیچ معبودی جز او نیست و صاحب عرش عظیم است.»

چیزی که اهمیت توحید اسماء و صفات را چند برابر می‌کند، ثمره و میوه‌ی آن است که افزایش ایمان، ثبات، یقین و نور بصیرت را به دنبال دارد، که بنده را از وقوع در شبهات گمراه‌کننده و شهوات حرام محافظت می‌کند.^۲

وقتی این شناخت در قلب بنده رسوخ کند، قطعاً خوف و خشیت الهی بر روح و روانش حاکم می‌شود، زیرا همانگونه که پیشتر گفتیم هر نامی از نام‌های الله تعالی بر قلب

۱- مدارج السالکین: ۴۲۰/۲.

۲- دراسات فی مباحث توحید الأسماء والصفات: تمیمی، ۱۴-۱۵.

و رفتار انسان تأثیر می‌گذارند یعنی هرگاه قلب معنا و مقتضای یکی از اسماء الله را درک کند، این معرفت در اندیشه و رفتار او نیز انعکاس خواهد یافت.

و هر صفتی عبودیتی ویژه دارد، که از موجبات و مقتضیات آن صفت به حساب می‌آیند، پس اسماء و صفات الهی مقتضی عبودیتند، مراد ما از عبودیت در اینجا انواع مختلف آن است که بر دل و جوارح تأثیر می‌گذارند، به عنوان مثال: شناخت و آگاهی بنده از اینکه پروردگار متعال در سود و زیان، منع و عطا، خلق و رزق، زنده کردن و میراندن و غیره یکتا و یگانه است، در باطن توکل و اتکا را ایجاد می‌کند که در ظاهر ثمرات و لوازم آن به خوبی دیده می‌شود و وقتی به سمع، بصر و علم او چشم می‌اندوزد، به یقین درمی‌یابد که به اندازه‌ی کوچکترین ذره در آسمانها و زمین از او پنهان نیست و از پنهان و آشکار آگاه است، از خیانت چشم‌ها و پنهان کاری دل‌ها به خوبی واقف است، ثمره‌ی این آگاهی حفظ زبان و جوارح، و قلب از تمام چیزهایی است که الله تعالی از آن راضی نیست، از این رو اعضایش را در مسیری راهنمایی می‌کند که الله جل جلاله دوست دارد و از آن خشنود است و وقتی به این مرحله رسید، دارای صفت «حیاء» می‌شود و ثمره‌ی حیاء پرهیز از محرّمات و زشتی‌ها و شناخت جود، بخشش، کرم، احسان، نیکی و رحمت الله تعالی است، که امید بیشتر را به دنبال دارد و بالتبع هرچه شناخت و آگاهی‌اش بالاتر رود عبودیتش در ظاهر و باطن نیز بیشتر و بیشتر می‌شود^۱.

و نیز معرفت و شناختش از جلال و عزّت الله تعالی، ثمره‌ی خضوع و فروتنی، محبت و حالات زیبای درونی را برایش به بار می‌نشانند که انواع عبودیت ظاهری از موجبات آن است.

و نیز علم و آگاهی از جمال، کمال و صفات عالیه محبت ویژه‌ای را موجب می‌شود که از بهترین انواع عبودیت است، بنابراین تمام مظاهر عبودیت به مقتضای اسماء و

صفات برمی‌گردد^۱.

این احوال که دلها بدان متصف می‌شود، بهترین و کامل‌ترین حالات و باشکوه‌ترین وصفی است که قلب بدان متصف و آراسته می‌شود، وقتی بنده‌ای با تمرین، [ممارست و مجاهدت] به چنین حالتی خو می‌کند و بدان ادامه می‌دهد، فرمانبردار، مطیع و تسلیم اوامر الهی می‌شود و با همین اعمال قلبی است که اعمال ظاهری کمال می‌یابند، از الله تعالی می‌طلبیم دل‌هایمان را سرشار از معرفت، محبت و انابت فرماید، بی‌گمان او گرامی‌ترین و بخشنده‌ترین بخشنندگان است^۲.

مبحث دوم: تمامی صفات الهی بر قلب مؤمن تأثیر گذارند

برخی از مدعیان دینی که هیچ بهره‌ای از علوم شریعت ندارند، گمان می‌کنند شناخت و معرفت اسماء و صفات بر دل‌ها یا در کاهش یا نقصان ایمان به الله تعالی هیچ تأثیری ندارند، از این رو بر شناخت یا عدم شناخت آنها، یا اثبات و انکارشان هیچ سود و فایده‌ای مترتب نیست. از آن جمله می‌توان به فلاسفه‌ای اشاره کرد که الله تعالی را با صفاتی توصیف می‌کنند که قرآن یا سنت بدان اشاره نکرده است و صفاتی را که الله تعالی خود را بدانها متصف نساخته انکار کرده‌اند، اما شکی نیست هر صفتی که الله تعالی در قرآن بیان نموده یا رسولش ﷺ آنها را ثابت دانسته دارای حکمت و منفعت و غایتی است و اگر چنین نبود آنها را ذکر نمی‌کرد، زیرا کلام او و کلام رسولش از بیهوده‌گویی، لغو و زیاده‌گویی پاک و منزّه است.

از این رو هر که گمان برد الله تعالی کلامش را با سخنانی آغاز کرده است که هیچ فایده‌ای ندارد، یا هدفی بر آن مترتب نیست، یا اهمیتی ندارند، قطعاً او را به نقص و بیهوده‌گویی متهم ساخته است و از آنجایی که هر صفتی از صفات الله -سبحانه و تعالی-

۱- مفتاح دار السعادة: ۹۰/۲، ابن قیم.

۲- القواعد الحسنى لتفسير القرآن، سعدی: ۱۳۰.

به وضوح بر قلب مؤمن اثر می‌گذارند و در رفتارهای او تجسم می‌یابند، بنابراین هیچ صفتی را نخواهی یافت مگر اینکه دارای اثر و فایده‌اند و فقط جاهلان به انکار آن پرداخته‌اند، زیرا علمای اهل سنت و جماعت بدان اقرار داشته و روشن و واضح‌تر از خورشید به بیان آن پرداخته‌اند. در صفحات آینده به تفصیل به بیان این تأثیرات می‌پردازیم.

نشان صفت عظمت

این صفت از اسم «العظیم» گرفته شده و عظمت از صفاتی است که قائم به مخلوقات نیست، یعنی عظمت الله تعالی را نمی‌توان به هیچ یک از آفریدگانش متصف نمود، اما در میان بندگانش تعظیم و اکرام را آفریده تا همدیگر را مکرم و گرامی بدانند. برخی عظمتشان را وابسته به مال، گروهی به فضل و علم و دسته‌ای به قدرت و عده‌ای به جاه، مقام و غیره است، بنابراین تمام آفریدگان به شکلی دارای عظمتند، اما الله تعالی در همه حال عظیم و بزرگ است و کسی که بزرگی و عظمت او را احساس می‌کند شایسته است مراقب زبان خود باشد و زبان به سخنی نگشاید که او را ناخوش آید، یا مرتکب گناه نمی‌گردد زیرا می‌داند الله تعالی از گناهکاران راضی نیست^۱. بنابراین وقتی بنده‌ای عظمت پروردگارش را احساس کند، همواره از مولایش در خوف و هراس است، کاری نمی‌کند که او را خشمگین سازد بلکه می‌کوشد تا رضایت و خشنودی‌اش را جلب کند.

رسول الله ﷺ در حدیثی قدسی که دلالت بر صفت عظمت دارد به این صفت مبارک چنین اشاره می‌فرماید:

«يَقُولُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: الْعِظْمَةُ إِزَارِي، وَالْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي، فَمَنْ نَارَعَنِي وَاحِدًا مِنْهُمَا قَدَفْتُهُ فِي النَّارِ»^۲.

۱- الحجة في بيان المحجة: با اندکی تصرف ۱۳۰/۱.

۲- روایت ابو داود ش ۴۰۹۰ و ابن ماجه ش ۴۱۷۴ و سلسلة الأحاديث الصحيحة، ألبانی: ش ۵۴۱.

«الله تبارک و تعالی می فرماید: عظمت و بزرگی [همچون لباسی که خاص آفریدگان است،] از ویژگی‌های من است و کبریاء و بزرگی [مانند خرقره‌ای که مردمان را می پوشاند] خاص من است و [هیچ کس را در آن مشارکتی نیست،] هر کس یکی از آن دو را از من سلب کند، قطعاً او را در آتش دوزخ خواهم انداخت.»

نشان صفت «ید» (دست)

یکی از صفاتی که منکرین اسماء و صفات به نفی آن پرداخته و زنادقه‌ی گذشته منکر آن شده‌اند، صفت «ید» یا دست الله تعالی که خودش را به آن توصیف کرده است و در آیات و احادیث زیادی ثابت و مورد مدح و ستایش الله جلّ جلاله و رسولش قرار گرفته است، در مبحث صفات ذاتی در صفحات گذشته به تفصیل از آن سخن گفتیم، الله سبحانه و تعالی در آیات فراوانی از کتابش و رسولش نیز در احادیثی چند به احسان بیکران‌ش اشاره کرده‌اند و اینکه دست بخشنده‌ی او همواره در عطا، بخشش و انفاق است، قدرت، جبروت، شدت و عظمتش را می‌توان در روز رستاخیز مشاهده نمود، آنگاه که آسمانها و زمین در آن روز در دست راست اوست:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: ۶۷].

«آنان که آنگونه که شایسته است الله را نشناخته‌اند، در روز قیامت سراسر کره‌ی زمین یکباره در مشت او قرار دارد و آسمان‌ها با دست راست او در هم پیچیده می‌شود. الله پاک، منزّه، بلند مرتبه و بزرگ از آن چیزهایی است که بدان شرک می‌ورزند.»

بی‌گمان این صفت در دل و درون مؤمن تأثیر بسزایی دارد، زیرا هیبت، بزرگی، خوف، خشیت، منزلت باشکوه او را به نمایش می‌گذارد و اینکه او پادشاه بزرگی است که تمام پادشاهان در برابرش ناتوان و عاجزند و از قبضه‌ی قدرت او هیچ راه فرار یا پناهگاهی جز او - ندارند.

نشان و اثر اسم الله «حمید»

این اسم دربردارنده‌ی صفت «حمد» با تمامی انواع و اشکال آن است و از صفات ذاتیه‌ای است که هیچگاه از الله تعالی جدا نیست و آثارش پیوسته در هر لحظه و ساعتی آشکار و هویداست و معنایش: تنها او مستحق انواع حمد است، زیرا در ذات، اسماء و صفات و افعالش ستوده و بی‌نیاز است و کسی را جز او نسزد که به کمال این صفت آراسته و مزین باشد. بنابراین نشان این صفت در بنده به این شکل است که باید در زندگی‌اش راه و روشی در پی بگیرد که ستوده و پسندیده و مورد رضایت الله تعالی باشد، زیرا تمامی اعمالش باید خالصانه از آن کسی باشد که حمید و ستوده است و بی‌گمان اگر هر کسی بکوشد تا اعمالش ستوده و مورد پسند باشد، قطعاً کار مردم در دنیا و آخرت به سامان خواهد بود و تمام منازعات و دشمنی‌ها از بین رفته و برادروار در کنار هم گردآمده و یکدیگر را به خاطر الله دوست خواهند داشت.^۱

نشان و اثر اسم الله «مهیمن»

از آثار هیمنه و سیطره‌ی الله تعالی بر جهان و بندگانش آن است که او مالک الملک است و هرگونه که بخواهد در مخلوقاتش دخل و تصرف روا می‌دارد، زیرا مالک حق دارد در ملک خود هرگونه که بخواهد تصرف کند، در قرآن بارها و بارها به نمونه‌هایی از هیمنه‌ی او بر جهان و موجودات - به عنوان تذکر و هشدار - اشاره شده است، به عنوان نمونه به آیات زیر توجه کنید:^۲

﴿قُلْ مَنْ يُنَجِّيْكُمْ مِّنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّيِّنًا أَنْجَلَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿۱۳﴾ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيْكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُّشْرِكُونَ ﴿۱۴﴾ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شَيْعًا

۱- مفهوم الأسماء والصفات، مقاله‌ای در مجله‌ی: الجامعة الإسلامية، شیخ سعد ندا، ص ۷۰، ۷۱، شماره‌ی ۵۹.

۲- همان: ص ۸۰، شماره‌ی ۵۹.

وَيُذِيقُ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ نَصَّرِفُ الْأَيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾ [الأنعام: ٦٣-٦٥].

«بگو: چه کسی شما را از احوال و شدائد خشکی و دریا رهایی می‌بخشد، در آن حال که او را فروتنانه علنی و نهانی به فریاد می‌خوانید: اگر الله ما را از این احوال برهاند، سوگند می‌خوریم که از سپاسگزاران باشیم؟ *بگو: الله شما را از آن و از هر غم و اندوهی می‌رهاند. سپس شما شریک و انباز می‌سازید! بگو: الله می‌تواند که عذاب بزرگی از بالای سرتان و یا از زیر پاهایتان بر شما بگمارد و یا اینکه کار را بر شما به هم آمیزد و دسته دسته و پراکنده گردید، بنگر که چگونه آیات را بیان و روشن می‌گردانیم تا بلکه بفهمند.»

و آنگاه که قلب هیمنه، سلطه و قدرت پروردگارش را احساس و درک کند، به او پناه خواهد برد و برای دفع ضرر و جلب هرگونه منفعتی تنها از او درخواست کمک خواهد کرد، آیات و احادیث فراوانی در این باره وجود دارد [که اگر ترس به درازا کشیدن این مباحث نمی‌بود به تفصیل آنها را بیان می‌کردیم].

نشان صفت عُلُوٍّ (مافوق بودن) در قلب بنده

وقتی بنده به یقین دریابد که الله تعالی بر بالای آسمان است و بر عرش خود بدون هیچگونه حصر یا کیفیتی استقرار یافته (استواء) و هم اکنون نیز -مانند گذشته- به صفاتش آراسته و مزین است در آن صورت در نمازها، دعاها و درخواست‌هایش تنها به او روی می‌آورد و کسی که از علو پروردگارش خبر نداشته باشد، بیگمان گمراه و حیران است و چه بسا فقط با سمع یا بصر و یا قدمتش او را شناخته باشد، اما باید دانست چنین معرفتی بدون شناخت مافوق بودن الله تعالی ناقص خواهد بود، اما کسی که می‌داند معبود مافوق همه‌ی چیزهاست، وقتی وارد نماز می‌شود و تکبیر می‌کند، قلبش را متوجه عرش او می‌سازد و به پاکی و منزّهی او را می‌ستاید و در قدمت و ازلیتش او را منفرد و یگانه خواهد دانست.

و به یقین درمی‌یابد با وصف اینکه مافوق است، اما به بندگانش نزدیک است و با علم، سمع، بصر، احاطه، قدرت، مشیت و ذاتش با آنان همراه و مافوق تمام چیزها و بر

عرش استقرار یافته است و وقتی در نماز این احساس به او دست داد، قلبش با ابزار معرفت و ایمان نورانی گشته و پرتو عظمت بر قلب، روح و جانش منعکس شده و ظرفیت قلبی‌اش بالا رفته و ایمانش قوی گشته و سرانجام با منزّه دانستن پروردگارش از صفات آفریدگان اعم از: کیفیت، محدودیت، حلول و غیره به طعم و مزه‌ی معرفتی دست خواهد یافت که پیشتازان مقرب پیش از او دریافته بودند.^۱

بنابراین بر هر پژوهنده‌ای که به بررسی اسماء و صفات الهی در قرآن یا احادیث رسول الله ﷺ می‌پردازد، لازم است در معانی این صفات که بر آن دلالت دارند، خوب بیندیشد، تا مراقبت و نظارت دائمی و همیشگی الله - تعالی - را بر روح و روان خویش درک کند، در آن صورت است که تمامی حرکات و سکناش مهر پذیرش خواهد خورد و با آن در زندگی علمی‌اش ثمره‌ی ایمانش را خواهد چید. آخرین مثال صفت سمع است [که به آن می‌پردازیم].^۲

نشان صفت سمع

الله تعالی در سوره‌ی «مجادله» به این صفت خود چنین اشاره می‌کند:

﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَدِّلُ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ [المجادلة: ۱].

«الله گفتار آن زنی را شنید که درباره‌ی شوهرش با تو بحث و مجادله می‌کند و به الله شکایت می‌برد، الله قطعاً گفتگوی شما دو نفر را می‌شنود، چرا که الله شنوا و بینا است.»
و از عائشه رضی الله عنها روایت است که فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ، لَقَدْ جَاءَتِ الْمُجَادِلَةُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ تُكَلِّمُهُ وَأَنَا فِي نَاحِيَةِ الْبَيْتِ، مَا أَسْمَعُ مَا تَقُولُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَدِّلُ فِي زَوْجِهَا

۱- النصيحة في صفات الرب جلّ وعلا: واسطی، ص ۵۰.

۲- کتاب الأربعین فی دلائل التوحید با اندکی تصرف از تعلیق شیخ علی بن ناصر ص (۲۶، ۲۵)

وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿١﴾ [المجادلة: ١]»^۱.

«سپاس الله را سزد که نیروی شنوایی او تمام اصوات را دربرگرفته است، زنی شکایت خود را پیش پیامبر ﷺ آورد و با او درحالی سخن می‌گفت که من در گوشه‌ای از خانه نشسته بودم و بعضی از آنچه را می‌گفت نمی‌شنیدم، پس از اندکی الله تعالی این آیات را نازل کرد: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَدِّلُكَ فِي زَوْجِهَا...﴾»

«الله گفتار آن زنی را شنید که با تو درباره‌ی شوهرش بحث و مجادله می‌کرد...».

آری! اگر کسی که در صفات الهی به بحث و بررسی مشغول است به دلالت این صفات خوب بیندیشد و بداند که در تمام حال و احوالش تحت مراقبت و نظارت است و هرچه را بر زبان می‌راند پروردگارش از بالای هفت آسمان‌ها در همان حال می‌شنود و بدادش می‌رسد، قطعاً نشان این صفت بر رفتار، کردار، اخلاق و راه و روشش در جامعه پرتو خواهد افکند و به اخلاق والا و ربّانی دست خواهد یافت و دوست و ولیّ الله تعالی می‌شود و در خواهد یافت که اخلاق والا از ثمرات توحید است؛ هر اندازه از ایمان و توحید بیشتری برخوردار باشد، نشان آن صفت بر اخلاق، رفتار و کردارش بیشتر پرتو خواهد افکند.

مبحث سوم: اتصاف الله تعالی به مغفرت و آمرزش به معنای زیاده‌روی در گناهان نیست

در بسیاری از آیات و [احادیث] از الله تعالی با عنوان: غفار و غفور یعنی بسیارآمرزنده‌ی گناهان، خطاها و لغزش‌ها - اعم از صغیره و کبیره - نامبرده شده است، تا جایی که اگر بنده از شرک هم توبه کند و از پروردگارش آمرزش بطلبد، توبه‌اش را می‌پذیرد و از گناهش درمی‌گذرد:

﴿قُلْ يَاعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ

۱- صحیح بخاری، کتاب التوحید به صورت معلق ش ۳۸۴/۱۳.

جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٥٣﴾ [الزمر: ۵۳].

«بگو: ای بندگانم، ای آنانکه در معاصی زیاده‌روی هم کرده‌اید، از لطف و رحمت الله مایوس و ناامید نگردید، قطعاً الله همه‌ی گناهان را می‌آمرزد، چرا که او بسیار آمرزگار و بس مهربان است.»

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١١٠﴾﴾ [النساء: ۱۱۰].

«و هر کس که کار بدی بکند یا بر خود ستم کند، سپس از الله آمرزش بطلبد، الله را آمرزنده‌ی مهربان خواهد یافت.»

و بی‌گمان هرچند گناه انسان بزرگ باشد، قطعاً آمرزش، مغفرت و رحمت الهی بسی بزرگ‌تر از آن گناهی است که مرتکب شده است، زیرا:

﴿إِنَّ رَبَّكَ وَسِعَ الْمَغْفِرَةَ﴾ [النجم: ۳۲].

«پروردگار تو دارای آمرزش گسترده و فراخ است.»

و در آیات بسیاری آمرزش خود را برای کسی که توبه کند و ایمان بیاورد تضمین نموده است:

﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ﴾ [طه: ۸۲].

«من قطعاً می‌آمرزم کسی را که برگردد و توبه کند و ایمان بیاورد و کارهای شایسته بکند و سپس راهیاب بشود.»

و از فضل، جود و کرمش متعهد گشته گناه و خطای گناهکاران را به حسنات تبدیل می‌کند:

﴿إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٠﴾﴾ [الفرقان: ۷۰].

«مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، که الله بدیها و گناهان ایشان را به خوبی‌ها و نیکی‌ها تبدیل می‌کند و الله آمرزنده و مهربان است.»

اما با این وصف جائز نیست که انسان مسلمان در گناه، معصیت و زشتی زیاده روی کند، با این توجیه که الله تعالی آمرزنده و مهربان است، زیرا آمرزش تنها از آن توبه‌کارانی است که به سرعت از گناه دست می‌کشند و به سوی او باز می‌گردند:^۱

﴿إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوْبَيْنِ غَفُورًا﴾ [الإسراء: ۲۵].

«اگر افراد شایسته و بایسته‌ای باشید (الله شما را می‌بخشد) چرا که او در حق توبه‌کاران همیشه بخشنده بوده است».

و [در سوره‌ی «نمل»] می‌فرماید:

﴿إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النمل: ۱۱].

«و اما هر کس ستم کند و سپس بدی را به نیکی تبدیل کند (او را خواهم بخشید) بی‌گمان من بخشایشگر و مهربانم».

بنابراین، با توجه به آیات بالا پیش شرط آمرزش و مغفرت دست کشیدن از معاصی و گناهان و روی آوردن به نیکی‌ها و حسنات است.

و آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ [النساء: ۴۸].

به این معنی است که کسی که تا دم مرگ بر شرک اصرار می‌ورزد، گناهانش بخشوده نمی‌شود، زیرا او پس از کارهای زشتش به انجام حسنات و نیکی‌ها روی نیاورده، یا به تعبیری آنها را به حسنات تبدیل نکرده است و حال و روز منافقان نیز همینگونه است زیرا:

﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [المنافقون: ۶].^۲

«برای آنان یکسان است چه برای ایشان آمرزش بخواهی و چه آمرزش نخواهی، هرگز الله ایشان را نخواهد بخشید، الله قطعاً مردمان فاسق را هدایت نمی‌دهد».

زیرا در ادعای اسلامشان اخلاص نداشتند و بعدها حال و روزشان را نیز اصلاح

۱- النهج الأسنى فى شرح أسماء الله الحسنى: با اندکی تصرف، ص ۱۵۰-۱۵۱.

۲- همان، با اندکی تصرف، ص ۱۵۲.

نکردند، درحالیکه اگر راست می‌گفتند، قطعاً همراه با مؤمنان مشمول مغفرت و آمرزش قرار می‌گرفتند آنچنانکه در این آیه بدان اشاره شده است:

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ^ط وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٤٦﴾﴾ [النساء: ۱۴۶].

«مگر کسانی که توبه کنند و برگردند و به اصلاح پردازند و به الله متوسل شوند و آئین خویش را خالصانه از آن الله کنند، پس آنان از زمره‌ی مؤمنان خواهند بود و الله به مؤمنان پاداش بزرگی خواهد داد».

بنابراین، باید اسبابی را که موجب مغفرت و آمرزش می‌شود فراهم آورد، ولی اگر کسی بمیرد و بر گناهان کبیره اصرار بورزد و توبه نکند، اهل سنت و جماعت بر این باورند که الله تعالی درقبال آنان تعهدی درآمرزش و مهر ورزیدن بر او ندارد، بلکه به مشیّت او سپرده می‌شود که اگر خواست به فضل و کرمش او را می‌آمرزد و از گناهش درمی‌گذرد:

﴿وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸].

و اگر اراده کند او را به عدلش در آتش دوزخ خواهد افکند، سپس به رحمتش یا به وسیله میانجی‌گری شفاعت کنندگان مطیعش پس از مدتی او را بیرون می‌آورد و داخل بهشتش می‌کند و این مورد اخیر فقط خاص موحدان و یکتاپرستان است.^۱

مبحث چهارم: از ویژگی‌های مستحق بودن الله تعالی به صفات کمال، یگانگی در حاکمیت است

الله تعالی در آیات فراوانی صفات کسانی را که مستحق حاکمیتند را بیان داشته است، که در ادامه‌ی مطلب به تفصیل به آنها خواهیم پرداخت، از این رو بر هر خردمندی لازم است در آن صفات بیندیشد و آنها را با صفات انسانهایی مقایسه کند که قانون وضع

۱- شرح الطحاویة: با اندکی تصرف، ص ۴۱۶، ۴۲۱.

می‌کنند و ببیند آیا این دو با هم مطابقت دارند یا نه؟

و اگر آن صفات با صفات الهی منطبق است - که هرگز چنین نخواهد بود - در آن صورت از قوانینشان پیروی کند و اگر به یقین دریابد که قوانین بشری بسی حقیرتر، ناچیزتر، کم مایه و پایین‌تر از آنهاست، پس خود را ملزم به قوانین الهی کند و قوانین بشری را تا مقام ربوبیت بالا نبرد، زیرا الله تعالی بسی پاک و منزّه است از اینکه در عبادت یا حکم یا مملکتش کسی را به شراکت بگیرد، یکی از آیاتی که در آن الله تعالی به بیان صفات خود در امر قانونگذاری پرداخته، آیه زیر است:

﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۱۰].

«در هر چیزی که اختلاف پیدا کنید، داوری آن به الله واگذار می‌گردد».

سپس در بیان ویژگی‌های آن داوری می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿۱۰﴾ فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهَا لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿۱۱﴾ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۲﴾﴾ [الشوری: ۱۰-۱۲].

«چنین داوری الله است که پروردگار من است و من بدو پشت می‌بندم و به او مراجعه می‌کنم* او آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است، او شما را به صورت مرد و زن و چهارپایان را به شکل نر و ماده درآورده است و بدین وسیله بر آفرینش شما می‌افزاید و هیچ چیزی مانند الله نیست* کلیدهای آسمان و زمین در دست اوست. برای هرکسی که بخواهد روزی را فراوان و یا کم می‌گرداند او از همه چیز کاملاً آگاه است».

از این رو آیا کافران و فاجرانی که در نظام‌های شیطانی به امر قانونگذاری می‌پردازند مستحق آن هستند که در مقام پروردگاری قرار بگیرند و در همه کار به آنان رجوع شود، یا پشت به آنان بست، درحالی‌که فقط الله خالق آسمان‌ها و زمین است و اوست که برای انسانها از جنس خودشان همسرانی قرار داده و از هر نوع از چهارپایان هشت جفت

آفریده است:^۱

﴿تَمَلَّيْنَا أَزْوَاجًا مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ﴾ [الأنعام: ۱۴۳].

[و هیچکس مانند او نیست:] ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری:

۱۱]. [کلیدهای آسمان‌ها و زمین در دست اوست:]

﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ

عَلِيمٌ﴾ [الشوری: ۱۲].

«برای هر که بخواهد روزی را گسترده و فراخ یا تنگ می‌گرداند.»

﴿يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [الشوری: ۱۲].

از این رو بر هر مسلمانی واجب است که صفات کسانی را که شایستگی تشریح و قانونگذاری و تحلیل و تحریم را دارند خوب بشناسد و قوانین دینی خود را از کافران سست عنصر و جاهل نگیرد.^۲

آیه‌ی زیر از آیاتی است که به وضوح بر این نکته دلالت دارد:

﴿لَهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصَرَ بِهِءَ وَأَسْمِعَ مَا لَهُمْ مِّن دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي

حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۲۶].

«تنها اوست که غیب آسمان‌ها و زمین را می‌داند، شگفتا او چه بینا و شنوا است! به جز الله

برای‌شان سرپرستی نیست و در فرماندهی و قضاوت خود کسی را انباز نمی‌گرداند.»

پس آیا در میان کافران و فاسقانی که به وضع قوانین بشری می‌پردازند کسی را خواهی

یافت که استحقاق صفت آگاهی از غیب آسمانها و زمین را داشته باشد؟ یا آیا نیروی

شنوایی و بینایی‌اش آن اندازه است که بر تمام شنیدنی‌ها و دیدنی‌های آسمانها و زمین

احاطه داشته باشد؟ [آیا کسی -جز الله- را خواهی یافت که یگانه و یکتا باشد؟] و آیا جز

۱- نگا: اضواء البیان: با اندکی تصرف ۱۶۳/۷.

۲- همان: ۱۶۵/۷.

الله ولی، دوست و سرپرستی خواهی یافت؟ الله سبحانه دارای مقام و بزرگ است!^۱
 از آیات دیگری که بر قانونگذاری و داوری الله تعالی دلالت می‌کند، آیه‌ی زیر است:
 ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [القصاص: ۸۸].

«همراه الله معبود دیگری را مپرست و به فریاد مخوان جز او هیچ معبود دیگری وجود ندارد. همه چیز جز ذات او فانی و نابود می‌شود. و فرماندهی از آن اوست و بس و همگی شما به سوی او برگردانده می‌شوید».

و آیا در میان فاسقان و کافران قانونگذار کسی را خواهی یافت که در الوهیت و ربوبیت یگانه و واحد باشد؟ آیا جز ذات او کسی باقی و ماندگار خواهد بود؟ و آیا مخلوقات به سوی او بازگردانده نمی‌شوند؟ بی‌گمان الله تعالی بسی والاتر، بزرگ‌تر و منزّه‌تر از آن است که در یکی از صفاتش به آفریدگانش شباهت داشته باشد، یا مخلوقات به صفات او متّصف شوند.^۲

آیه‌ی زیر نیز مؤید این ادعاست:

﴿ذَلِكُمْ بِأَنَّهُوَ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ﴾ [غافر: ۱۲].

«این عذاب که در آن هستید بدان خاطر است که شما هنگامی که الله به یگانگی خوانده می‌شد نمی‌پذیرفتید و اگر برای الله انباز قرار داده می‌شد باور می‌داشتید. پس در این صورت فرمانروایی و داوری از آن الله والامقام و بزرگوار است».

پروردگارا تو از هرآنچه که شایسته‌ی کمال و جلالت نباشد پاک و منزّه‌ی، زیرا تو والا مقامی!

و از دیگر آیات این باب:

۱- أضواء البیان، بانندی تصرف ۱۶۵/۷.

۲- همان: ۱۶۵/۷.

﴿وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٧٠﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضْيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ ﴿٧١﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ تَسْكُونُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٧٢﴾ وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾﴾ [القصص: ۷۰-۷۳].

«پروردگار تو الله است و معبودی جز او نیست و هرگونه سپاس و ستایشی بدو تعلق دارد چه در این جهان و چه در آن جهان و فرماندهی و داوری از آن اوست و به‌سوی او بازگردانده می‌شوید * بگو: به من بگوئید: اگر الله شب را تا روز قیامت همیشه ماندگار کند به جز الله کدام معبودی است که بتواند برای شما روشنایی بیاورد؟ آیا نمی‌شنوید؟ * بگو: مرا خبر دهید اگر الله روز را تا روز قیامت جاودانه و دائمی کند جز الله کدام معبودی است که بتواند برای شما شبی را بیاورد که در آن بیارامید، مگر نمی‌بینید؟ * این از لطف و مرحمت الهی است که شب را و روز را برای شما آفریده است تا در آن بیارامید و فضل الله را بجوئید و سپاسگزار باشید».

آیا در میان قانونگذاران دنیوی کسی را شایسته‌ی این خواهی یافت که در دنیا و آخرت مورد حمد، ثنا و ستایش باشد؟ آیا آنکه شب و روز تحت سیطره‌ی اوست و در کمال قدرت به امور بندگان رسیدگی می‌کند و نعمات عظیمش را همواره به آنان عطا می‌کند، کسی جز خالق آسمان‌ها و زمین است؟ بی‌گمان چنین کسی بسی باشکوه‌تر، والاتر و عظیم‌تر از آن است که در فرمانروایی، داوری، عبودیت، الوهیت شریک و انباز بگیرد^۱.

بر هر دعوتگر و مبلغی که مردم را به تحکیم شریعت الهی فرا می‌خواند لازم است پیش از هر چیز صفات پروردگارش را به آنان آموزش دهد، زیرا این کار بزرگ‌ترین یاور و دستمایه برای یادآوری عظمت پروردگار و ترغیب به امتثال اوامر و اجتناب از نواهی و خوار شمردن جبّاران و پادشاهانی است که برای خود و ملت‌هایشان قوانینی وضع می‌کنند که الله تعالی بدان امر نفرموده است!، اگر این کار با موفقیت صورت بگیرد

مردم از پذیرش حُکم و قضاوت آنان خودداری می‌کنند و به این اقتناع می‌رسند که باید فقط به قضاوت، داوری و حکم الله تعالی راضی و خشنود باشند، حُکم فرمانروا و مالکِ متصرف و جباری که آسمان‌ها و زمین تحت سیطره و قدرت اوست^۱.

۱- الرد علی من أنکر توحید الأسماء: با اندکی تصرف، شیخ عبد الرحمن عبد الخالق، ص ۲۶.

باب چهارم:

اقوال پاره‌ای از مفسرین اهل سنت در مبحث آیات صفات...

اقوال پاره‌ای از مفسرین اهل سنت در مبحث آیات صفات و ذکر علمایی که الله تعالی به وسیله‌ی آنان مذهب سلف را یاری داده‌است و بیان متکلمینی که بعدها به مذهب سلف بازگشتند و نصایح و احکامی در این باب.

فصل اول- پنج مبحث است:

مبحث اول- ابن جریر طبری.

مبحث دوم- موضع امام بغوی در قبال آیات صفات.

مبحث سوم- موضع حافظ ابن کثیر.

مبحث چهارم- موضع علامه قاسمی.

مبحث پنجم- موضع عبد الرحمن بن ناصر السعدی.

فصل دوم- سه مبحث است:

مبحث اول- احمد بن حنبل.

مبحث دوم- ابن تیمیه.

مبحث سوم- محمد بن عبد الوهاب.

فصل سوم- چهار مبحث است:

مبحث اول- ابوالحسن الاشعری.

مبحث دوم- ابو حامد غزالی.

مبحث سوم- امام جوینی.

مبحث چهارم- فخر رازی.

فصل چهارم - چهار مبحث است:

مبحث اول - آگاهی از اهمیت سخن گفتن از صفات الله تعالی بدون علم و آگاهی

مبحث دوم - موضع سلف در برابر بدعت و بدعتگزاران.

مبحث سوم - حکم انکار یکی از اسماء یا صفات الله تعالی چیست؟.

مبحث چهارم - حکم سوگند یاد کردن به یکی از صفات الله تعالی.

فصل اول: اقوال برخی از مفسرین اهل سنت در مبحث آیات صفات

در اینجا لازم می‌بینم به بیان روش و خط مشی برخی از سلف در تفسیر آیات صفات پردازم، زیرا برخی از علمای تفسیر در بسیاری از مواقع در این مبحث به بیراهه رفته‌اند. از این رو به گردآوری مجموعه‌ای از گذشتگان و متأخرین در دوره‌های مختلف تاریخ اسلام پرداخته و ابتدا از شیخ المفسرین یعنی امام ابن جریر طبری شروع کرده‌ام.

مبحث اول: امام ابن جریر طبری (متوفی سال ۳۱۰ ه. ق)

امام ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری، علامه، حافظ و مورخ عصر خویش بود.^۱

مغراوی در کتابش (المفسرون بین التأویل والاثبات) به هنگام ذکر ابن جریر طبری می‌فرماید: «او در تفسیرش راه میانه و درست را برگزیده و کسی پیش از او در این باب پیشی نگرفته است، پس از او نیز کسانی همچون ابن کثیر یا به خلاصه کردن تفسیر او پرداخته، یا مانند سایر مفسرین آراء و اندیشه‌های او را برگزیده‌اند».^۲

عقیده امام ابن جریر در اسماء و صفات:

عقیده‌ی امام در این باب همان منهج سلف صالح یا اهل سنت و جماعت است و برگردن تمام کسانی که پس از او آمده‌اند حق دارد و همه خود را مدیون او می‌دانند، او در باب اسماء و صفات به منهج سلف پای‌بند بود و در کتابش (صریح السنّة) عقیده‌ی اهل سنت را به خوبی بیان و غبار شرک را از آن زدوده و از شبهات و اوهام پرده برداشته

۱- تاریخ بغداد: ۱۶۲/۲، میزان الاعتدال، ذهبی ۴۹۸/۳.

۲- المفسرون بین التأویل والاثبات: ۱۲۵/۱، مغراوی.

و نشانه‌های آن را بیان کرده است، این کتاب اکنون چاپ شده و در دسترس خوانندگان است.

در تفسیرش نیز این عقیده به خوبی نمایان است و هیچ جای بحث نیست و به خوبی توانسته مذهب سلف را یاری و با آن به استدلال براهین خود پردازد و از آن دفاع کند و در مبحث صفاتی چون: ید، رؤیت، استواء و غیره حق مطلب را اداء کرده است، تردیدی نیست امام در تفسیر حجت و در عقیده شهسوار این میدان است.

تفسیر صفت محبت از دیدگاه او:

امام در تفسیر این آیه:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِۦ فَسَوْفَ يَأْتِي اللّٰهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ [المائدة: ۵۴].

«ای مؤمنان! هرکس از آئین خود بازگردد، در آینده الله جمعیتی را خواهد آورد که الله دوستشان می‌دارد و آنان هم الله را دوست می‌دارند.»

می‌فرماید: «الله تعالی در آغاز آیه از کسانی سخن می‌گوید که به الله و رسولش ایمان دارند: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ یعنی همان کسانی که الله و رسولش را تصدیق کرده و به آنچه پیامبرشان محمد ﷺ با خود آورده اقرار و اعتراف دارند. «مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ» یعنی: هرکس از شما از دین و برنامه‌ی حقی که امروز به آن پای‌بند است، باز گردد و با دخول در کفر دینش را تغییر دهد و یهودی، نصرانی و غیره شود، قطعاً با این کارش به الله ﷻ آسیب و گزند نمی‌رساند.

زیرا در آینده‌ی نزدیک الله -سبحانه و تعالی- جمعیتی را جانشین آنان می‌سازد که دوستشان دارد و آنان نیز الله -سبحانه- را دوست دارند، یعنی: مؤمنانی را جایگزینشان می‌سازد که دینشان را تغییر نداده و مرتد نگشته‌اند.^۱

بنابراین، پرواضح است که ایشان در تفسیر این آیات صفت محبت را ثابت دانسته و به تحریف یا تأویل نادرست روی نیاورده است. پس خداوند به مسلمانان جزا و پاداش خیر عطاء فرماید.

مبحث دوم: موضع امام بغوی (وفات ۵۱۰ هجری) در قبال آیات صفات

امام، حافظ، احیاگر سنت نبوی، محمد الحسین بن مسعود بن محمد، معروف به فرّاء بغوی^۱، در عقیده پای‌بند مذهب سلف بود و صفات الله تعالی را ثابت می‌دانست و در مقدمه‌ی کتابش: (شرح السنّة) به بیان عقیده‌ی سلف در اسماء و صفات پرداخته و آنچنانکه مشهود است به تشبیه و [تحریف] دچار نشده است و خدا او را از تعطیل نجات داده است.

بیان صفت «ید» (دست) در تفسیر بغوی

در تفسیر این آیه از سوره‌ی مائده:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾

[المائدة: ۶۴].

«(برخی از) یهودیان می‌گویند: دست الله به غلّ و زنجیر بسته است! دست‌هایشان بسته باد! و به سبب آنچه می‌گویند نفرینشان باد، بلکه دو دست الله باز است».

می‌فرماید: «دست الله تعالی مانند سمع، بصر و وجه از صفات ذاتیه‌ی اوست، زیرا خود می‌فرماید:

﴿لَمَّا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ﴾ [ص: ۷۵].

«از آنچه که با دست‌انم آفریده‌ام».

و پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید:

۱- تذكرة الحفاظ: ذهبی، ۱۲۵۷، شذرات الذهب: ۴/۴۸.

«كَلَّمَا يَدِيهِ يَمِينٌ»^۱.

«و هر دو دستش، (در قدرت و توانایی، عطا و بخشش مانند) دست راست است». و از آنجایی که فقط الله تعالی به صفاتش آگاه‌تر است، از این رو بر بنده لازم است که به آنها ایمان داشته و در برابرشان تسلیم باشد و ائمه‌ی سلف از اهل سنت درباره‌ی این صفات می‌گویند:

«درست به همان صورت که وارد شده‌اند، [به آنها ایمان داریم و چیزی بر آن نمی‌افزاییم یا نمی‌کاهیم]»^۲.

بیانات امام بغوی در تفسیر این آیه و اثبات صفت «ید» و غیره برای الله تعالی درست همان مذهب سلف صالحی است که بدون تحریف، تشبیه، تعطیل و چگونگی اسماء و صفات را ثابت دانسته‌اند.

مبحث سوم: موضع حافظ ابن کثیر (متوفی سال ۷۴۴ هـ. ق)

امام، حافظ، مورخ، عماد الدین ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی الشافعی^۳، در رساله‌ی ارزشمندی که آن را «العقائد» نامیده، به بیان عقیده‌اش در اسماء و صفات پرداخته است، ایشان می‌فرمایند: «از آنجایی که قرآن و اخبار صحیحه به روشنی و وضوح به اثبات صفاتی چون: سمع، بصر، کلام، رضا، سخط، حب، بغض، فرح و ضحک و غیره دلالت دارند، از این رو لازم است آنها را حمل بر حقیقت کرد و با صفات آفریدگان تشبیه‌شان ننمود و توجه نمود به آنچه خدا و رسولش گفته‌اند یا چیزی بر آنها نیفزود یا کم نکرد، یا به تشبیه، تعطیل، تحریف و چگونگی روی نیابرد و مواظب باشد تا در آنچه عرب فهم نموده است [دخل] و تصرف و کاستی به وجود نیاید و غیر از آن

۱- روایت مسلم کتاب الإمارة، باب فضل الإمام العادل، ۱۴۵۸/۳.

۲- تفسیر البغوی: ۵۰/۲.

۳- طبقات المفسرین: داودی، ۱۱۱/۱-۱۱۳.

را بگیرد»^۱.

اثبات صفت محبت

در تفسیر آیات:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۱].

«بگو: اگر الله را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و الله آمرزنده‌ی مهربان است».

﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾ [آل عمران: ۳۲].

«بگو: از الله و پیغمبر اطاعت و فرمانبرداری کنید و اگر سرپیچی کنید، الله کافران را دوست نمی‌دارد».

ابن کثیر رحمته الله می‌فرماید: «این آیات درباره‌ی کسانی نازل شده است که ادعای محبت الله تعالی را دارند، اما از سنت و راه و روش پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله تبعیت و پیروی نمی‌کنند، چنین کسانی در حقیقت دروغگو خواهند بود مگر زمانی که از شریعت محمدی و آئین او و تمام اقوال و افعالش پیروی کنند»^۲. زیرا در روایتی صحیح از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود:

«مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»^۳.

«هر کس (در امر دین) کاری انجام دهد که فرمان و امر ما بر آن صورت نگرفته باشد، قطعاً آن کار باطل و مردود خواهد بود».

و برای همین است که الله تعالی می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ

۱- علاقة الإثبات والتفويض: رضا نعتان معطی، ص ۵۱.

۲- تفسیر ابن کثیر: ۳۶۶/۱.

۳- روایت مسلم فی کتاب الأفضیة: ۱۳۴۴/۳، به شماره‌ی: ۱۷۱۸.

رَحِيمٌ ﴿٣١﴾ [آل عمران: ۳۱].

بنابراین امام ابن کثیر رحمته نیز در خلال تفسیر این آیات صفت محبت را برای الله تعالی ثابت و آن را حمل بر ظاهرش نموده و به تأویل یا تحریف روی نیاورده است.

مبحث چهارم: موضع علامه قاسمی (متوفی سال ۱۳۲۲ هـ ق)

محمد جمال الدین القاسمی، از اصلاحگران بزرگ در سرزمین شام بود، او از نوادر زمان و احیاگر سنت با علم، عمل، تعلیم، تهذیب و تألیف بود و یکی از حلقه‌های ارتباطی میان آراء و اندیشه‌های سلف صالح و پیشرفت تمدنی بود که زمانه اقتضاء می‌کرد.^۱

عقیده‌ی او در اسماء و صفات

تفسیر قاسمی از منابع بزرگی است که در آن عقیده‌ی سلف صالح به صورت بسیار ساده و آسان ذکر شده است، علامه قاسمی در این تفسیر اقوال ابن تیمیه و ابن قیم (رحمهما الله) را با هم گرد آورده است^۲، به عنوان نمونه در تفسیر «استهزاء» در این آیه: ﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾ [البقرة: ۱۵]. می‌فرماید: «ریشخند الله تعالی به آنان به خاطر خشمی است که از آنها دارد، زیرا در روایتی از ضحاک به نقل از ابن عباس رحمتهما به همین گونه تفسیر شده است.^۳»

چنانچه مشاهده می‌شود علامه در تفسیر آیات از ابن عباس رحمتهما ترجمان قرآن، و حبرامت، عالم ربانی و یکی از چهار عبدالله مشهور (که بی‌نیاز از تعریفند) بهره برده است.

۱- المفسرون بين التأويل والإثبات: ۲۷۷/۱.

۲- همان.

۳- تفسیر قاسمی: ۵۰/۲.

مبحث پنجم: موضع عبد الرحمن بن ناصر السعدی (متوفی سال ۱۳۷۶ ه. ق.)

علامه، مفسر و فقیه گرانقدر ابو عبد الله عبد الرحمن بن عبد الله بن ناصر السعدی التیمی القصیمی، دارای تألیفات بسیار ارزشمندی [در علوم اسلامی] است^۱، او در عقیده، سلفی بود که به خوبی در کتابهایش به ویژه مبحث اسماء و صفات به نمایش گذاشته شده است.

در تفسیر ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ [الفاتحة: ۲]. می‌فرماید: «اینها دو اسم از اسماء الله تعالی هستند که بر رحمت گسترده‌ی او دلالت دارند، که همه چیز و همه کس را فرا گرفته است و برای پرهیزگاران که از پیامبران و رسولان تبعیت و پیروی می‌کنند رحمتش را بر خود واجب دانسته است، بنابراین رحمت مطلق از آن مؤمنان است و سایرین فقط نصیب اندکی از آن خواهند داشت. و سلف امت و امامان بزرگ بر این قاعده اجماع دارند که باید به اسماء و صفات و احکام آنها ایمان داشت، به عنوان مثال: معتقدند که «رحمان و رحیم» پروردگار صاحب رحمتی است که تمام جهان از رحمت او بهره‌مند گشته است، بنابراین می‌توان گفت: تمامی نعمات از آثار رحمت اوست و سایر اسماء نیز به همین گونه است، مثلاً: «العلیم» صاحب علمی است که همه چیز را می‌داند «القدیر»: توانایی است که بر همه چیز و همه کس قادر است^۲.

شیخ ناصر السعدی به حقیقت یار و پشتیبان مذهب سلف بوده است، او در آثارش به تأویلات جهمی، معتزله و اشاعره تاخته و در دروس و خطبه‌ها و رسائلش بر آنها ردّ نوشته است.

۱- علماء نجد: ۴۲۲/۲.

۲- تفسیر سوره‌ی فاتحه: ۳۴/۱، ناصر السعدی.

فصل دوم: علمایی که الله تعالی به وسیله‌ی آنان مذهب سلف را یاری داده‌است

در خلال پژوهش‌هایم در بیان شخصیت‌هایی که نقش مهم و بارزی در یاری مذهب سلف داشته‌اند، با بزرگانی روبرو شدم که الله -سبحانه و تعالی- آنان را با نیروی استدلال، غیرت شدید، تلاش فراوان، [عقل سلیم] و منهج روشن گرامی‌شان داشته است، آنان تمام توانشان را برای نصرت اسلام بکار گرفته و الله تعالی به وسیله‌ی شان بدعت‌ها را در هم کوبیده و سنت را یاری داده است و خداوند ذکرخیرشان را بر زبان دیگران قرار داده؛ از آن انبوه بی‌شمار سه نفرشان را در مقاطع مختلف تاریخی انتخاب نموده‌ام که عبارتند از: امام احمد بن حنبل، امام ابن تیمیه و امام محمد بن عبد الوهّاب.

مبحث اول: امام احمد بن حنبل رحمته

ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حبان الشیبانی^۱ یکی از بارزترین ائمه‌ی چهارگانه اهل سنت است، که در یاری عقیده‌ی اهل سنت و جماعت و دفاع از آن نقش بسیار مهمی ایفا کرده است، او در این راه متحمل اذیت، آزار، شکنجه و مصایب بی‌شماری شد، علاوه بر آنچه در مسندش آمده، در عقیده کتاب‌های بسیاری نگاشته است، مهم‌ترین آنها عبارتند از: «السنة»، «الإیمان»، «الرد علی الزنادقة والجهمیة» و «فضائل الصحابة»^۲.

ذهبی در کتابش «المصعد الأحمّد» درباره‌ی او می‌گوید: «او دانای زمان و زاهد عصر خود بود، در این راه محتوا کشید، به ندرت چون او کسی را می‌توان یافت و در علم،

۱- وفيات الاعیان: ۶۲۰/۱.

۲- نگا: وجوب لزوم الجماعة وذم التفرّق: ص ۲۸۱.

عمل، تمسک به سنت یگانه بود و اندیشه‌ای توانا و صداقتی والا و اخلاصی عمیق داشت و همواره در برابر پروردگار عزیز و علیم هراسان بود، هوش، درک و فهم او در وصف نیاید و بسی والاتر و بزرگ‌تر از آن است که من بتوانم او را بستایم یا در وصفش زبان بگشایم»^۱.

مصایب امام احمد در دفاع از سنت و انکار خلق قرآن

درباره‌ی مصایب امام کتاب‌ها و تألیفات بسیاری نگاشته شده است، شیخ عبدالغنی الدقر در کتابش: «احمد بن حنبل امام اهل السنة» به بسیاری از آنها اشاره کرده است، محققین و پژوهشگران از این کتاب استفاده‌های فراوانی برده‌اند، من نیز با تکیه بر الله تعالی در بحث مصایب امام قسمت‌هایی از آن را گلچین کرده‌ام.

امام احمد در فتنه‌ی خلق قرآن از اعتراف بدان سر باز زد، از این رو مأمون عباسی او را طلبید، تا از نزدیک سخنانش را بشنود، سربازانش او را درحالی به نزد مأمون آوردند که با محمد بن نوح زنجیر شده بودند، در راه امام احمد مأمون را دعای شرّ کرد و چندی نگذشت که مأمون هلاک گشت، از این رو امام را به بغداد بازگرداندند، اما دوستش محمد بن نوح در میانه‌ی راه وفات کرد، وقتی معتصم به خلافت رسید، امام را مورد اذیت و آزار فراوان قرار داد و زندانی‌اش نمود و در ملاء عام همواره او را زیر تازیانه می‌گرفت، تا از انکار خلق قرآن دست بکشد، مدت ۲۸ ماه در زندان بود، اذیت و آزارها به حدی رسید که قسمتی از بدنش فلج شد، از این رو طیب ناچار شد آن بخش از بدنش را قطع کند، تا عفونتش موجب سرایت به سایر اعضای بدنش نشود. امام ایمانی عجیب داشت و صبر و شکیبایی‌اش آنچنان بود که در وصف نگنجد، به عزیمت توسل جست و رخصت را برای اهلس وا گذاشت، به همین خاطر بود که الله تعالی به وسیله‌ی او بدعت را در نطفه خاموش و سنت را یاری و یاد و نامش را گرامی داشت و او را

شهره‌ی آفاق نمود و وقتی خلافت به الواثق رسید، امام را به جایگاه لایقش نشانند و الله تعالی از احمد بن داود و امثال او و پیروانش با دستان الواثق انتقام گرفت^۱.

ستایش علما از امام احمد

قتیبه بن سعید گوید: «احمد بن حنبل امام ما است، هر کس از او راضی و خشنود نباشد بدعت‌گزار است»^۲.

احمد بن ابراهیم الدروقی گوید: «هرگاه شنیدید کسی احمد بن حنبل را به بدی یاد می‌کرد، در مسلمان بودنش شک کنید»^۳.

امام احمد، امام اهل سنت و جماعت در قرن سوم بود. ایشان در روز جمعه دوازدهم ربیع الاول سال ۲۴۱ هـ ق در سن ۷۷ سالگی دار فانی را وداع گفت.

مبحث دوم: ابن تیمیه

احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام بن عبد الله بن ابی القاسم، الخضر بن محمد معروف به ابن تیمیه الحرّانی الدمشقی الحنبلی^۴ در سال ۶۶۱ هـ ق در «حرّان» پا به جهان گذاشت^۵. امام در دفاع از راه و روش سلف صالح و قلع و قمع بدعت، رفع خلافت، کشف باطل، ستیز با فلسفه و کلام و غیره به مصایب و مشکلات فراوانی گرفتار آمد، اما پا واپس نکشید [و هرگز خم نشد]، ذهبی درباره‌ی او می‌گوید: «او بسی بزرگ‌تر از آن است که من بتوانم سیره‌ی او را بنگارم، اگر در میان رکن و مقام (در کعبه) سوگند یاد کنم که چشمانم چون او را هرگز ندیده‌اند، [قطعاً گزاف نگفته‌ام]، آری! به الله سوگند عالمی توانا چون او را

۱- أحمد بن حنبل إمام أهل السنة، عبدالغنی الدقر: ۱۴۶-۱۹۶، با اندکی تصرّف.

۲- طبقات الحنابلة: ۱۵/۱.

۳- همان: ۱۸/۱.

۴- شذرات الذهب: ج ۸۱/۶، ۸۲.

۵- البداية والنهاية: ۲۲۹/۱۴.

هرگز ندیده‌ام»^۱.

ابو الحسن ندوی در کتابش «رجال الفكر والدعوة» گوید: «او بیرق جنگ با فلسفه‌ی یونان را به اهتزاز درآورد و هیچگاه و در هیچ حالتی با آن سر سازگاری نداشت و در کتابش «الرد علی المنطقیین» مانند یک منتقد آگاه، مقدمات منطق و مسائل فلسفی را به زیر تیغ جراحی کشید و بنیادهای آن را به لرزه درآورد، به گونه‌ای که با نقدهایش - که بسان تیرهای سهمگین بودند - جای جای آن را مانند جامه‌ای ژنده سوراخ سوراخ کرده بود»^۲.

تیشه‌ی نقد او هرگز کند نشد و در جنگ با دشمنان الله و رسولش اعم از: باطنیه، صوفیه، رافضه، نصاری، یهود، متکلمین معتزله و غیره دمی نیاسود و خستگی به تن راه نداد، او تمام کتاب‌های معتزله را و تألیفات: باقلانی، امام الحرمین، غزالی، رازی و غیره را مطالعه و بر آنها ردّ نوشت و بدینوسیله الله تعالی به وسیله‌اش اهل سنت را یاری داد.

از مهم‌ترین کتاب‌هایش می‌توان موارد زیر را نام برد:

۱- درء تعارض العقل والنقل، که در آن به زیبایی به ردّ فلاسفه و متکلمین پرداخته است.

۲- اقتضاء الصراط المستقیم مخالفة أصحاب الجحیم.

۳- الجواب الصحیح لمن بدل دین المسیح.

۴- الرسالة التدمریة: که در آن به قضیه‌ی صفات الهی و اختلاف فرقه‌های اسلامی در اثبات و نفی آن پرداخته است و نیز در مسأله‌ی توحید در عبادت و معنای إله و فرقه‌هایی که در مسأله‌ی قضا و قدر غوطه‌ور شده‌اند و اقسام مردم در انجام عبادات به

۱- شذرات الذهب: ج ۸۲/۶

۲- رجال الفكر والدعوة (۲/۹۵ تا ۲۲۹).

تفصیل سخن گفته است.^۱

۵ - العقيدة المحمدية: پاسخی است به سئوالی درباره‌ی آیات صفاتی چون:

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵]. و احادیث وارده در این باب.

۶ - اولیاء الرحمن وأولیاء الشیطان.

۷ - شرح النزول.

۸ - قاعدة جلیلة فی التوسل والوسيلة.

۹ - الاستعانة: کتابی است معروف در ردّ پاسخ به شبهات علی البکری.

۱۰ - الصارم المسلول علی شاتم الرسول.

۱۱ - فتاوی ابن تیمیة.

این کتاب‌های ارزشمند در مجموع به بیان منهج سلف و ردّ مخالفین آنان با نقل و عقل و فطرت پرداخته است.^۲

امام در سال ۷۲۸ ه. ق وفات یافتند.^۳

مبحث سوم: محمد بن عبد الوهّاب

محمد بن عبد الوهّاب بن سلیمان بن علی، از قبیله‌ی بنی تیم از مضر از نسل خالص عرب از نزار از عدنان بود.^۴

در عینه در سال ۱۱۱۵ ه. ق (۱۷۰۳ میلادی) متولد و در آغوش پدرش عبدالوهّاب پرورش یافت که از بزرگان و علماء شهر بود و منصب قضاوت آنجا را نیز به عهده داشت، در کودکی به درک و فهم بالا، تیزهوشی و فصاحت معروف بود، پیش از ده

۱ - ابن تیمیة وجهوده فی التفسیر: ص ۱۰۱-۱۱۲.

۲ - همان، ص ۱۰۱-۱۱۲، ابراهیم خلیل برکه.

۳ - البدایة والنهاية: ابن کثیر، ج ۱۴۱/۷.

۴ - کتاب داعية التوحید: محمد بن عبد الوهّاب، شیخ عبد العزیز سید، ص ۴۱.

سالگی قرآن کریم را حفظ کرد و پس از طی کردن دوره‌های مقدماتی علوم شریعت در نزد پدرش، به مدینه، بصره و احساء مسافرت کرد و در آنجا به فراگیری لغت، حدیث، تفسیر و سایر علوم شرعیه پرداخت.^۱

امام محمد بن عبد الوهاب در زمانی ظهور کرد که جهان اسلام در تاریکی خرافات، تصوف، بدعت، سحر و ساحری و گمراهی فرو رفته بود، الله تعالی به وسیله‌ی او به احیای کتاب و سنت پیامبرش پرداخت، از این رو از ناحیه‌ی دشمنانش با مخالفت‌ها و ستیزهای فراوانی روبرو شد، اما صبر و خویشتنداری پیشه کرد و بر دعوتش بر اساس اصول زیر - که بدان اشاره خواهیم کرد - پافشاری نمود:

۱- توحید عبودیت (یا همان الوهیت)، در این رابطه به نگارش رسائل و کتاب‌های مهمی پرداخت که بعدها فرزندان و نوادگانش به شرح آنها پرداخته‌اند.

۲- منع توسل بدعت‌آمیز و بیان توسل مشروع.^۲

۳- منع سفر به قصد عبادت به هر مکانی جز مساجد سه گانه‌ی (مسجد الحرام، مسجد النبى و مسجد الأقصى) شایان ذکر است سفر به قصد طلب علم یا تجارت، دیدار بزرگان علم و عمل، یا صالحان و پارسایان از این قاعده مستثنی است.

۴- منع ساختن بنا و گنبد بر قبور و چراغانی کردن آنها و اعتکاف در صحنشان، او همه‌ی این امور را بابی برای سقوط در شرک و گمراهی می‌دانست.

۵- در اسماء و صفات نیز رساله‌ای دارد، در آنجا می‌فرماید: «چیزی که در این باره بدان اعتقاد داریم همان مذهب سلف امت و ائمه‌ی آن اعم از صحابه، تابعین، تبع تابعین، ائمه‌ی چهارگانه و اصحاب آنان است به این صورت که به آیات و احادیث صفات درست به همان گونه که وارد شده‌اند ایمان داریم، بدون تشبیه، تحریف، تعطیل و چگونگی، زیرا الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا

۱- همان: ص ۴۱.

۲- الصفات الإلهية، باندى تصرف، ۱۲۱.

تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿۱۱۵﴾ [النساء: ۱۱۵].

«کسی که با پیامبر دشمنی کند، بعد از آنکه هدایت روشن شده است و جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است!». در آیه‌ی مذکور الله تعالی به این نکته اشاره دارد که یاران پیامبرش و کسانی که به نیکی از آنان پیروی می‌کنند، مؤمنند و در صدر مراد آیه هستند و در سوره‌ی توبه در ستایش دیگری از آنان می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۰۰﴾﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیموده‌اند، الله از آنان خشنود است و ایشان هم از الله خشنودند و الله برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر درختانش رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند، این است پیروزی بزرگ و سترگ».

بنابراین با آیات فوق ثابت گشته هرکس از راه و روش سلف این‌امت تبعیت و پیروی کند، بر شاهراه حق قرار دارد و هرکس به مخالفتشان پردازد، بر باطل است، به عنوان مثال یکی از راههای حق آنان در مسأله‌ی اعتقاد، ایمان به اسماء و صفاتی است که الله تعالی در کتابش آنها را برای خود ثابت و برای خود برگزیده است، یا رسولش ﷺ بدون افزایش و نقصان آنها را بیان داشته است به همان صورتی که وارده شده‌اند^۱.

امام در انکار بدعت، سخت پافشاری می‌کرد و در راه پروردگارش آنگونه که شایسته است به جهاد پرداخت و سرانجام در سال ۱۲۰۶ هـ ق وفات یافت و پس از او تاکنون - به اذن الله تعالی - دعوتش ادامه یافته است.

فصل سوم: متکلمینی که بعدها به مذهب سلف بازگشتند

در خلال پژوهش‌هایم در مبحث اسماء و صفات با علمایی روبرو شدم که در علم کلام غوطه‌ور شده و اگر رحمت الله تعالی نمی‌بود، چیزی نمانده بود که هلاک شوند، در این بخش از کتاب به نقل گفتارها و تجربیات تلخشان می‌پردازم تا بر هر کسی که در پی حق و حقیقت است، مایه‌ی درس، عبرت گرفتن، [تذکر و یادآوری] باشد، از آن میان بزرگان زیر را برگزیده‌ام: ابوالحسن اشعری، ابوحامد غزالی، فخر رازی، و امام الحرمین جوینی.

مبحث اول: ابوالحسن اشعری

در کتابش (الإبانة) می‌فرماید: «اگر کسی گوید حال که شما سخن معتزله، قدریه، جهمیه، حروریه، رافضه و مرجئه را انکار می‌کنید، خودتان چه موضعی دارید؟ و چه دیانتی دارید؟ در پاسخ او می‌گوییم: سخن ما و دیانت ما همان تمسک به کتاب و سنت پیامبرمان محمد ﷺ و روایاتی است که از صحابه، تابعین و ائمه‌ی حدیث نقل شده است و سخت به آن پای‌بندیم و درست مطابق همان اقوال است که ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل رحمته الله نیز بدان قائل است، از الله تعالی می‌طلبیم از او راضی و خشنود باشد و درجه و مرتبه‌اش را در نزد خود والا گرداند و به بهترین شیوه پاداشش دهد (آمین)، از این رو ما نیز از هر آنچه مخالف اقوال او باشد دوری می‌گزینیم»^۱.

برخی بدون هیچگونه دلیل عقلی یا نقلی -صرفاً به دروغ و افترا- نسبت این کتاب را به ابوالحسن اشعری نفی کرده‌اند، اما شیخ حمّاد الانصاری، یکی از شیوخ دانشگاه اسلامی در رساله‌ی کوچکی که صفحات اندکی دارد با دلایل قاطع و روشن و به زیبایی نسبت این کتاب را به امام اَبی الحسن ثابت دانسته است، که هرکس دارای قلبی آگاه و

سالم و گوشی شنوا باشد، به سادگی قانع خواهد شد. ایشان در کتابش (ابوالحسن اشعری و عقیده‌ی او) پس از ذکر اقوال علمای بزرگی که «ابانه» را از آن اشعری رحمته می‌دانند، می‌فرماید: «آری! علمای اعلام و بزرگان اسلام این چنین به صراحت و روشنی برخلاف بعضی از مقلدین ناآگاه بیان داشته‌اند که کتاب «ابانه» از آن شیخ است، از این رو همگی بر این باورند که ابانه یکی از آخرین کتابهای اوست که به بیان عقیده‌ی سلف در پرتو قرآن کریم و سنت پیامبرش پرداخته است». شیخ حماد پس از ذکر مطالب فوق می‌افزاید: «ابوالحسن اشعری از قول به تعطیل، تحریف، تأویل توبه نموده همان طوری که بعد از آن از وی ثابت نشده که صاحب تکلیف، تشبیه و تمثیل باشد بلکه به اثبات صفاتی که الله تعالی از آن در کتابش خبر داده، یا پیامبرش بیان نموده، معتقد و به آن روی آورده است».

مبحث دوم: ابوحامد غزالی

معروف است که امام غزالی رحمته در زندگی اش مراحل زیادی را پشت سر گذاشته و هر مرحله دارای مبادی، اصول و تأثیرات خاص خود است، گاهی از غزالی فیلسوف به سوی باطنی‌گری و گاه از غزالی متکلم به غزالی متصوف و غیره...

او بر این باور بوده که طالبین علم به چهار گروه زیر تقسیم شده‌اند:

۱- متکلمون: ادعا می‌کنند که اهل رأی و نظرند.

۲- باطنیه: بر این باورند که آنها اهل علم‌اند و آموزش‌های خود را از امام معصوم دریافت کرده‌اند.

۳- فلاسفه: مدعی‌اند که اهل منطق و برهانند.

۴- صوفیه: ادعا می‌کنند که آنها خواصند و اهل مشاهده و مکاشفه^۱.

امام بر این باور است که اگر حقی متصور باشد باید در یکی از این چهار صنف آن را

۱- ابوحامد الغزالی و التصوف: عبد الرحمن دمشقیه ۴۹-۵۰.

جست، چرا که همه‌ی آنها مدعی‌اند که در پی حقیقت! او در پیمایش مکاتب مختلف به تجربیات نادری دست یافته بود، زیرا در مسیر تمامی این مکاتب سیر کرده و در عمقشان فرو رفته و به نتایج و دستاوردهای گرانبها رسیده بود و خودش بر این باور است که هرکس خواهان حق باشد، می‌تواند از آن‌ها استفاده‌های زیادی ببرد. در کتابش (إلجام العوام عن علم الکلام) به این نتیجه رسیده که در سیر الی الله فقط باید به کتاب و سنت پیامبر ﷺ رجوع کرد.

در بخشی از آن کتاب می‌فرماید: «صحابه (رضوان الله علیهم) در اثبات نبوت محمد ﷺ برای یهودیان و مسیحیان نیازمند دلیل و برهان بودند و این دلایل چیزی جز دلایل قرآنی نبود، از این رو می‌بینیم به آن اکتفاء می‌کردند و در مناظرات خود به قیاس عقلی و مقدمات منطقی روی نیاوردند، زیرا می‌دانستند آن علوم عامل اصلی فتنه و مصدر تشویش و اضطراب است و هرکه دلایل قرآنی قانعش نکند، فقط شمشیر و سنان او را ساکت خواهد کرد، اساساً آیا پس از بیان خداوند، بیان دیگری نیز وجود دارد؟»^۱.

آری! امام غزالی از کسانی بود که در دریای بیکران علوم مختلف فرو رفته و راه راست اسلام و مسلمانان را - که همان راه میانه است - رها کرده بود، اما [به لطف الهی] دوباره به عقیده‌ی درست که همان روش اهل سنت و جماعت است بازگشت.

مبحث سوم: امام الحرمین جوینی

ایشان خود می‌فرمایند: «همانا در اقیانوس بیکران علوم فرو رفته و علوم اسلامی و مسلمانان را رها کرده و به چیزهایی مشغول شده‌ام که مرا از آن نهی کرده‌اند و اکنون اگر رحمت الهی مرا در نیابد بی‌گمان در ویل و هلاکت سقوط خواهم کرد، اما اکنون تصمیم گرفته‌ام دوباره به عقیده‌ی مادرم [که همان عقیده‌ی اهل سنت و جماعت است] برگردم و

۱- إلیجام العوام عن علم الکلام، غزالی، ص: ۸۹-۹۰.

بر همان بمیرم»^۱ آنچنانکه مشهود است امام با این جملات سعی دارد به ما گوشزد کند که که باید از چیزهایی که مسلمانان از آن نهی شده‌اند دوری جست و به یقین دریافته که اگر رحمت پروردگارش او را درنیابد، قطعاً هلاک خواهد شد.

مبحث چهارم: امام فخر رازی

تردید نیست شیوه‌ای که متکلمین و فلاسفه در پیش گرفته‌اند، هیچ فایده‌ای دربر ندارد و هیچ بیماری را شفا، یا تشنه‌ای را سیراب نمی‌کند و ... از این رو بود که امام فخر نیز به راه قرآن بازگشت، او [در بیان این بازگشت] می‌فرماید: «من تمام مکاتب کلامی و روش‌های فلسفی را مطالعه و زیر و رو کردم و ندیدم بیماری را شفا یا تشنه‌ای را سیراب گرداند و نزدیکترین راه را همان راه و شیوه‌ی قرآن می‌دانم و اگر در پی اثبات آیات صفات هستید، به آیات زیر توجه کنید:

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵].

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾ [فاطر: ۱۰].

«گفتار پاکیزه به سوی الله اوج می‌گیرد».

[و اگر تشبیه و تعطیل را از اسماء و صفات او نفی می‌کنید در آیات زیر اندیشه کنید:]

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱].

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِءَ عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۰].

«آنان از آفریدگار آگاهی ندارند».

و بی‌گمان هرکسی مثل من به چنین تجربه‌ی گرانبهایی دست یابد، قطعاً به شناختی که بدان نائل آمده‌ام خواهد رسید.^۲

این بود چکیده‌ی اقوال و گفتار برخی از کسانی که الله تعالی گرامی‌شان داشت و به مذهب سلف بازگشتند، بنابراین پرواضح است که راه و روش اهل سنت و جماعت

۱- العقيدة الحمیة: ص ۷.

۲- العقيدة الحمیة: ص ۷.

سالمترین، محکم‌ترین و آگاهانه‌ترین راهها و برنامه‌هاست، زیرا اگر روش مخالفین محکم‌تر و آگاهانه‌تر می‌بود، آن متکلمین بزرگ از شیوه‌ی خود دست نمی‌کشیدند و به کتاب و برنامه‌ی رسول الله ﷺ باز نمی‌گشتند و آن را با چنگ و دندان نمی‌گرفتند. آری! آنان دریافته بودند که راه و روش اهل سنت و جماعت سالم‌ترین راهها و برنامه‌ها است.

فصل چهارم: نصایح و احکامی در باب صفات

مبحث اول: بدون علم و آگاهی نباید از صفات الله تعالی سخن گفت

بی گمان سخن گفتن از صفات الله تعالی بسیار سخت و دشوار است و کسی که وارد این مباحث می شود با دشواری های بسیاری روبرو خواهد شد و هرکس سخنی بگوید یا صفاتی را به الله تعالی نسبت دهد که شایسته و مناسب او نباشد، یا پیروی از سنت رسول الله ﷺ را ترک و به بدعت روی آورد، قطعاً از شاهراه هدایت گمراه گشته است، زیرا الله تعالی کسانی را که در آیات او بدون علم و آگاهی غوطه ور می شوند، مورد سرزنش قرار داده است و به پیامبرش ﷺ می فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ﴾ [الأنعام: ۶۸].

«هرگاه دیدی کسانی به تمسخر و طعن در آیات ما می پردازند، از آنان روی بگردان.»
و دستور داده است به روگردانی از آنها؛ سپس به پیامبر ﷺ فرمان داد، تا کلامش را برای مؤمنان بیان کند:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: ۴۴].

«و قرآن را بر تو نازل کرده ایم تا این که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است.»

بنابراین، هرآنچه را الله تعالی یا رسولش ﷺ بیان داشته اند، ما را کفایت می کند و هرآنچه را بیان نکرده اند مرجع ما صحابه، علما و ائمه ی هدی هستند که الگوی مؤمنانند، زیرا الله تعالی می فرماید:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْنِهِمْ أَقْتَدِهِ﴾ [الأنعام: ۹۰].

«آنان کسانیند که الله ایشان را هدایت داده است، پس از هدایت ایشان پیروی کن.»
اصبهانی به تفصیل در کتابش (الحجة فی بیان المحجة) در این باره سخن گفته

است.^۱

مبحث دوم: موضع سلف در برابر بدعت و بدعتگزاران

در زیر به بیان چکیده‌ای بسیار ساده و آسان از موضع سلف در قبال بدعت و بدعتگزاران می‌پردازیم، زیرا ذکر آن را در این بخش از کتاب بسیار مناسب و سودمند می‌دانیم. موضع سلف در برابر بدعت از حیث ماهیت و چیستی، یا بزرگی و خردی آن مختلف است و نیز در برابر بدعتگزار از جهت پنهان داشتن بدعت در دل یا دعوت کردن بدان، یا به صورت گروهی عمل کردن و غیره متفاوت است، اما همه‌ی آنها متفق القول بر این باورند که از بدعت و بدعت‌گزار باید دوری جست.

در زیر به پاره‌ای از موضعگیری‌های آنان در برابر دسته‌های مختلف بدعتگزاران با گرایش‌ات و انگیزه‌های مختلفشان می‌پردازیم:^۲

۱- تأدیب و تعزیر با زدن و حبس کردن، همانگونه که عمر رضی الله عنه با صبیغ بن عسَل برخورد کرد.^۳

۲- نهی از نشست و برخاست و گفتگو با آنان^۴، و قطع رابطه و دوری از آنان.^۵

۳- مناظره و تبیین حق برای‌شان^۶، همانگونه که ابن عباس رضی الله عنهما با خوارج رفتار کرد.^۷

۴- جنگ و کارزار با آنان، مانند موضع امام علی رضی الله عنه با خوارج^۸ و فراخوانی مردم برای

۱- الحجة في بيان المحجة، اصفهانی: ۴۴۵/۲.

۲- حقیقة البدعة وأحكامها، سعید بن ناصر الغامدی: ج ۱۸۳/۱-۱۸۴.

۳- درء التعارض: ۱۷۲/۶.

۴- اللالکایی: ۱۱۴/۱.

۵- همان: ۱۱۴/۱-۱۴۹.

۶- الشریعة، آجری: ۶۵، ۶۶.

۷- البداية والنهاية: ۲۷۹/۷.

۸- همان: ۲۷۷/۷، والعبر: ۳۲/۱.

جنگ و خروج علیه آنان، مانند عملکرد امام احمد بن نصر الخزاعی^۱.
 ۵- تبلیغ سنت و دفاع از آن، مانند عملکرد امام احمد بن حنبل^۲، با مرجئه و روافض
 زمان خود که در طی چند مناظره با آنان به ردّ بدعتشان پرداخت^۳.
 بنابراین گزاف نگفته‌ایم اگر بگوییم اهل سنت در تعامل با بدعتگزاران دارای برنامه و
 خط مشی و عملکرد درستی بوده‌اند و بر هر طالب علم و مبلغی لازم است که آن شیوه
 را خوب بیاموزد، تا الله تعالی او را مایه سود و منفعت دیگران قرار دهد و در دریای
 بیکران زندگی چراغ فرا روی مردمان شود و با بصیرت، آگاهی، حکمت و رحمت به
 دعوت مردم پردازد و در موضعگیری‌هایش قدرتمندانه عمل کند. اصبهانی در کتابش
 (الحجة فی بیان المحجة) در بیان حال و روز بدعتگزاران می‌فرماید: «اهل سنت بر این
 باورند هر کسی به هوی یا بدعت متمایل شود، قطعاً گمراه و سرگشته شده و قلبش
 تعطیل و زبانش به باطل گشوده خواهد شد و نیز یقین دارند که سخن گفتن از ذات
 پروردگار عزوجلّ بدعت است، مگر اینکه با اوصافی او را ستود که در قرآن بیان داشته،
 یا رسولش از آن خبر داده است»^۴.

مبحث سوم: حکم انکار یکی از اسماء یا صفات الهی چیست؟

این مسأله یکی از مهم‌ترین مباحث این باب است، از این رو لازم دیدم که به بیان آن
 پردازم و بهترین راهکار را فتوایی دیدم که شیخ محمد بن صالح بن عثیمین در پاسخ
 سئوالی ابراز داشته بود، ایشان درباره‌ی حکم کسی که یکی از صفات یا اسماء الله تعالی

۱- امام احمد بن نصر بن مالک الهیثم الخزاعی، مشهور به ابو عبد الله از همعصران امام احمد بود در حدیث حافظ
 وثقه بود، مخفیانه گروهی را برای تغییر منکر تشکیل داده بود، کارش برملا شد و الواثق او را کشت در سال

(۲۳۱ هـ ق) شذرات الذهب: ۶۹/۲.

۲- البداية و النهایة: ۳۳۰/۱۰ - ۳۴۰.

۳- تهذیب التهذیب: ۱۹۷/۶ - ۱۹۴۸.

۴- الحجة فی بیان المحجة: ۴۳۱/۲، ۴۳۲.

را انکار کند، می‌فرماید: «انکار دو نوع است:

نوع اول- انکار تکذیب می‌باشد که بدون هیچ تردیدی کفر است، یعنی اگر کسی یکی از اسماء یا صفات ثابت در کتاب و سنت را انکار کند، مثلاً بگوید: الله دست ندارد، به اجماع مسلمانان کافر خواهد بود، زیرا تکذیب خبر الله ﷻ و رسولش ﷺ کفر محسوب شده و فرد با این کارش از دایره‌ی اسلام و مسلمانان خارج می‌شود.

نوع دوم- انکار تأویل: یعنی اسماء و صفات را انکار نکند، بلکه به تأویلشان بپردازد که این خود نیز دو نوع است:

۱- اینکه چنین تأویلی در زبان عرب جائز باشد، بنابراین موجب کفر نخواهد بود.
 ۲- در زبان عرب جائز نباشد، که در آن صورت تأویلش موجب کفر است، زیرا اگر برای چنین کاری مجوز نداشته باشد، قطعاً به دروغ متوسل شده است، مانند اینکه بگوییم: الله تعالی دست حقیقی ندارد، یا به معنی قدرت و نعمت نیست، گوینده‌ی چنین قولی کافر خواهد بود، زیرا به صورت اطلاق آن را نفی نموده و در واقع تکذیب کرده است، و اگر به عنوان مثال بگوید: مراد از دو دست الله تعالی در این آیه: ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾ [المائدة: ۶۴]^۱. آسمان‌ها و زمین است، قطعاً کافر است، زیرا در زبان عرب چنین چیزی درست نبوده و مقتضای حقیقت شرعی آن هم نیست، بنابراین چنین فردی منکر و دروغگو به حساب می‌آید.

ولی اگر بر این باور باشد که مراد از دست «نعمت»، یا «قدرت» است تکفیر نمی‌شود، زیرا «ید» در لغت گاهی به معنای «نعمت» و گاهی به معنای «قدرت» است، همچنانکه شاعر بدان اشاره نموده است:

وَكَمْ لِيظْلَامِ اللَّيْلِ عِنْدَكَ مِنْ يَدٍ تُحَدِّثُ أَنَّ الْمَانَوِيَّةَ تَكْذِبُ
 «تاریکی شب بسیار از نعمت تو برخوردار شده است و از آن خبر می‌دهد که آئین،

مانویّت دروغ است».

[شاعر ممدوح خود را مورد خطاب قرار داده و به او می‌گوید: تو در تاریکی شب به کارهای خیر و نیک روی می‌آوری و بر دشمنانت پیروز می‌شوی و این درحالی است که در مذهب ثنویّت یا همان آئین مانویّت در شب و تاریکی هیچ خیری نیست، اما تو در شب بر دشمنانت پیروز و به مطلبت رسیده‌ای].

بنابراین در این بیت مراد از «ید»، نعمت است، زیرا آئین مانویّت^۱ معتقد است که در ظلمت و تاریکی هیچ خیری نیست، بلکه فقط شرّ می‌آفریند^۲.

شیخ محمد امان الجامی رحمته در کتاب (الصفات الإلهیة فی حکم من نفی صفة ثابتة بالکتاب والسنة)^۳ به زیبایی به این نکته اشاره کرده است، که در زیر خلاصه‌ای از آن را می‌آوریم: «...یا نفی کننده به نصی که به وسیله‌اش آن صفت منفی ثابت شده (اعم از کتاب یا سنت) آگاه و عالم است و هیچ شبهه و تردیدی در تغییر مفهومش در آن نص ندارد، مثلاً تحت تأثیر آن شبهات بر این باور باشد که ظاهر آن نصّ مراد نیست، یا مانند انسان‌های ساده لوح و کم اطلاع شبهات دیگری برایش حاصل شده و گمراه گشته است، خطرناک‌ترین این شبهات تأثیراتی است که فرد از آراء و اندیشه‌های متکلمین می‌پذیرد، اندیشه‌هایی که دل‌ها را تباه و مفاهیم را تغییر می‌دهند، چنین کسی که عالمانه و عامدانه و بدون وجود شبهات قابل تأویل و صرفاً از روی انکار و عناد به نفی صفات الهی می‌پردازد، بی‌گمان در شمار بیمار دلانی است که طبع قلب شده‌اند و قطعاً چنین کسانی

۱- آئین مانویّت یکی از ادیان قدیم پیش از اسلام در سرزمین پارس بوده است و در زمینه‌ی عقاید و اخلاق به انحرافات زیادی دچار گشته بود، آنان معتقد بودند که نور و ظلمت قدیمی‌اند و با هم آمیخته و جهان از آن دو پدید آمده، کسانی که اهل شرّند از ظلمت و آنهایی که اهل خیرند از نور به وجود آمده‌اند و باید کوشید نور را از ظلمت رهایی داد.

۲- المجموع الثمین: ج ۲ ص ۶۳.

۳- الصفات الإلهیة: ص ۳۵۳.

کافرند و از دایره‌ی اسلام خارجند، زیرا آگاهانه سخن الله تعالی و رسولش ﷺ را بدون هیچ عذری تکذیب کرده‌اند و همانگونه که می‌دانیم کفری که فرد را از دایره‌ی اسلام خارج می‌سازد همان کفر عناد و انکار است.

دوم: یا نفی کننده جاهل است و از مفهوم صحیح آن صفت آگاهی ندارد، امید دارم این فرد در چنین حالتی معذور باشد، اما در میان علما اختلاف در این است که آیا عذر انسانی که در اصول دین جهل دارد پذیرفته است یا نه!^۱

ابن تیمیه رحمته الله علیه در این باب سخنان جالبی دارد، ایشان می‌فرمایند: «مبادرت به تکفیر و تفسیق دیگران در این باب امر بسیار خطرناکی است و باید خوب در این مسأله تحقیق و تفصیل آن را شناخت، زیرا کفری که فرد را از دایره‌ی اسلام خارج و کافرش می‌گرداند، همان انکار افعال، صفات و احکامی است که رسول الله ﷺ از آن خبر داده و از اصل توحید (وحده و لا شریک له) گرفته شده است.

و نیز هرکس بالضروره مسأله‌ی معلوم و شناخته شده‌ای از دین را انکار کند، کافر خواهد شد، البته این مسأله نیازمند تفصیل بیشتر است که این مقال را مجال آن نیست، بسیاری از علما در مسائل عقیده عذر به جهل را امری مقبول و گروه دیگر غیر قابل قبول می‌دانند.

مبحث چهارم: حکم سوگند یاد کردن به یکی از صفات الهی

سوگند یاد کردن به یکی از صفات الهی سوگند محسوب می‌شود یا نه؟ این مسئله یکی از مسائل فقهی بسیار دقیقی است که با مباحث این باب پیوند ویژه‌ای دارد، به کتاب «المغنی» ابن قدامه مراجعه کردم و دیدم به تفصیل به این مبحث پرداخته؛ بعد از خلاصه کردن چکیده‌ای از آن را آورده‌ام: «هرگاه کسی به قرآن یا یک آیه از آن، یا به کلام الله تعالی سوگند یاد کند و به سوگندش وفا نکند، کفار بر او واجب خواهد شد، صحابه و

۱- الصفات الإلهية في الكتاب والسنة: با اندکی تصرف ۳۵۳-۳۵۴.

تابعین و بزرگانی از قبیل: ابن مسعود، الحسن، قتاده، مالک، شافعی، ابو عبیده، و عموم اهل علم و غیره بر همین باورند^۱.

اهل سنت کلام الله تعالی را یکی از صفات او می‌دانند و از کلام ابن قدامه به روشنی معلوم است که او نیز آن را یکی از صفات الله تعالی می‌داند، ابن عثیمین رحمته نیز وقتی درباره‌ی حکم سوگند یاد کردن به یکی از صفات الله تعالی از او سوال شد، گفت: «سوگند به صفات الله تعالی جائز است، مثلاً می‌توان گفت: به عزت الله تعالی قسم آن کار را خواهم کرد، یا به قدرتش سوگند... اهل علم نیز بر همین باورند، حتی می‌گویند: اگر کسی به مصحف قرآن نیز سوگند بخورد جائز است، زیرا مصحف قرآن شامل کلام الله تعالی است و کلام او نیز یکی از صفاتش است»^۲.

ابن تیمیه رحمته در فتاوا و بحثهایش بدون تمایز میان اصول و فروع، عذر به جهل را امری مقبول می‌داند، ابن عثیمین رحمته در این باره به کتاب (صحيح المنقول لصريح المعقول) او اشاره کرده و مباحثی از آن را برگزیده است، که من در اینجا به خاطر به درازا نکشیدن بحث از آوردن آن خودداری کردم. سپس برای صحت نظریه‌ی شیخ الاسلام ابن تیمیه و امثال او که عذر به جهل را امری مقبول می‌دانند و همچنین مجتهد و کسی که در باب اصول دین اشتباه کند. به حدیثی از امام بخاری رحمته استدلال نموده که در زیر نص آن را می‌آوریم.

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: كَانَ رَجُلٌ يُسْرِفُ عَلَى نَفْسِهِ فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ قَالَ لِبَنِيهِ: إِذَا أَنَا مَاتُتُ فَأَحْرِقُونِي ثُمَّ اظْحُونِي ثُمَّ ذَرُونِي فِي الرِّيحِ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ قَدَرَ اللَّهُ عَلَيَّ لَيُعَذِّبَنِي عَذَابًا مَا عَذَّبَ بِهِ أَحَدًا، فَلَمَّا مَاتَ فُعِلَ بِهِ ذَلِكَ، فَأَمَرَ اللَّهُ الْأَرْضَ، فَقَالَ لَهَا: اجْمَعِي مَا فِيكَ مِنْهُ، فَفَعَلَتْ، فَإِذَا هُوَ قَائِمٌ، فَقَالَ لَهُ: مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ؟ قَالَ خَشِيتُكَ يَا رَبِّ، فَغَفَرَ

۱- المغنی: ج ۸/۶۹۵.

۲- المجموع الثمین: ج ۱۱۶/۱.

لَهُ»^۱.

«مردی در ارتکاب گناه زیاده روی کرده بود و آنگاه که مرگش فرا رسید، به فرزندانش گفت: وقتی من مردم جسد را آتش بزنید و خاکسترم را آسیاب کرده و بر باد دهید، به الله سوگند اگر پروردگارم مقدر فرماید مرا عذابی خواهد داد که تا به حال کسی همچون آن عذاب داده نشده باشد، وقتی مرد فرزندانش همان کار را کردند، الله سبحانه و تعالی به زمین فرمان داد و گفت: هرآنچه از باقیمانده‌ی جسد آن مرد در توست را گردآوری کن، زمین فرمان پروردگارش را اجابت کرد، ناگهان آن مرد زنده شد و به پاخواست، الله عز و جل به او فرمود: چه چیزی تو را واداشت که چنین کاری را بکنی؟ گفت: از خوف و خشیت تو ای معبودم! سپس الله تعالی او را مورد مغفرت قرار داد و آمرزید».

چه بسا درک این مطلب برای خواننده مشکل باشد که چگونه کسی که منکر رستاخیز و زنده شدن مردگان است مورد مغفرت و آمرزش الهی قرار می‌گیرد؟ ابن حجر رحمته در پاسخ این اشکال می‌فرماید: «از اقوال آن مرد پیداست که آن جملات را در حالت شدت ترس و هراس بر زبان رانده است، درست مانند کسی که از ترس عطش را از دست می‌دهد، یعنی در حقیقت قصد چنان کاری را نداشته است، بلکه حال او مانند غافل یا مست و بیهوش، یا فراموشکاری است که به خاطر چیزهایی که از او سر می‌زند، مورد مؤاخذه و عقوبت قرار نمی‌گیرد»^۲.

فصل نام‌های الله تعالی

به مناسبت‌های مختلف بسیاری از نام‌های زیبای الله تعالی در قرآن تکرار شده است، از آنجایی که آگاهی از معانی آنها لازم و ضروری است، در زیر به برخی از آنها اشاراتی کوتاه خواهیم داشت:

رب: [این اسم در بسیاری از آیات تکرار شده است و] به معنای پرورش دهنده و

۱- روایت بخاری در فتح الباری: کتاب الأنبياء، ج ۶، ص ۵۹۳، به شماره‌ی ۳۴۷۸، النسائی: ۳۳/۴.

۲- روایت بخاری در فتح الباری: ج ۶/۶۰۴.

تدبیرگر امور بندگان با انواع نعمات است، [که می‌توان آن را تربیت یا پرورش عمومی نام نهاد،] اما نوع دیگری از تربیت نیز مطرح است که به آن تربیت یا پرورش ویژه گفته می‌شود که خاص دوستان و برگزیدگانش است، که به وسیله‌ی آن دلها و جانها و اخلاقشان را به بهترین شیوه پرورش می‌دهد.

از این رو می‌بینیم که در دعاهايشان بیشتر از این اسم مبارک استفاده می‌کنند، زیرا خواهان آن پرورش ویژه هستند.

الله: به معنای فرمانروا و فریادرس و معبود است، بنابراین الله کسی است که متصف به صفات کمال بوده و دارای حق الوهیت و عبودیت بر تمام بندگان است.

المملك، المالك: صاحب ملک، پادشاه، این صفات بر عظمت، کبریایی، تقدیر و تدبیر دلالت دارند و در حقیقت مالک کسی است که حق دخل و تصرف مطلق در امر جهان هستی و مخلوقات را داراست و جزا و پاداش و ملک تمام جهان هستی - اعم از آسمانها و زمین - از آن اوست، همه‌ی انسان‌ها بنده و مملوک اویند و همه بدو نیازمندند.

الواحد الأحد: کسی است که در تمامی صفات کمال یگانه و یکتا است و هیچ کس و هیچ چیز را در آن صفات با او انباز و شریک نیست و بندگان باید با قول و عمل او را یگانه دانسته و به کمال مطلقش اعتراف نموده و در وحدانیت و انواع عبادات فقط به او توجه کنند.

الصمد: کسی است که مخلوقات در تمامی نیازها و در همه حال متوجه اویند، زیرا او را در ذات، اسماء، صفات، افعالش یگانه و یکتا می‌دانند.

العلیم الخبیر: کسی است که علم و آگاهی‌اش ظاهر و باطن، اسرار و آشکار، واجبات، مستحیلات، ممکنات، عالم علوی و سفلی، گذشته و حال و آینده و غیره را دربرگرفته است. از این رو هیچ چیز از او مخفی و پنهان نیست.

الحکیم: کسی که در خلق و امر دارای حکمت والا است و همه چیز را در نهایت

اتقان و زیبایی آفریده است:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰].

«آیا برای گروهی که یقین دارند، حکم چه کسی از حکم الله نیکوتر است.»
از این رو پروردگار حکیم به عبث نمی‌آفریند و دست به بیهوده‌کاری نمی‌زند و حکومت دنیا و آخرت را در دست دارد و با شریعت، قضا، قدر، جزا و پاداش در میان بندگانش داوری می‌کند.

الحکمة: عبارتست از قرار دادن هر چیز در جایگاه و مرتبه‌ای که شایسته‌ی آن است.
الرحمن، الرحیم، البرّ، الکریم، الجواد، الرؤوف، الوهّاب: همگی این اسماء معانی و مفاهیم نزدیک به هم دارند و بر اوصاف پروردگار به مهر، رحمت، نیکی، جود، بخشش دلالت دارند، بنابراین رحمت او به مقتضای حکمتش تمامی وجود را فرا گرفته است.

مؤمنان را از رحمتش نصیب و بهره‌ی بیشتر و کاملتری است، زیرا:

﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ﴾ [الأعراف: ۱۵۶].

«و رحمت من همه چیز را دربر گرفته، آن را برای کسانی مقرر خواهم داشت که پرهیزگاری کنند.»

از این رو تمامی نعمات دنیا و آخرت همه از آثار رحمت، جود و کرم اوست.
السمیع: کسی است که علیرغم اختلافی که در زبانها و نیازها وجود دارد، تمامی صداها را می‌شنود.

البصیر: کسی است که همه چیز را می‌بیند -گرچه در نهایت خردی و ناچیزی باشد-
او مورچه‌ی سیاهی را در دل شب، بر روی صخره‌ی سیاهی می‌بیند و صدای پایش را می‌شنود.

و هرچه را در زیر طبقات هفتگانه‌ی زمین یا بر بالای هفت آسمانها باشد می‌بیند و حال و روز کسی را که مستحق پاداش و جزا است می‌بیند و صدایش را می‌شنود و این به حکمت او برمی‌گردد.

الحمید: در ذات، اسماء، صفات و افعالش ستوده است او زیباترین اسماء و کامل‌ترین صفات و نیکوترین افعال را دارد و کردارش در نهایت فضل، احسان و عدالت است. المجدید، الکبیر، العظیم، الجلیل: او کسی است که متصف به صفات عظمت، بزرگی، جلال و جبروت است و از هر چیز و هر کس بزرگ‌تر و بلند مرتبه‌تر و والاتر است و دل‌های بندگان و اولیاءاش در برابر عظمت و کبریای او از خشوع، فروتنی، جلال، عظمت آکنده و ملامال است.

العفو، الغفور، الغفار: کسی که همواره و همیشه معروف به عفو و گذشت و آمرزش است، زیرا همه کس نیازمند آمرزش، مهر، رحمت، جود و کرم اوست و به بندگان او وعده داده هر کس اسباب عفو و آمرزش را فراهم آورد، از گناهانش در می‌گذرد و او را می‌آمرزد:

﴿وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ﴾ [طه: ۸۲].

«من قطعاً می‌آمرزم کسی را که برگردد و ایمان بیاورد».

التواب: کسی که پیوسته بازگشت توبه‌کاران را می‌پذیرد و از گناهان کسانی که با توبه و پشیمانی به سوی او برمی‌گردند درمی‌گذرد، از این رو هر کس با توبه‌ی خالص به سوی او برگردد الله ﷻ توبه‌اش را می‌پذیرد و با اعطای توفیق توبه به بندگان او متوجه کردن دل‌هایشان به سوی خود، گناهانشان را می‌آمرزد و پس از توبه‌ی واقعی با پذیرفتن آن و گذشت از خطاهایشان، آنان را مورد مغفرت و آمرزش قرار می‌دهد.

القدّوس، السّلام: او از تمامی صفاتی که بر عیب و نقص دلالت کند، پاک و منزّه است و بسی منزّه و والاست از اینکه کسی از بندگان او یکی از صفات کمال با او شریک باشد:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱].

﴿وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ [الاحلاص: ۴].

﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُو سَمِيًّا﴾ [مریم: ۶۵].

«آیا شبیه و همانندی برای الله پیدا خواهی کرد».

﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا﴾ [البقرة: ۲۲].

«پس شرکاء و همانندهایی برای الله به وجود نیاورید».

قدوس نیز مانند سلام، به معنای نفی هرگونه عیب و نقصی از الله تعالی است، از این رو این دو اسم بر کمال مطلق دلالت دارند، زیرا هرگاه نقص متنفی باشد، خود به خود کمال ثابت می‌شود.

العلیّ الأعلیّ: کسی است که علو و برتری مطلق - اعم از علو ذات و علو صفات و علو قهر - از هر جهت از آن اوست، و بر عرش استواء یافته و سلطه و قهرش تمام مملکت خویش را دربر گرفته و متّصف به تمامی صفات عظمت، کبریا، جلال، جمال و کمال است و هر کمالی که متصور باشد فقط زینده‌ی اوست.

العزیز: همه‌ی عزّت، قدرت، غلبه و سیطره‌ی واقعی از آن اوست، از این رو هیچ کس از بندگانش را یارای آن نیست که بر او غلبه کند، زیرا همه‌ی آنان مقهور اویند و در برابر عظمتش خاشع و ناتوانند.

القویّ المتین: به همان معانی «عزیز» است.

الجبار: به معنای والا، برتر، قهار و گاهی نیز به معنای رئوف و مهربان است، که دل‌های شکسته و ضعیفی را که به او پناه ببرند، دلنوازی و تسلی می‌دهد.

المتکبر: بری است از بدی، نقص و عیبه‌ها چون صاحب عظمت و کبریا است.

الخالق، الباری و المصور: کسی است که تمام مخلوقات را آفریده و با حکمتش آنها را سر و سامان داده و بعد شکل بخشیده، معتدل و متناسب کرده است، اتصاف او به این صفات همیشگی و دائمی است.

المؤمن: کسی است که با صفات کمال و با کمال جلال و جمالش خود را ستوده و

ثنا گفته است و رسولانش را فرستاده و کتاب‌هایش را با آیات و براهین محکم نازل کرده است تا بر درستی و صحت آنچه با خود آورده‌اند، دلالت کند.

المهمین: آگاه بر زوایای پنهان‌امور و بر کُنه دلها، همان کسی که بر همه چیز و همه کس احاطه‌ی علمی دارد.

القدریر: دارای کمال قدرت، کسی که با قدرت و توانایی موجودات را آفریده و قدرتمندانه نیز به ساماندهی، نظم و نظام‌امورشان می‌پردازد و سپس آنها را می‌میراند و زنده می‌کند، نیکوکار را با نیکی‌اش و بدکار را با بدی‌اش جزا می‌دهد که به پاداش لایقشان برسند و هرگاه اراده کند کافی است بگوید: «بشو».

﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ [البقرة: ۱۱۷].

با صدور این فرمان، آن موجود پدید می‌آید و با قدرتش دلها را دگرگون و آنگونه که می‌خواهد در آنها تصرف می‌کند.

اللطیف: کسی که علم و آگاهی‌اش تمام زوایای ظاهر، باطن، پنهان و امور ریز و درشت را دربر گرفته است و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است و با لطف و احسانش از راههایی که خود درک نمی‌کنند مصالحشان را تأمین می‌کند. پس گاهی به معنای «خبیر» و گاهی به معنای «رئوف» است.

الحسیب: عالم و آگاه به حال بندگان، کسانی که به او پشت بیندند و توکل کنند، کفایتشان می‌کند و با حکمتش بندگان را جزا و پاداش می‌دهد و از ریز و درشت باطنشان آگاه است.

الرَّقِيب: آگاه از کُنه دلها و هر آنچه مردمان کسب کنند، همان کسی که مخلوقات را آفریده و به آنها جان بخشیده و به بهترین شیوه و کاملترین نظام آنها را ساماندهی و حفظ کرده است.

الحفیظ: حافظ و نگهبان تمام مخلوقات و آگاه از حال و روزشان کسی، که دوستانش

را از غوطه‌ور شدن در گناهها و مهلکات حفظ کرده و با مهر و دوستی [در روز رستاخیز] با آنان رفتار می‌کند و اعمالشان را شمارش و جزا و پاداششان را به تمام و کمال می‌دهد.

المحیط: با علم، قدرت، رحمت و قهرش بر همه چیز و همه کس احاطه دارد.
القهار: بر همه چیز چیره و مسلط است و تمام مخلوقات در برابر عزت، کمال و قدرتش فروتن و تسلیم و فرمانبردار هستند.
المقیم: کسی که قوت و روزی تمام موجودات را فراهم کرده است و با حکمتش هرگونه که بخواهد در آنها تصرف روا می‌دارد.

الوکیل: کسی که ساماندهی امور آفریدگانش را با علم، کمال قدرت و شمول حکمتش متعهد گشته است، دوستان و یارانش را دوست دارد و یسر و آسانی‌شان را می‌خواهد، از این رو از سختی و مشقت بدورشان می‌دارد و امورشان را کفایت می‌کند، بنابراین هرکس او را کفیل و سرپرست خود کند، کفایتش می‌کند.

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ [البقرة: ۲۵۷].

«الله متولی و عهده دار امور کسانی است که ایمان آورده‌اند. ایشان را از تاریکی‌ها بیرون می‌آورد و به سوی نور رهنمون می‌شود».

ذو الجلال والاکرام: صاحب عظمت و کبریاء، کسی که دارای رحمت، جود و احسان عام و خاص است و دوستان و برگزیدگانی که دوستش دارند و بزرگش می‌شمارند، مورد سپاس و تکریم قرار می‌دهد.

الودود: کسی که پیامبران، فرستادگان و یارانش را دوست دارد و آنان نیز او را دوست دارند؛ الله تعالی در نزد آنان محبوبتر از همه چیز و همه کس است و دل‌هایشان سرشار و مالا مال از حبّ و دوستی اوست و زبانشان به ثنا و ستایش او مشغول و با نهایت اخلاص و توبه‌ی همه جانبه دل‌هایشان تنها متوجه اوست.

الفتّاح: کسی که با احکام شرعی، قدری و جزائی خود میان بندگانش داوری می‌کند و به لطف و کرمش دیدگان راستگویان و قلبهایشان را به شناخت و محبت و انابت می‌گشاید و درهای مهر و رحمتش را به روی‌شان باز و با انواع روزی‌ها به پیشوازشان رفته و اسبابی را برای‌شان فراهم نموده تا به خیر دنیا و آخرت دست یابند:

﴿مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ﴾

[فاطر: ۲].

«الله (در خزان) هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند از آن جلوگیری کند و الله هر چیزی را که باز دارد و از آن جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را رها و روان سازد».

الرّزاق: روزی دهنده‌ی تمام بندگانش، هر موجودی که بر روی زمین بچند و راه برود، روزی‌اش را متکفل شده است و دو نوع رزق را برای بندگانش فراهم کرده است:

۱- روزی مادی یا همان تغذیه، که تمام انسان‌ها اعم از کافر و مؤمن را در گذشته و حال و آینده دربرمی‌گیرد.

۲- روزی معنوی یا همان رزق خاص، که تغذیه‌ی دلها با علم و ایمان است و روزی حلال که خاص مؤمنان است که مطابق حکمت و رحمتش از درجات مختلفی برخوردار است، این نوع رزق به بنده کمک می‌کند تا دین و دنیایش را به سامان آورد.

الحکم العدل: کسی که در دنیا و آخرت میان بندگانش با عدل و داد داوری می‌کند و به اندازه‌ی کوچک‌ترین ذره نیز بر کسی ظلم و ستم روا نمی‌دارد و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد و کسی را بیشتر از گناهِش مجازات نمی‌کند و حقوق تباہ شده‌ی بندگانش را از ستمگران می‌گیرد و کسی را نخواهی یافت مگر اینکه در آن روز حشش را به تمام و کمال ادا می‌کند، بنابراین در تمام امور و تقدیراتش کاملاً به عدالت رفتار می‌کند:

﴿إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [هود: ۵۶].

«بی‌گمان معبود من بر صراط مستقیم قرار دارد».

جامع النَّاس: گردآورنده‌ی مردمان و اعمالشان در روزی که هیچ شکی در آمدن آن نیست و هیچ گناه کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده و آنها را به تمام و کمال شمارش کرده است و با علم و قدرت فراوانش پیکر مردگان را که کاملاً متلاشی و از بین رفته است دوباره گرد می‌آورد.

الحیّ القيّوم: زنده‌ی پایدار، نگهدارنده‌ی آسمان‌ها و زمین، ساماندهنده‌ی احوال بندگان و روزی دهنده‌ی آنان، بنابراین «حیّ» کسی است که جامع تمام صفات ذات است و قیوم نیز جامع صفات افعال.

النور: نور آسمان‌ها و زمین، کسی که دل‌های عارفان را با معرفت، ایمان، هدایت و آسمان‌ها و زمین را با نورش، منور و نورانی کرده است و حجابش از نور است و هرگاه پرده از این حجاب بردارد، هرچشمی که به نظاره‌ی جمال او بیافتد، در آتش خواهد سوخت.

بدیع السموات والأرض: آفریدگار و خالق آسمان‌ها و زمین در نهایت زیبایی و نوآفرینی، با نظام شگفت و محکمی که در آنها سراغ می‌رود.

القابض الباسط: روزی مردمان و جان‌هایشان را گاهی به مقتضای حکمت و رحمتش تنگ و گاهی نیز بسط و گشایش می‌دهد.

المعطي المانع: در برابر منع و عطایش هیچ کس و هیچ چیز را مانع نخواهی یافت و او جلب‌کننده‌ی تمام منافع و مصالح است، به هر که بخواهد می‌بخشد و از هر که بخواهد به مقتضای حکمت و رحمتش دریغ می‌دارد.

الشهيد: آگاه از تمام چیزها، کسی که تمام صداها را اعمّ از آشکار و پنهان می‌شنود و تمام موجودات را از ریز و درشت، کوچک و بزرگ و غیره می‌بیند و علم و آگاهی‌اش همه چیز را فرا گرفته و برخی از بندگانش را بر سایر بندگان به گواهی گرفته است.

المبدئ المعید: در سوره‌ی روم با اشاره به این دو صفت الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ﴾ [الروم: ۲۷].

«اوست که آفرینش را آغاز کرده است و سپس آن را بازمی‌گرداند.»

مخلوقات را آفریده تا آنان را بیازماید که کدامشان عملکرد بهتری دارند و پس از مدتی آنان را می‌میراند و در روز رستاخیز زنده‌شان می‌کند، تا کسانی را که به بهترین شیوه عمل کرده، پاداش داده و گناهکاران را مجازات کند و نیز موجودات را به تدریج آفریده و در همه حال آنان را به سوی خود بازمی‌گرداند.

الفعال لها یرید: آنچه بخواهد به انجام می‌رساند و این ناشی از کمال قدرت و نافذ بودن اراده و خواستش است، به این معنی که هرکاری را بخواهد انجام می‌دهد و کسی نمی‌تواند مانع و مخالف او باشد و کسی را به کمک یا پشتیبانی نمی‌گیرد، بلکه هرگاه اراده کند چیزی را بیافریند کافی است که به آن بگوید: پدیدآی! با صدور این فرمان آن موجود پدید می‌آید: ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ [البقرة: ۱۱۷]. و اگرچه هرچه بخواهد انجامش می‌دهد، اما اراده‌اش تابع حکمت و رحمت اوست. بنابراین الله تعالی در قبال هر آنچه در گذشته انجام داده یا در آینده خواهد داد متصف به کمال قدرت، و نافذ بودن خواست و اراده و شمول حکمت است.

الغنی، المغنی: در ذات خود غنی و بی‌نیاز است و از هر حیث غنای مطلق دارد و این بی‌نیازی ناشی از کمال اوست، از این رو هیچ نقصی متوجه او نیست و همانگونه که خالق، قادر و رازق است باید هم غنی باشد، زیرا غنا از ویژگی‌های ذاتی اوست و به هیچ وجه نیازمند دیگری نیست، زیرا کلید گنج‌های آسمان، زمین، دنیا و آخرت در دست اوست و نیز غنابخش و بی‌نیاز کننده‌ی تمام مخلوقات است: (غنای عام) و بندگان خاصش را با اعطای معارف ربّانی و حقایق ایمانی غنی و ثروتمند می‌سازد: (غنای خاص)

الخلیم: کسی که نعمات آشکار و پنهانش را بر بندگانیش علیرغم گناه، لغزش و

خطایشان سرازیر می‌کند و از اینکه در مقابل گناهانشان به عذاب متوسل شود، شکیبایی به خرج می‌دهد و به عتاب و سرزنش بسنده می‌کند تا توبه کنند و مهلتشان می‌دهد تا بازگردند.

الشاکر، الشکور: کسی که سپاسگزار و شاکر اعمال اندک بندگانش است و خطاها و لغزش‌های فراوانشان را نادیده می‌گیرد و به غیر حساب اعمال خالصانه‌ی آنان را چندین برابر می‌کند و از سپاسگزاران و شاکران قدردانی می‌کند و هرکس او را یاد کند، در نزد فرشتگان او را یاد خواهد کرد و هرکس با اعمال صالحه به او تقرب جوید، با پاداش بسی بیشتر از اعمالشان به آنان نزدیک می‌شود.

القرب، المجیب: به همه کس نزدیک است و نزدیکی‌اش دو نوع است: ۱- قُرب خاص: که ویژه‌ی بندگان عابد، طالب و محبوبانش است، حقیقت و اهمّیت این قُرب برای ما معلوم و مشخص نیست، اما آثار و نشانه‌های آن معلوم و مشهود است، به این معنی که به بندگانش لطف دارد و آنان را مورد عنایت قرار می‌دهد و توفیق و هدایتشان می‌دهد و دعای آنان را استجاب و توبه‌شان را می‌پذیرد و همانگونه که وعده داده، دُعای دعاکنندگان را هرکجا که باشند، یا در هر حالی که باشند برآورده می‌سازد. بنابراین اجابت الله تعالی نیز دارای دو صورت است: ۱- اجابت خاصّه، که ویژه‌ی کسانی است که تابع و پیرو قوانین و شریعت او هستند ۲- اجابت عامّه: برای کسانی از مخلوقاتش که قطع امید نموده و به حالت ناچاری درآمده‌اند.

الکافی: تمام نیازهای بندگانی که به او متوسل شوند را کفایت می‌کند و به داد کسانی می‌رسد که بدو ایمان آورده و به او توکل کرده‌اند و حوائج، نیازهای دین و دنیایشان را از او طلب می‌کنند، پیامبر اسلام ﷺ این صفت را در ستایش زیبایی از صفاتِ الله تعالی و در خطاب بدو، این چنین زیبا تفسیر کرده است:

«أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ».

«(بار الها!) تو اول و آغازی هستی که پیش از تو چیزی نبوده است و تو آخری هستی که پس از تو چیزی نیست و تو هویدا و آشکاری هستی که مافوق تو هیچ چیز نیست، و تو پنهان و نهانی هستی که مادون تو هیچ نیست».

الواسع: صفات و متعلقات صفاتش بسی وسیع و گسترده است، به گونه‌ای که کسی نمی‌تواند آنها را شمارش کند یا به ثنا و ستایششان پردازد، و همانگونه که خود را ستوده و ثنا گفته است، دارای عظمت، قدرت، مُلک، فضل، احسان، جود و کرم عظیم و بی پایان است.

الهادی، الرَّشید: کسی که بندگانش را با جلب منافع و دفع مضارّ هدایت و رهنمون می‌سازد و چیزهایی را به آنان می‌آموزد که پیشتر نمی‌دانستند و توفیقشان می‌دهد تا به راه راست بازآیند و به آنان تقوا را الهام می‌کند تا به سوی او بازگردند و فرمانبر اوامرش باشند، از این رو می‌توان گفت گاهی رشید، به معنای «حکیم» است به این معنی که در اقوال و افعالش به درستی عمل می‌کند، زیرا همه‌ی کارهایش به مقتضای حکمت اوست، از این رو شرایع، قوانینش سودمند، نافع، درست و بجا است.

الحقّ: در ذات و صفاتش حق است، و واجب الوجود و کامل الصفات و نعت‌ها است و وجودش از لوازم ذات اوست و وجود تمام اشیاء وابسته به وجود او می‌باشد، او همواره و همیشه متصف به صفات جلال، جمال و کمال بوده و پیوسته معروف به احسان و نیکی است، بنابراین او حق است و دیدار با او در روز رستاخیز حق است و پیامبران و رسولان و کتاب‌هایی که با خود آورده‌اند حق است و عبادت صرف برای او حق و هر چیزی که به او نسبت داده شود حق است، زیرا الله تعالی حق است و مادون او باطل و او والا و بلند مرتبه است:

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ ۖ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ [الکهف: ۲۹].

«بگو حق از سوی پروردگارتان است، پس هرکس که می‌خواهد ایمان بیاورد و هرکس که می‌خواهد کافر شود».

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [الاسراء: ۸۱].

«بگو: حق فرا رسیده است، و باطل از میان رفته و نابود گشته است، اصولاً باطل همیشه از

میان رفتنی و نابود شدنی است.»

﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ [یونس: ۳۲].

«آیا سوای حق جز گمراهی است.»

و سپاس و ثنا الله را سزد که با نعماتش، اعمال صالحه شکل می‌گیرند.^۱

پایان

با پژوهش در این مباحث به نتایج و دستاوردهای بسیار مهمی دست یافتیم و از آنجایی که آنها را برای اهل علم و کسانی که در پی حقیقت لازم و ضروری می‌بینیم، از این رو مهم‌ترین آنها را به ترتیب در زیر می‌آورم، [باشد که مقبول قرار گیرد]:

۱- همانگونه که ابن عباس رضی الله عنهما اشاره کرده است، اصطلاح اهل سنت از همان آغاز اسلام شایع بوده است.

۲- عقیده‌ی مسلمانان از کتاب و سنت گرفته می‌شود، که با فطرت سالم سازگار بوده و بسیار ساده و آسان و از طلسم و معما و چیستان به دور است.

۳- پیروی و تبعیت از کتاب و سنت واجب است.

۴- عقل صریح موافق نقل صحیح است و دو دلیل قطعی هرگز با هم مخالف نیستند، و هرگاه میان آن دو تعارض دیده شود، نقل مقدم است.

۵- برای فهم نصوص کتاب و سنت نیازمند فهم سلف صالحیم.

۶- عصمت برای رسول الله صلی الله علیه و آله ثابت و قطعی است و امت (به صورت عام) معصومانند از این رو بر گمراهی گرد نمی‌آیند.

۷- بحث و مجادله‌ی نیکو در بیان حق یکامر شرعی است، اما ستیز و دشمنی مورد نهی قرار گرفته است.

۸- بدعت با بدعت پاسخ گفته نمی‌شود و در مقابل تفریط و کوتاهی نباید با غلو و زیاده‌روی برخورد کرد و همانگونه که در مباحث عقیدتی واجب است، در مجادله و پاسخگویی باید به شیوه‌ی پیشنهادی وحی ملتزم و پای‌بند بود.

۹- هرچیز نوظهوری در امر دین بدعت و هر بدعتی گمراهی و سرانجام هر گمراهی در آتش دوزخ است.

- ۱۰- عقل سلیم با کتاب و سنت مخالف نیست و باید در زمینه‌ای بکار گرفته شود که الله تعالی بیان داشته است.
- ۱۱- با دلایل عقل و نقل ثابت است که راه سلف سالمترین، آگاهانه‌ترین و محکم‌ترین راه‌هاست.
- ۱۲- توحید اسماء و صفات و شناخت آنها در زندگی انسان مسلمان نقش بسیار مهمی دارد و یکی از بزرگ‌ترین و ضروری‌ترین مسائل دین محسوب می‌شود.
- ۱۳- اهل سنت اسماء و صفاتی را ثابت می‌دانند که الله تعالی از آن خبر داده و برای خودش اختیار کرده یا رسولش آن را بیان داشته است، از این رو نه بر آنها می‌افزایند و نه از آن می‌کاهند، و او را با اوصافی می‌خوانند که خودش را با آنها وصف نموده یا رسولش او را بدانها متصف ساخته است و از تحریف، تعطیل، چگونگی و تمثیل بدورند.
- ۱۴- و صفاتی را که الله تعالی از خود نفی نموده، یا رسولش به انکار آن پرداخته را از او نفی می‌کنند و معتقدند الله تعالی متصف به صفات کمال است.
- ۱۵- اقوال و گفتار علمای اهل سنت در تمام ادوار تاریخی در این باره یکی بوده است، زیرا همه‌ی آنان از یک سرچشمه - که همان کتاب و سنت است - بهره برده‌اند.
- ۱۶- صفات الهی به صفات عقلیه، خبریه، ذاتیه و فعلیه‌ی اختیاریه تقسیم می‌شود.
- ۱۷- اسماء و صفات دارای قواعد مهمی است و جوینده‌ی علم باید آنها را فرا بگیرد، تا به زیبایی آنها را فهم و حفظ کند.
- ۱۸- واجب است در معرفت اسماء و صفات سمع بر عقل مقدم باشد.
- ۱۹- دلایلی که با آن اسماء و صفات الهی را ثابت می‌کنیم همان کتاب و سنت است.
- ۲۰- ظواهر نصوص به اعتباری برای ما معلوم و به اعتبار دیگر مجهول و ناشناخته است، به اعتبار معنا و مفهوم معلوم و مشخصند، اما به اعتبار چگونگی و کیفیتی که دارند مجهول و ناشناخته‌اند.
- ۲۱- تمام صفات الله تعالی صفات کمالند و هیچ نقصی در آنها دیده نمی‌شود و سمع

و عقل و فطرت بر آن دلالت دارند.

- ۲۲- در الفاظ مبهم هم حق یافت می‌شود و هم باطل.
- ۲۳- سخن گفتن از صفات مانند سخن گفتن از ذات است.
- ۲۴- سخن گفتن از پاره‌ای از صفات، مانند سخن گفتن از سایر صفات است.
- ۲۵- برخی از اسماء الله بر چند صفت دلالت دارند.
- ۲۶- معانی صفات معلوم و مشخص، اما چگونگی و کیفیت آنها مجهول و ناشناخته و ایمان به آنها واجب و سؤال از چگونگی و کیفیتشان بدعت است.
- ۲۷- هر اسمی از اسماء الله بر ذات و صفتی دلالت دارد که متضمن آن است و اگر متعدی باشند بر اثر مترتب بر آن نیز دلالت دارند.
- ۲۸- باب صفات از باب اسماء وسیعتر و گسترده‌تر است، زیرا هر اسمی متضمن یک صفت است، و پاره‌ای از صفات متعلق به افعال الله تعالی هستند، و چنانکه می‌دانید افعال او هیچ انتها و پایانی ندارند.
- ۲۹- دلالت اسماء بر ذات و صفات از نوع دلالت مطابقت و تضمین و التزام است.
- ۳۰- اسمایی که بر صفات دلالت دارند، زیباترین و کامل‌ترین نوع اسماء هستند.
- ۳۱- صفات الهی در دلها و جانها و جهان تأثیر می‌گذارند.
- ۳۲- هر صفتی از صفات الهی جداگانه بر قلب تأثیر گذار است.
- ۳۳- آمرزش الله تعالی به این معنی نیست که در گناهان غوطه ور شویم.
- ۳۴- از ویژگی‌های مستحق بودن الله تعالی در صفات کمال، یگانگی او در حاکمیت است.
- ۳۵- نفی معانی اسماء الله، یکی از بزرگ‌ترین موارد الحاد در آنها به حساب می‌آید.
- ۳۶- از مفسرانی که در تفسیر آیات به شیوه‌ی سلف عمل کرده‌اند بزرگان زیر را میتوان نام برد: امام طبری، بغوی، ابن کثیر، قاسمی، سعدی (رحمهم الله).
- ۳۷- برخی از کسانی که پس از غوطه‌ور شدن در علم کلام به راه و شیوه‌ی سلف

بازگشتند عبارتند از: ابوالحسن اشعری، امام غزالی، امام جوینی، امام فخر رازی (رحمهم الله).

۳۸- الله تعالی امام احمد بن حنبل و امام ابن تیمیه و غیره را با دفاع از شیوهی اهل سنت و جماعت گرامی و مکرم داشته است.

۳۹- سخن گفتن از صفات الله تعالی بدون علم و آگاهی کاری خطرناک است، و انکار بعضی از صفات او موجب کفر می شود، و سوگند یاد کردن به صفتی از صفات الله تعالی جائز است.

والحمد لله، فائق احمدی، تابستان ۱۳۹۰ سنندج

مراجع و منابع

- ١- إبطال التأويلات لأخبار الصفات، تصنيف القاضي أبي يعلى محمد بن الحسين بن محمد الفراء، تحقيق ودراسة أبي عبد الله محمد بن حمد الحمود النجدي، الناشر: مكتبة الإمام الذهبي.
- ٢- ابن تيمية وجهوده في التفسير، تأليف إبراهيم خليل بركة، الناشر: المكتبة الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٤٠٥هـ - ١٩٨٤م.
- ٣- أبو حامد الغزالي والتصوف، دراسة حول العديد من كتب الغزالي، و خاصة كتابه إحياء علوم الدين، تأليف عبدالرحمن محمد سعيد دمشقية، الناشر: دار طبية، الرياض، «الطبعة الثانية».
- ٤- أبو الحسن الأشعري و عقيدته، تأليف حماد بن محمد الأنصاري، الطبعة الثانية، مطبعة الفجالة الجديدة.
- ٥- إثبات صفة العلو، تأليف الإمام موفق الدين أبي محمد عبدالله بن أحمد ابن قدامة، حقه و علق عليه: د. أحمد بن عطية الغامدي، الناشر: مؤسسة علوم القرآن، بيروت، و مكتبة العلوم و الحكم، المدينة المنورة، الطبعة الأولى، ٩ هـ - ١٩٨٨م.
- ٦- إجتماع الجيوش الإسلامية، للإمام ابن القيم، مع بيان موقف ابن القيم من بعض الفرق، إعداد و تحقيق الدكتور عواد عبدالله المعترك، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨م.
- ٧- أحكام القرآن لأبي بكر محمد بن عبدالله المعروف بابن العربي، تحقيق علي محمد

البعجوي، الناشر: عيسى الحلبي.

٨- أحمد بن حنبل، إمام أهل السنة، ١٦٤-٢٤١ هـ ، عبدالغنى الدقر، الناشر:

دارالقلم، الطبعة الثانية ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م.

٩- أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن، تأليف الشيخ محمد الأمين بن المختار

الجبكى الشنقيطى، عالم الكتب، بيروت.

١٠- إعلام الموقعين عن رب العالمين، لابن القيم شمس الدين أبي عبدالله محمد

بن أبي بكر، الناشر: دار الجيل.

١١- أقاويل الثقات في تأويل الأسماء والصفات والآيات المحكمات والمشتبهات،

للإمام زين الدين مرعى يوسف الكرمي، تحقيق شعيب الأرنؤوط، الناشر:

مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٥ م.

١٢- الإبانة عن شريعة الفرقة الناجية ومجانبة الفرق المذمومة، تأليف الإمام أبي

عبدالله بن محمد بن بطة العكبرى الحنبلى، ت(٢٨٧)، تحقيق ودراسة رضا بن

نعسان معطى، الناشر: دار الحرية، الطبعة الأولى، ١٤٠٩ هـ - ١٩٨٨ م.

١٣- الإحكام في أصول الأحكام للآمدي سيف الدين أبي الحسن علي بن أبي علي بن

محمد المري، الناشر مكتبة علي صبيح وأولاده، طبعة ١٣٨٧ هـ - ١٩٦٨ م.

١٤- الأربعين في دلائل التوحيد، لأبي إسماعيل الهروي، حققه وعلق عليه علي بن

محمد ناصر الفقيهى، الطبعة الأولى، ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٤ م.

١٥- من صفات رب العالمين للذهبي، حققه وخرج أحاديثه وعلق عليه عبد

القادر محمد عطاء، الناشر: مكتبة العلوم والحكم، المدينة المنورة، الطبعة

الأولى، ١٤١٣ هـ.

١٦- الاعتصام، لأبي إسحاق إبراهيم بن موسى الشاطبى، مطبعة مكتبة الرياض

الحديثة، الناشر: دار الفكر، بدون رقم.

١٧- الاعتقاد الخالص من الشك والانتقاد، تأليف الامام علاء الدين بن المعطار، حققه وعلق عليه علي حسن علي عبد الحميد الحلبي، الناشر: دار الكتب الأثرية، الأردن، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ هـ.

١٨- الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، لشيخ الإسلام تقي الدين أبي العباس أحمد بن عبدالحليم بن عبدالسلام ابن تيمية، تحقيق: السيد الجليند، الناشر: دار المجتمع، الطبعة الرابعة، ١٤١٠ هـ.

١٩- الإبان، لشيخ الإسلام ابن تيمية، تحقيق ومراجعة هاشم محمد الشاذلي، الناشر: دار الحديث بجوار إدارة الأزهر، القاهرة، «لا يوجد رقم الطبعة».

٢٠- البداية والنهاية، للإمام أبي الفداء الحافظ ابن كثير الدمشقي المتوفى (٧٧١ هـ)، وحقق أصوله مجموعة من المشايخ، الناشر: دار الريان، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م.

٢١- البيهقي وموقفه من الإلهيات، للدكتور أحمد بن عطية بن علي الغامدي، الناشر: المجلس العلمي لإحياء التراث الإسلامي، الطبعة الثانية، ١٤٠٢ هـ - ١٩٨٢ م.

٢٢- التدمرية تحقيق لإثبات الأسماء والصفات، وحقيقة الجمع بين القدر والشرع، تأليف شيخ الإسلام تقي الدين أبي العباس أحمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام ابن تيمية، حققه محمد بن عودة، الطبعة الأولى، ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م.

٢٣- التعريفات للجرجاني، الشيخ علي بن محمد الجرجاني، مطبعة سند إسلامبول، الطبعة ١٣٨٠ هـ.

٢٤- التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، تأليف أبي عمر يوسف ابن عبد الله بن محمد بن عبد البر النمري القرطبي، تحقيق عبد الله بن الصديق، الناشر:

وزارة الأوقاف والشؤون الدينية بالمغرب.

٢٥- التوحيد واثبات صفات الرب عزوجل التي وصف بها نفسه، تأليف الحافظ الكبير محمد بن إسحاق بن خزيمة، راجعه وعلق عليه محمد خليل هراس، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.

٢٦- التوحيد مع إخلاص العمل لوجه الله لشيخ الإسلام ابن تيمية، حققه د. محمد السيد الجليند، الناشر: دار القبلة للثقافة الإسلامية، الطبعة الثالثة ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م.

٢٧- إجماع العوام عن علم الكلام للغزالي، مكتبة الجندي، القاهرة.

٢٨- الجامع لأحكام القرآن، لأبي عبد الله محمد بن أحمد القرطبي، الناشر: مؤسسة مناهل العرفان، وتوزيع مكتبة الغزالي بدمشق، بدون رقم.

٢٩- الحجة في بيان المحجة وشرح عقيدة أهل السنة، للإمام أبي القاسم إسماعيل بن الفضل التيمي الأصبهاني، حققه محمد بن محمود أبو رحيم، الناشر: دار الراية.

٣٠- الحق الواضح المبين في شرح توحيد الأنبياء والمرسلين من الكافية الشافية، للشيخ عبد الرحمن ناصر السعدى، الناشر: مكتبة المعارف، الرياض، ١٤٠٦ هـ - ١٩٩٨٦ م.

٣١- الرد على الجهمية للإمام الحافظ ابن منده، حققه وعلق عليه وخرج أحاديثه، د. علي بن محمد ناصر الفقيهى، الطبعة الثانية منقحة، ١٤٠٢ هـ - ١٩٦٢ م.

٣٢- الرد على من أنكر توحيد الأسماء والصفات، للشيخ عبد الرحمن عبد الخالق، مكتبة الدار السلفية، والناشر: الدار السلفية، الطبعة الأولى، ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م.

٣٣- السنة ومكانتها في التشريع، أ. د. مصطفى السباعى، الناشر: المكتب

- الإسلامى، الطبعة الرابعة ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م.
- ٣٤- السنّة، عبدالله بن الإمام أحمد بن حنبل، حَقَّقَه مجموعة من العلماء تحت رئاسة عبدالله بن حسين آل الشيخ، الناشر: المطبعة السلفية ومكتبتها، بمكة المكرمة، الطبعة ١٣٤٩ هـ.
- ٣٥- الشيخ عبد الرحمن بن سعدي وجهوده في توضيح العقيدة للشيخ عبد الرزاق عبد المحسن العباد، الناشر: مكتبة الرشد، الطبعة الأولى ١٤١١ هـ - ١٩٩٠ م.
- ٣٦- الشريعة، للإمام أبي بكر محمد بن حسين الأجرى، حَقَّقَه حامد الفقى، دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة الأولى ١٤٠٣ هـ.
- ٣٧- الصفات الإلهية في الكتاب والسنة، د. محمد امان علي الجامى، مطبوعات الجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة، الطبعة الأولى ١٤٠٨ هـ.
- ٣٨- الصواعق المرسلّة، ابن القيم، تحقيق د. علي بن محمد دخيل الله، طبعة دار العاصمة بالرياض، الطبعة الثانية، ١٤٠٨ هـ.
- ٣٩- العقيدة في الله، الدكتور عمر سليمان الأشقر، الناشر: مكتبة الفلاح، الطبعة الخامسة.
- ٤٠- العقيدة السلفية في كلام رب البرية، وكشف أباطيل المبتدعة الردية، تأليف عبد الله بن يوسف الجريع، الطبعة الأولى ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م.
- ٤١- العيز والأثر في عقائد أهل الأثر، تأليف الإمام العلامة عبد الباقي المواهي الحنبلى، تحقيق وتعليق عصام رؤّاس قلعبجى، الناشر: دار المأمون للتراث، الطبعة الأولى ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م.
- ٤٢- الفتوى الحموية الكبرى، تأليف شيخ الإسلام تقى الدين أحمد ابن تيمية، المطبعة السلفية ومكتبتها، الطبعة الرابعة ١٤٠١ هـ.

- ٤٣- الفصل في الممل والأهواء والنحل، للإمام أبي محمد علي بن أحمد بن حزم الظاهري، وبهامشه الممل والنحل للإمام أبي الفتح محمد بن عبد الكريم الشهرستاني، الناشر: دار المعرفة، بيروت، الطبعة الثانية ١٣٩٥ هـ.
- ٤٤- القاعدة المراكشية، تأليف شيخ الإسلام أحمد ابن تيمية، ت (٧٢٨)، حققه د. ناصر بن سعد، ورضا بن نعيان معطي، الناشر: دار طيبة للنشر والتوزيع.
- ٤٥- القواعد المثلى في صفات الله وأسمائه الحسنی، للشيخ محمد بن صالح العثيمين، طبعة دار الهجرة، مكتبة الكوثر بالرياض، الطبعة الأولى ١٤١٠ هـ.
- ٤٦- القول المختصر المبين في مناهج المفسرين، لأبي عبدالله محمد محمد المحمود النجدي، مكتبة دار الإمام الذهبي للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى ١٤١٢ هـ.
- ٤٧- المجموع الثمين للشيخ محمد بن صالح العثيمين، فتاوى في العقيدة، جمع وترتيب فهد بن ناصر السليمان، الناشر: دار الوطن، الرياض، الطبعة الأولى، رجب ١٤١١ هـ.
- ٤٨- المسند، لأحمد بن حنبل، تحقيق أحمد شاكر، طبعة المعارف.
- ٤٩- المغنى، لابن قدامة، لأبي محمد بن عبدالله بن أحمد بن محمد بن قدامة، الناشر: مكتبة الرياض الحديثة بالرياض.
- ٥٠- المفسرون بين التأويل والإثبات في آيات الصفات، للشيخ محمد عبد الرحمن المغراوي، الناشر: دار طيبة، الطبعة الأولى ١٤٠٥ هـ.
- ٥١- الموافقات في أصول الشريعة، لأبي إسحاق إبراهيم بن موسى اللخمي الغرناطي المالكي، المتوفى سنة (٧٩٠ هـ)، الناشر: دار الباز للنشر والتوزيع بمكة.

٥٢- النصيحة في صفات الرب جلّ وعلاء وتتضمّن عقيدة الإمام عبدالله بن يوسف الجوينى، المتوفى سنة (٤٣٨ هـ)، للعلامة الشيخ أحمد بن إبراهيم الواسطي الشافعي الصوفي المعروف بابن شيخ الحزاميين، المكتب الإسلامى، الطبعة الثالثة ١٤٠٣ هـ - ١٩٨٣ م.

٥٣- النهاية في غريب الحديث والأثر، للإمام مجد الدين أبي السعادات المبارك بن محمد الجزرى، المعروف بابن الأثير، تحقيق: محمود محمد الطناحى، الناشر: المكتبة الإسلامية، طبعة دار التراث العربى، بيروت، لبنان.

٥٤- النهجُ الأسمى في شرح أسماء الله الحسنى، للشيخ محمد بن حمد الحمّود، الناشر: مكتبة المعلا، الكويت، الطبعة الأولى ١٤٠٦ هـ.

٥٥- بدائع الفوائد للإمام شمس الدين محمد ابن قيم الجوزية، المتوفى (٧٥٢ هـ)، الناشر: دار الفكر.

٥٦- بيان فضل علم السلف على علم الخلف، للحافظ ابن رجب الحنبلى، حققه وخرّج أحاديثه يحيى مختار غزاوى، الناشر: دار البشائر الإسلامية، الطبعة الأولى ١٤٠٣ هـ - ١٩٨٣ م.

٥٧- تاج العروس من جوهر القاموس محمد بن قصي الزبيدى، نسخة مصورة من مكتبة الحرم المكى.

٥٨- تاريخ بغداد، لأبي أحمد الخطيب البغدادي، الناشر: مطبعة السعادة بجوار محافظة مصر، ١٣٤٩ هـ.

٥٩- تبرئة السلف من تفويض الخلف، محمد بن أحمد اللحيان، الناشر: مكتبة دار الحميض، الطبعة الأولى ١٤١٣ هـ - ١٩٩٢ م.

٦٠- تذكرة الحفاظ للذهبي: شمس الدين محمد بن أحمد الذهبي، كنيته أبو عبدالله،

- ت(٧٤٨ هـ - ١٣٤٨ م)، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية بحيدر آباد، الهند،
الطبعة الثالثة ١٩٥٧ م.
- ٦١- تفسير القرآن العظيم، لابن كثير، دارالمعرفة، بيروت، الطبعة الثانية ١٤٠٨ هـ
-١٩٨٨ م.
- ٦٢- تقريب التهذيب، الحافظ ابن حجر العسقلاني، تحقيق: محمد عوامة، دار
الرشيد، حلب، دمشق، الطبعة الثانية ١٤٠٨ هـ.
- ٦٣- تلبيس إبليس، للحافظ الإمام جمال الدين أبي الفرج عبد الرحمن بن الجوزي
البغدادى، المتوفى سنة (٥٩٧ هـ)، تحقيق: السيد الجليمي، الناشر: دار الريان
للتراث.
- ٦٤- تهذيب التهذيب، لابن حجر، الناشر: دار صادر، الطبعة الأولى، سنة ١٣٢٥
هـ، مطبعة دائرة المعارف النظامية، الهند.
- ٦٥- توضيح الكافية الشافية، تأليف علامة القصيم الشيخ عبدالرحمن بن ناصر
السعدى، الناشر: مكتبة ابن الجوزى، السعودية، طبعة ١٤٠٧ هـ -١٩٨٧ م.
- ٦٦- توضيح المقاصد وتصحيح القواعد في شرح قصيدة الإمام ابن القيم
الموسوعة الكافية الشافية في الانتصار للفرقة الناجية، للشيخ أحمد إبراهيم
عيسى، وتحقيق زهير الشاويش، الناشر: المكتب الإسلامى، الطبعة الثالثة
١٤٠٦ هـ -١٩٨٦ م.
- ٦٧- تيسير الكريم الرحمن في تفسير كلام المنان للشيخ عبدالرحمن بن ناصر
السعدى، ت(١٣٧٩ هـ)، الناشر: مركز صالح بن صالح الثقافي بعنيزة،
السعودية، ١٤٠٧ هـ.
- ٦٨- جامع البيان عن تأويل القرآن، ابن جرير الطبرى، الناشر: دارالريان، القاهرة

- ١٤٠٧ هـ. ١٩٨٧ م.
- ٦٩- جامع الرسائل لابن تيمية، المجموعة الثانية، تحقيق: محمد رشاد سالم، الطبعة الأولى ١٤٠٥ هـ. ١٩٨٤ م.
- ٧٠- جامع العلوم والحكم لزين الدين أبي الفرج عبدالرحمن بن شهاب الدين بن احمد بن رجب الحنبلي البغدادي، الناشر: مؤسسة الكتب الثقافية، الطبعة الثانية ١٤١٠ هـ. ١٩٩٠ م.
- ٧١- جامع بيان العلم وفضله وما ينبغي في روايته وحمله، للإمام أبي عمر يوسف بن عبدالبر النمري القرطبي، المتوفى سنة (٤٦٣ هـ)، المكتبة السلفية بالمدينة المنورة، الطبعة الثانية ١٣٨٨ هـ. ١٩٦٨ م.
- ٧٢- حقيقة البدعة وأحكامها، تأليف سعيد بن ناصر الغامدي، الناشر: مكتبة الرشيد، الرياض، الطبعة الأولى ١٣٩٩ هـ. ١٩٦٨ م.
- ٧٣- داعية التوحيد محمد بن عبدالوهاب، تأليف عبدالعزيز سيد، الناشر: دارالعلم للملايين، بيروت، الطبعة الثانية ١٩٧٨ م.
- ٧٤- درء تعارض العقل والنقل، لابن تيمية، أبي العباس تقي الدين أحمد بن عبدالحليم، تحقيق الدكتور محمد رشاد سالم، الطبعة الأولى ١٣٩٩ هـ. ١٩٧٩ م.
- ٧٥- دراسات في مباحث توحيد الأسماء والصفات، للدكتور محمد بن خليفة التميمي، الأستاذ المساعد بكلية الدعوة وأصول الدين بالجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة، وأصلها محاضرات على طلاب الجامعة.
- ٧٦- رد الإمام الدارمي عثمان بن سعيد علي بشر المريسي العنيد، صححه وعلق عليه حامد الفقهي من جماعة أنصار السنة المحمدية، الطبعة الأولى ١٣٥٨ هـ، الناشر: دارالكتب العلمية، بيروت.

- ٧٧- سلسلة الأحاديث الصحيحة، محمد ناصر الدين الألباني، المكتب الإسلامي، بيروت، دمشق، الطبعة الرابعة ١٤٠٥ هـ.
- ٧٨- سنن ابن ماجه محمد بن يزيد القزويني، تحقيق محمد فواد عبدالباقي، مطبعة دارالكتب العربية، الناشر: دارالريان، «لا يوجد رقم للطبعة».
- ٧٩- رجال الفكر والدعوة، لأبي الحسن الندوي، تعريب سعيد الأعظمي الندوي، الناشر: دارالعلم: دارالعلم، الكويت، شارع السور، الطبعة السادسة، ١٤٠٣ هـ ١٩٨٣ م.
- ٨٠- سنن أبي داود سليمان بن الأشعث، تحقيق محمد محي الدين عبدالحميد، الناشر: المكتبة العصرية.
- ٨١- سنن الترمذي، لأبي عيسى الترمذي، تحقيق: محمد فواد عبدالباقي، الناشر: دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان، «بدون رقم الطبعة».
- ٨٢- سير أعلام النبلاء للذهبي، مؤسسة الرسالة، بيروت، الطبعة الأولى، ١٤٠٤ هـ ١٩٨٨ م.
- ٨٣- شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة، اللالكائي، تحقيق: د. أحمد سعدان حمدان، دارطبية، الرياض، الطبعة الأولى
- ٨٤- شرح السُّنَّة، تأليف أبي محمد الحسن بن علي بن خلف البرهاري، ٣٢٩ هـ حقه د. محمد بن سعيد القحطاني.
- ٨٥- شرح العقيدة الطحاوية، لابن أبي العز الحنفي، حقه مجموعة من العلماء، خرج أحاديثها محمد ناصر الدين الألباني، طبعة المكتب الإسلامي، الطبعة الرابعة ١٣٩١ هـ.
- ٨٦- شرح كتاب التوحيد عن صحيح البخاري، عبدالله الغليمان، دار لينة، الطبعة

الأولى ١٤٠٩ هـ ١٩٨٩ م.

- ٨٧- شرح حديث النزول، تأليف شيخ الإسلام ابن تيمية، الناشر: المكتب الإسلامي، الطبعة السادسة ١٤٩٢ هـ - ١٩٨٢ م.
- ٨٨- شرح الفقه الأكبر، المتن المنسوب إلى الإمام أبي حنيفة النعمان بن ثابت الكوفى، بشرح أبي منصور محمد بن محمود الحنفى السمرقندى، الناشر: الشئون الدينية بدولة قطر.
- ٨٩- شرح العقيدة النونية المسماة الكافية الشافية في الانتصار للفرقة الناجية، الناشر: دارالكتب العلمية، الطبعة الأولى ١٤٠٦ هـ ١٩٨٦ م.
- ٩٠- شذرات الذهب في أخبار من ذهب، للمؤرخ الفقيه الأديب أبي الفلاح عبدالحى أبي العماد الحنبلى، الناشر: دار إحياء التراث العربى، بيروت.
- ٩١- صحيح البخارى، المطبعة السفلية، بترقيم محمد فواد عبدالباقى، الطبعة الأولى ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٨ م.
- ٩٢- صحيح مسلم، مطبعة إحياء الكتب العربية.
- ٩٣- صحيح مسلم بشرح النووى، المطبعة المصرية.
- ٩٤- صون المنطق والكلام عن فن المنطق والكلام للسيوطى، الناشر: دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان.
- ٩٥- طبقات الحنابلة للقاضي أبي الحسين محمد بن أبي يعلى، طبعه وصححه محمد حامد الفقى، مطبعة السنة المحمدية، لا يوجد تاريخ الطبع.
- ٩٦- طبقات المفسرين للحافظ شمس الدين محمد بن علي بن أحمد الداودى، الناشر: دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان، الطبعة الأولى ١٤٠٣ هـ - ١٩٨٣ م.
- ٩٧- طريق المهجرتين وباب السعادتين، تأليف الإمام شمس الدين محمد بن أبي بكر

- ابن قيم الجوزية، (٦٩١ - ٧٥١ هـ)، الناشر: دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان،
الطبعة الأولى ١٤٠٢ هـ - ١٩٨٢ م. ٩٨
- ٩٨- طريق الوصول إلى العلم المأمول-٩٨ بمعرفة القواعد والأصول،
للسعدى/ الناشر المؤسسة العربية بالرياض.
- ٩٩- عشرون حديثاً من صحيح مسلم، دراسة أسانيدھا وشرح متونها بقلم
عبدالمحسن بن حمد العباد، المدرس بالجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة،
١٤٠٩ هـ الطبعة الأولى.
- ١٠٠- علو الله على خلقه، تأليف الدكتور موسى بن سليمان الدويش، الناشر: مكتبة
العلوم والحكم، الطبعة الأولى ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٦ م.
- ١٠١- علماء نجد خلال ستة قرون، للشيخ عبدالله بن عبدالرحمن صالح البسام،
الناشر: مكتبة النهضة الحديثة، مكة المكرمة، الطبعة الأولى ١٣٩٨ هـ.
- ١٠٢- فتح الباري، ابن حجر، تحقيق محب الدين الخطيب، وترقيم محمد فواد
عبدالباقي، دارالمطبعة السلفية، دارالريان، الطبعة الثالثة سنة ١٤٠٧ هـ.
- ١٠٣- قانون التأويل للإمام القاضي أبي بكر محمد بن عبدالله العربي المعافري
الأشبلي، المتوفى سنة (٥٤٣ هـ)، دراسة وتحقيق محمد السليمانى، الناشر: دار
القبلة للثقافة الإسلامية وموسسة علوم القرآن، بيروت، الطبعة الأولى، ١٤٠٦ هـ.
١٩٨٦ م.
- ١٠٤- قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث، محمد جمال الدين القاسمى،
دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان، الطبعة الأولى ١٣٩٩ هـ ١٩٧٩ م.
- ١٠٥- لسان العرب للإمام أبي الفضل جمال الدين محمد بن مكرم بن منظور
الأفريقي المصري، موسسة دار صادر، بيروت، الطبعة الثانية ١٤١٢ هـ -

١٩٩٢ م.

١٠٦- لمعة الاعتقاد الهادي إلى سبيل الرشاد، للإمام موفق الدين أبي محمد عبدالله أحمد بن قدامة، وشرح الشيخ محمد بن صالح العثيمين، وحققه وخرج أحاديثه أشرف عبدالمقصود، الناشر: مكتبة الإمام البخارى، والدار السلفية، الطبعة الثانية ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م.

١٠٧- لوامع الأنوار البهية وسواطع الأسرار الأثرية، شرح الدررة المضيئة في عقيدة الفرق المريضة، تأليف الشيخ محمد بن أحمد السفاريني، الناشر: المكتب الإسلامى، الطبعة الثانية ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م.

١٠٨- مجموعة الرسائل والمسائل للإمام العلامة تقي الدين ابن تيمية، ت (٧٢٨ هـ) علق عليها وصححها جماعة من العلماء بإشراف الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، الطبعة الأولى ١٤٠٣ هـ - ١٩٨٣ م.

١٠٩- مجمل أصول أهل السنة والجماعة في العقيدة، د. ناصر عبدالكريم العقل، الناشر: دارالوطن للنشر، الطبعة الأولى، شوال ١٤١١ هـ.

١١٠- مجمل اللغة لأبي الحسين أحمد بن فارس بن زكريا اللغوى، المتوفى سنة (٣٩٥ هـ)، دراسة وتحقيق: زهير عبدالمحسن سلطان، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٦ م.

١١١- مجلة الجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة، العدد (٥٧)، سنة ١٤٠٣ هـ ، السنة الخامسة عشرة من عمر الجامعة.

١١٢- مجلة الجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة، العدد (٥٩)، سنة ١٤٠٣ هـ ، السنة الخامسة عشرة من عمر الجامعة.

١١٣- محاسن التأويل، تأليف محمد جمال الدين القاسمى، دار إحياء الكتب العربية،

- عيسى البابي الحلبي وشركاه، الطبعة الأولى ١٣٧٦ هـ - ١٩٥٧ م.
- ١١٤- مختار الصحاح، تأليف محمد بن أبي بكر عبدالقادر الرازي، الناشر: دارالكتاب العربي، الطبعة الأولى ١٤٠١ هـ - ١٩٨١ م.
- ١١٥- مختصر العلو للعلي الغفار، تأليف الحافظ شمس الدين الذهبي، اختصره محمد بن ناصر الدين الألباني، المكتبة الإسلامية، الطبعة الأولى ١٤٠١ هـ - ١٩٧٨ م.
- ١١٦- المصعد الأحمدي في ختم مسند الإمام أحمد رضي الله عنه، تأليف الشيخ شمس الدين أبي الخير محمد بن محمد بن محمد بن علي يوسف بن الجزري، توفي (٨٣٣ هـ)، الناشر: مكتبة التوبة، طبعة ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م.
- ١١٧- معارج القبول بشرح سلم الوصول إلى علم الأصول في التوحيد، تأليف الشيخ الحافظ أحمد حكيم، المتوفى (١٣٧٧ هـ)، بتعليق عمر محمود أبو عمر، الناشر: دار ابن القيم للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م.
- ١١٨- معالم التنزيل تفسير الامام البغوي، مطبعة المنارة بمصر، بدون تاريخ.
- ١١٩- معجم مقاييس اللغة لأبي الحسين أحمد بن فارس بن زكريا، تحقيق عبدالسلام هارون، الطبعة الثانية، ١٣٩١ هـ، الناشر: مكتبة ومطبعة مصطفى الحلبي.
- ١٢٠- مفهوم أهل السنة والجماعة عند أهل السنة والجماعة، د. ناصر العقل، الناشر: دارالوطن للنشر.
- ١٢١- منهاج السنة النبوية لابن تيمية أبي العباس تقي الدين أحمد بن عبدالحليم، تحقيق: د. رشاد سالم، الناشر: مؤسسة قرطبة، الطبعة الأولى ١٤٠٦ هـ.
- ١٢٢- منهج الاستدلال على مسائل الاعتقاد عند أهل السنة والجماعة، تأليف عثمان بن حسن، الناشر: مكتبة الرشد، الطبعة الأولى ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م.
- ١٢٣- منهج ودراسات لآيات الأسماء والصفات للشيخ محمد الأمين الشنقيطي، ت

- (١٣٩٣ هـ)، الناشر: الجامعة الإسلامية، الطبعة الثانية ١٤٠١ هـ.
- ١٢٤- ميزان الاعتدال، لأبي عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي، تحقيق: علي محمد البجاو، الناشر: دارالمعرفة، بيروت، لبنان، لم تذكر رقم الطبعة.
- ١٢٥- نقض المنطق، تأليف شيخ الإسلام ابن تيمية، صححه محمد حامد الفقى، الناشر: المكتبة العلمية، بيروت، لبنان.
- ١٢٦- وجوب لزوم الجماعة وترك التفرق، للشيخ جمال بن أحمد بن بشير بادي، الناشر: دارالوطن، الرياض، السعودية، الطبعة الأولى، ربيع ١٤١٢ هـ.
- ١٢٧- وسطية أهل السنة بين الفرق، رسالة دكتوراه، للشيخ محمد بن كريم محمد بن عبدالله، بإشراف فضيلة الدكتور علي بن محمد ناصر الفقيهى، الأستاذ بالدراسات العليا بالجامعة الإسلامية لعام ١٤٠٩ هـ.
- ١٢٨- وفيات الأعيان وأبناء الزمان لأبي العباس أحمد بن أبي محمد بن أبي بكر بن خلكان، حققه إحسان عباس، الناشر: دار صادر، طبعة ١٣٩٨ هـ - ١٩٧٨ م.